ترجمه فارسی شرح وقایه
مع
ملتقی الابحر ۱۲
من تصانیف ... الافاضل فرید دهر وحید عصر ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الحلبی

فہرست ابواب و فصول جلد اول کتاب شرح وقایہ فارسی مع ملتقی الابحر

فہرست ابواب و فصول جلد ثانی کتاب شرح وقایہ فارسی و ملتقی الابحر

صفحہ	شرح وقایہ فارسی جلد ثانی — ابواب و فصول	صفحہ	ملتقی الابحر — ابواب و فصول	صفحہ	شرح وقایہ فارسی جلد ثانی — ابواب و فصول	صفحہ	ملتقی الابحر — ابواب و فصول
۱۴۴	فصل فی الاختلاف	۱۲۹	کتاب الهبة	۱۵۴	کتاب الاکراه	۱۶۳	باب ما یجب فیه الشفعة
۱۴۶	کتاب الودیعة	۱۳۱	باب الرجوع	۱۵۶	کتاب الحجر	۱۶۳	فصل فی ما یبطل الشفعة
۱۴۶	کتاب العاریة	۱۳۳	فصل و من وهب	۱۵۹	فصل بلوغ الغلام	۱۶۵	کتاب القسمة
۱۴۹	کتاب الهبة	۱۳۴ ۱۳۵	کتاب الاجارة باب ما یجوز من الاجارة	〃	کتاب المأذون	۱۶۶	فصل و ینبغی للقاسم
۱۳۰	باب الرجوع عن الهبة	۱۳۸	باب الاجارة الفاسدة	۱۶۳	کتاب الغصب	۱۶۹	فصل و یجوز المهایاة
۱۳۲	فصل در حکم بخشیدن پدر را	۱۴۰ ۱۴۴	فصل الاجیر باب فسخ الاجارة	۱۶۸	فصل در تغییر مغصوب	۱۸۰ ۱۸۲	کتاب المزارعة کتاب المساقات
۱۳۳	فصل فی الصدقة	۱۴۵	مسائل منثورة	۱۶۶	فصل در نقصان مغصوب	۱۸۳	کتاب الذبائح
〃	کتاب الاجارة	۱۴۶	کتاب المکاتب	۱۶۸	فصل مغصوب ما لا یتقوم	۱۸۵	فصل یحرم اکل
۱۳۶	باب الاجارة الفاسدة	۱۴۶	باب تصرف المکاتب	۱۶۹	کتاب الشفعة	〃	کتاب الاضحیة
۱۴۰	باب ضمان الاجیر	۱۴۹	فصل و اذا ولدت	۱۷۰	فصل در اختلاف	۱۸۶ 〃	کتاب الکراهیة فصل فی الاکل و الشرب
۱۴۲	فصل مستأجر	۱۵۱	باب کتابة العبد المشترک	۱۷۲	باب ما یکون فیه الشفعة	۱۸۸	باب فی الکسب
〃	فصل در اجارة العبد	۱۵۲	باب العجز والموت	۱۷۳	فصل فی ما یبطلها	۱۹۰	باب فی اللبس
۱۴۳	فصل فی الاختلاف	۱۵۳	کتاب الولاء	۱۷۵	کتاب القسمة	۱۹۱	باب فی النظر
۱۴۴	باب فسخ الاجارة	۱۵۴	فصل فی ولاء الموالاة	۱۸۰	باب المزارعة	۱۹۲	فصل فی الاستبراء
۱۴۵	مسائل شتی	۱۵۵	کتاب الاکراه	۱۸۱	کتاب المساقات	۱۹۳ ۱۹۴	باب فی البیع فصل فی المتفرقات
۱۴۶	کتاب المکاتب	۱۵۶	کتاب الحجر	۱۹۳	کتاب الذبائح	۱۹۶	کتاب احیاء الموات
〃	فصل فی کتابة الفاسدة	۱۵۹	فصل بحکم بلوغ الغلام	۱۹۴	فصل در بیان آنکه خوردن آن حلال نیست و آنکه خوردن حلال است	۱۹۸	فصل فی الشرب
		۱۶۳	فصل فی تصرف الصبی			۱۹۹	فصل و کری الانهار
۱۴۷	باب تصرف المکاتب	〃	کتاب الغصب			۲۰۰	کتاب الاشربة
۱۴۸	فصل المکاتب	۱۶۵	فصل و ان غیر غصبه			۲۰۱	کتاب الصید
۱۵۰	باب کتابة المشترک	۱۶۶	فصل و ان غیب ما غصبه	۱۹۵	کتاب الاضحیة	۲۰۵	کتاب الرهن
۱۵۲	باب الموت و العجز			۱۹۸	کتاب الکراهیة	۲۰۶	باب ما یجوز ارتهانه
۱۵۳	کتاب الولاء	۱۶۹	کتاب الشفعة	〃	فصل در اکل و شرب	۲۱۱	باب الرهن
۱۵۴	فصل فی ولاء الموالاة	۱۷۱	فصل و ان اختلف الشفیع	۱۹۹	فصل لبس حریر زنان	۲۱۲	باب التصرف

جلد اول
مع
ملتقی الابحر
۱۲۹۰ھ
بحاشیہ
من تصانیف علامہ ... فرید ... ابراہیم بن محمد بن ابراہیم الحلبی
مطبع نامی منشی نولکشور

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید احقر عباد الله الغنی محمد حکیم سنبهلی
سهرسندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این حقیر را بتوفیق الٰهی عز شانه بصحبت کثیر البرکت قبلة الاقطاب و ملاذ الاوتاد
موصل الطالبین الی نهایات الکمال شیخ العالمین وارث الانبیاء والمرسلین الشیخ الاکبر الامام الاعظم شیخنا و سیدنا حضرت شیخ محمد معصوم
ادام الله تعالی ظلال افاداته رسانید و بمیامن انفاس آنحضرت بقدر استعداد از فوائد موائد صحبتهای شریف بهره مند گشته که شایسته
که تفصیل آن طولانی دارد بیت گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ باوجود آن نعمت بعنایت ایزدی
جاشانه و ساعات فراغ از آن صحبت بنابر مناسبت جبلی که بمطالعه کتب دیگر از کتب علم داشتم اشتغال ترجمه شرح وقایه نمودم
بطریقی که در مطالعه مبتدئین طلبه علم بکار آید و مستعدین ایشان را در وقت تکرار آن قوت افزاید چنانکه حل عبارت و ترکیب آن و حل
بعضی از الفاظ و اعراب آن از آن مفهوم میشود اما چون مقصود از این بود که مذکور شد رعایت محاوره در آن بالتزام
نمی پیوست لهذا بعضی از اهل زمانه بمراد نارسیده بر عبارات آن گفتگو داشتند خصوصا بعضی از شاگردان این فقیر در گفتگو دراز
کرده بودند چنانکه بعضی از مخلصان آورده از آن گله میکردند خاطر این حقیر بی اختیار از آن بیزار میشد لیکن چون در ترجمه کو خیلی مشقت
کشیده بود دست داشتن از آن بر خاطر گران می آمد اما چون گفتگوی ایشان پیشانی بجائی کشید که بعضیها آمده با ما چرها
گفتند بنا علیه از ابتدا تا ربع رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود و چون در خاطر بود که بعد از اتمام آن بعبارتیکه قریب بفهم مردم باشد نوشته شود
بهمان طریق از سر نو شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و ششم اتمام نموده به مسائل شرح وقایه مسمی گردانید چون

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی وفقنا للتفقه فی الدین الذی هو حلیة المتقین وفضلة الصالحین و میراث الانبیاء والمرسلین ... علی خیر خلقه محمد سید المرسلین رحمة للعالمین و علی آله و صحبه والتابعین والعلماء العاملین ... فیقول العبد المفتقر ...

محل شهوت باشد بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود نزدیک امام شافعی قهقهه نماز
نیست در خواب باشد یا بیداری بود بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند وضحک آنکه خود بشنود نه غیر او و تبسم آنکه نه خود بشنود و نه
غیر او اول هم وضو را می شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می شکند و نه نماز را و از دهم مباشرت فاحشه
چنانچه مرد و زن هر دو برهنه باشند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کنند و آلت مرد استاده باشد و با فرج زن مساس کند
بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقض وضو نیست مسئله کرمی که از جراحت بر آید ناقض وضو نباشد زیرا که کرم
طاهر است و آنچه که بر وی از نجاست قلیل است و همچنین است اگر بر آمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت بر آمده است بنا بر آنکه ذکر
محل کرم نبود و کرمی که از قبل زن بر آید در وی اختلاف مشائخ است اما کرمی که از دبر بر آید ناقض وضو است زیرا که بر آمدن
نجاست قلیل از دبر ناقض وضو باشد و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر پرچه گوشت از جراحت جدا شد ناقض وضو
نباشد و نیز اگر مردی بزن یا به ذکر مساس کرد نزدیک ما ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی بمرد مساس کرد بخلاف
امام شافعی که نزدیک او مساس زن یا ذکر ناقض وضو باشد و در حاشیه چلپی است که اختلاف در کسی است که مساس کرده و اما
آنکه بوی مساس کرده شده است وضوی وی بالاتفاق نمی شکند و نیز اختلاف در مساس بدن است اما اگر مساس کرد
یکی موی یا ناخن یا دندان دیگری را ناقض وضو نباشد نزدیک همه و نیز اختلاف در مس کردن باطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست
یا به سر انگشتان دست بالاتفاق وضو نمی شکند **فصل در غسل** مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم
آب در بینی کردن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از مضمضه در دندان
طعام باقی ماند پاک نبود سوم رسانیدن آب بر تمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود پس اگر در ناخن خمیر باقی مانده است
شستن زیر آن واجب باشد بخلاف ریم مگس و رنگ حنا در زیر آن زیرا که ریم در حکم بدن است بنا بر آنکه از بدن متولد است و از گل و سبغ و
می کنند و رنگ حنا هیچ است مسئله اگر بر بدن چرب و غیره مالیده بود از آن آب و آن که در غسل جاری بود و هر چند بدن آن را قبول نکرده باشد مسئله
اگر نجاست بر گیسوان او که بی جنبانیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب است و اگر در سوراخ گوشواره
نباشد و بر گیسوان و نجاست که بی تکلف آب در سوراخ میرسد تکلف نکند و اگر رسید که بی تکلف آب نخواهد رسید تکلف کند و اگر بعد
از بر آوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر غافل شود آب در سوراخ نمیرسد آب را به سوراخ روان سازد و بانکه بشکل تخته
یا خاشاک تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که آن را در وضو و غسل بجنباند تا آب در زیر آن برسد مسئله

مسئله اگر در آب بسته نجاست افتاد وضو بآن جایز نبود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو زمین آن ظاهر نشود پس اگر در چنان آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جاییکه آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر نباشد در هر جانب وضو جایز بود نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیراکه ده در ده در حکم آب جاری بود و اعتراض محی السنه و جواب از جانب ما در ترجمه مذکور ست **فصل در آب مستعمل** مسئله و ثابت شود آب مستعمل بآنکه در آب مستعمل چند اختلافست یکی در چیزی که بآن مستعمل میگردد و نزدیک شیخین مستعمل میشود بازاله حدث و بنیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نمیگردد مگر بنیت عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث اما بازاله حدث نزدیک وی بی نیت حاصل نمیشود زیراکه نیت در وضو شرط است نزدیک او دوم در وقت مستعمل شدن در هدایه است که چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد در حاشیه چلپی می آرد و اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نگردد و بالاتفاق بعد از آن که جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل میگردد چنانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نمیشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا در دست قرار گیرد سوم در حکم مستعمل نزدیک امام آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است بنجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهر است غیر مطهر و نزدیک امام مالک و در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است یا میگوییم اگر طاهر و مطهر بودی باید که در سفر بآن وضو جایز بودی بعد از آن جایز بودی خوردن آن یا کسی این را گفته است **فصل در دباغت** مسئله هر چرم هر چیز که بدباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دور کردن نجاست از چرم اما اگر دباغت بدارو باشد چون برگ سلم و جز آن این را دباغت حقیقی گویند بعد این دباغت نجاست هرگز عود نمیکند بالاتفاق و اگر بخاک یا بآفتاب دباغت کرده باشد این را دباغت حکمی نامند بعد این دباغت از امام در عود نجاست دو روایتست اما صحیح آنست که هم نزدیک امام و هم نزدیک صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نمیکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که مانند مشک پاکست تر باشد یا خشک از مذبوح باشد یا از غیر مذبوح کذا فی حاشیة الچلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بذکوت پوست و گوشت آن هر دو پاک گردد و اگرچه خوردن گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بذکوة نیز پاک نگردد بدانکه مراد از ذکوة آنست که مسلم یا کتابی ذبح کند و تسمیه را دانسته ترک نماید مسئله پنج چیز از میت پاکست موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاکست موی آدمی و استخوان آن پس جایز نیست نماز کسی که دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگرچه از قدر درم زیاده بود و بخلاف امام محمد که نزدیک او در زیاده از قدر درم جایز نبود **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد و آماس کرد یا عضوی

از ان مجروح شده باشد مثل آدمی یا سگی در چاه بمیرد تمام آب آن چاه برآورده شود و اگر ممکن نباشد چنانکه آبی که بر آن چاه چشمه است باید
برآورد و امام محمد از این قدر بر کرده است از دو صد دلو تا سه صد دلو و این آنست که در وقت آن مقبول و معتبر که ایشان آن را در امر مهمی باشند
اشتها کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمیرد از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو
و معتبر دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی مرده برآید که آماس نکرده است یا عضوی از وی جدا نشده است
یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است نزدیک امام از شبانروزی نجاست
آن چاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا اعضای وی منقطع شده است و ریخته است از سه شبانروز حکم باید کرد
نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینند یا از وقتیکه یقین شود بوقوع آن از همان وقت حکم کرده شود نجاست
آن چاه مسئله سؤر آدمی و اسب و سؤر حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سؤر سگ و خوک و ددها نجس است و سؤر گربه
و ماکیان که رها کرده شود و مرغ شکاری و ساکن خانه چون مار و موش مکروه است و سؤر حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز می آرد و در پاکی
کنندگی مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بدان وضو کنند و تیمم کنند
بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد با آن وضو کنند همان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سؤر آن چیز است
زیرا که سؤر با لعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکیست بنا بر آنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر
آب دیگر نباشد و نبیذ شیرین رقیق باشد نزدیک امام وضو بکنند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کنند و نزدیک امام محمد هم تیمم کنند و هم
وضو بکنند و اگر سخت شده است و تیز گشته است و سکر می آرد وضو با آن بالاتفاق جایز نشود

باب التیمم

مسئله تیمم
جایز است مر محدث را و جنب را و حائض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبی که کفایت کند مر طهارت
ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت وضو بر وی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک او واجب شود
و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که واجب میکند وضو را پس از ان بقدر وضو آب یافت بالاتفاق
وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای خیر وی آب نرسید و آن تا شد بعد
از ان وضو شکست و بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضوی را که در غسل باقی مانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود و برای
غسل تیمم کند و اگر با محدث آبی باشد که کفایت کند بعض اعضای او را نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعض اعضا حکم
نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضا را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنا بر ظاهر الروایة

تیمم جایز بود و میل سوم حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار و پانصد گز بود تا چهار هزار گز و در جامع الرموز میگوید که نزدیک گز
بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب توجه
برود یک میل ست تیمم جایز بود و در کمتر از آن جایز نبود و در جوانب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن
و آمدن دو میل شود مسئله مریض را که بر استعمال آب قدرت ندارد یا باستعمال آب مرض زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد ما میگوییم ضرر زیادتی بها مباح
میکند تیمم را نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر ست مباح باشد بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مریض بیمار شود یا عضوی را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله روا است تیمم از برای
خوف آدمی و درنده و مار و آتش جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز روا است برای خوف تشنگی اگرچه آب همراه دارد
و در جاشیه چلپی ست که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و روا است برای
احتیاج خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آنرا برای خوردن مباح ساخته است جایز نیست او را
که با وجود آن تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس این ست یعنی اگر برای خوردن ست
وضو جایز بود و اگر برای وضو ست خوردن روا نباشد پس هر تقدیر نزدیک وی تیمم روا نبود مسئله اگر آلت برآوردن آب
چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد روا است که تیمم کرده در نماز شروع بکند
و اگر در نماز عید وضو شکست خوف آنست که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است که تیمم کرده
بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود و در نماز
تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه باشد روا است
مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه و نماز وقتی زیرا که بدل
جمعه ظهر ست و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض ست یکی برای مسح روی و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج
بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم
برابر ناخنی مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست آنست که بطن چهار انگشت دست چپ بظهر

والمریض والمجبر ... لابی یوسف ... بالتراب والرمل ... التیمم عن استعمال الماء ...

از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج مسح کند بعد از آن با انگشت شهادت و انگشت نر آرنج تا
سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کشد بعد از آن اگر در میان انگشتان غبار
نرسیده باشد واجبست که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضرب سیوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین روا است
تیمم بهر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه
بخاک آمیخته باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلوده بود و نیز بر زمینیکه دران نجاست افتاده باشد روا نبود
هر چند اثر نجاست نمانده باشد یا بعد از زوال اثر نجاست نماز دران زمین جایز بود و نیز بخاکستر جایز نباشد و نزدیک
امام ابویوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک امام شافعی جایز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر روی
زمین تیمم بغبار جایز بود پس اگر شخص خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم پیمود و بر روی و هر دو دست وی غبار نشست
و بران دست مالید تیمم جایز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر
پس اگر شخص را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو بنیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر بنیت یک حدث تیمم کرد از حدث دوم
کفایت نکند مسئله اگر کافر بنیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد روا نیست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که نزدیک طرفین در تیمم
شرط است که نیت بکند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابویوسف که نزدیک وی بآن تیمم نماز
روا بود زیرا که نزدیک وی عبادت مقصوده شرط است اگرچه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه یا سجده تلاوت
تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز جنازه بآن جایز نباشد
زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت مقصوده است که بی طهارت درست نشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت
مقصوده نیست اما تیمم بنیت نماز آن مباح میکند مس مصحف و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بنیت وضو کرده بعد از آن
مسلمان شد روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بآن وضو نماز جایز نبود اگرچه نیت کرده باشد زیرا که نیت
کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک وی و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست پس اگر بی نیت وضو کرد بطریق
اولی جایز بود مسئله روا است تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر پیش از وقت
تیمم کرده است روا نیست که در وقت آن بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک وی خلف ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق است
و مقوی قول ما حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید و وی نداد و نماز

نماز آن شخص به تیمم روا باشد و اگر بعد از نماز و ادای آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نیز جائز بود
و بروایت حسن جائز نباشد زیرا که طلب آن از رفیق واجب بود بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر قول حسن ابن زیاد
که نزدیک او در طلب حرج ست زیرا که سوال ذل ست و تیمم مشروع شده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال
ما یحتاج الیه ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعض حوایج خود را از غیر خود طلب نموده است و در زیادات میگوید
شخصی به تیمم نماز میخواند در آن نماز با مردی آب دید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد نماز خود را تمام کند زیرا که شروع
نماز صحیح شده است پس به شک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد روا نیست که پیش از سوال به تیمم
نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع به شک صلال نباشد و اگر در نماز با شخصی آب دید و ظن شد که خواهد داد
نماز را قطع کرده از وی آب طلب کند و نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از وی طلب نمود و اگر داد نماز را اعاده کند
و اگر به بهای موافق داد و او را بر آن قدرت است نیز اعاده بکند و اگر اباکرد نماز تمام شود و اگر چه بعد از آن با داده باشد اما بعد از
دادن تیمم او خواهد شکست و اگر به تیمم نماز میخواند و در میان نماز با شخصی آب دید و ظن آنکه نخواهد داد و نماز را تمام کرد و بعد از
فراغ از وی آب طلب نمود و اگر داد نماز باطل میشود و اگر نداد نماز وی جائز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله به یک تیمم قدر
که بخواند از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی به یک تیمم دو فرض جائز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هر چیز که ناقض
وضو ست ناقض تیمم ست و نیز ناقض تیمم ست قدرت او بر آبیکه کفایت کند مر طهارت او را پس اگر متیمم بقدر طهارت آب
یافت تیمم او باطل شود و بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تمام بدن خود را شسته
مگر پشت را و آب معدوم شد بعد از آن حدث رسید که موجب وضو باشد و از برای هر دو حدث یک تیمم کرد و بعد از آن آب
یافت که هر دو حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نکند تیمم هر دو حدث باقی است
و اگر کفایت میکند یک معین هنوز اینشود و در حق دیگر تیمم ثابت ماند و اگر کفایت میکند هر یکی را بی تعیین پشت را بشوید زیرا که جنابت
غلیظ تر است اما بعد از شستن پشت برای حدث وضو تیمم نو روا نیست و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد و بعد از آن شست
پشت خود را نیز در اعاده تیمم حدث وضو دو روایت است و اگر آب یافت به وضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر
حدث یک تیمم نکرد بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد و بعد از آن بقدر هر دو
حدث آب یافت حکم این حکم وجوه مذکور ست و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب بقدر هر دو حدث [illegible] حکم این

فلو وجدت و هو فی الصلوة بطلت صلوته [illegible] المسافر [illegible] بالتیمم لا یعید و قال ابو یوسف [illegible] ما دام فی الوقت [illegible]

ظاهر ست و اگر آب یافت که هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم جنابت باقی ست پس برای حدث تیمم دیگر کند و مستحب ست که از برای تحلیل
جنابت هر قدر که پشت شسته شود به آب نار کو بشوید و اگر آب یافت که پشت را کفایت میکند نه وضو را تیمم جنابت باطل شود پس پشت
را بشوید و برای حدث تیمم کند و اگر وضو را کفایت میکند و پشت را کفایت نمیکند تیمم او باقی ست و واجب ست که بآن آب وضو
کند و اگر به یکی غیر معین کفایت میکند پشت را بشوید و برای حدث وضو تیمم کند و اگر وضو کرد و برای جنابت تیمم دیگر کند
و اگر پیش از شستن پشت برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن شست پشت خود را بر روایت زیادات برای حدث وضو تیمم
دیگر کند و بر روایت اصل تیمم اول کافی شد و اگر بر بدن یا جامه او زیاده از قدر درهم نجاست باشد با وجود آب که قدرت
بر آب ثابت شود زیرا که شستن نجاست اهم ست پس باید که آب بنجاست صرف کند بدانکه چنانچه قدرت بتملیک ثابت میشود
به اباحت نیز ثابت شود پس اگر شخص بقدر یک وضو آب با دو یی مر جماعت متیممین را اذن بکند که این آب را بر شما مباح کردم
هر که از شما خواهد بدین آب وضو بکند تیمم همه باطل شود و اگر یکی وضو کرد دیگران تیمم را اعاده کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت
شده بود بر آنچه که کفایت کند مر طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دادم و ایشان قبض نمودند تیمم همه بالاتفاق باقی باشد اما نزد
صاحبین از برای آنکه هبه مشاع ملک مشترک ثابت شود پس هر کدام حصه خواهد رسید که کفایت نکند مر طهارت او را و نزد امام
بنا بر آنکه موهوب در هبه مشاع در ملک واهب میماند و هو الاصح پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هبه باطل شد اباحت که در ضمن
آن ست نیز باطل شد بعد از آن اگر ایشان هبه یکی مباح ساختند نزد صاحبین تیمم وی باطل شود بخلاف امام که نزد وی
ایشان تیمم وی نیز باقی باشد زیرا که چون آب را ملک ایشان نمیداند اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر متیمم مرتد شد
نعوذ بالله منها تیمم ثابت ماند و اگر باز مسلمان شود بآن تیمم نماز وی روا نبود زیرا که کفر ناقض تیمم نیست مسئله اگر شخص
امیدوار است که در وقت نماز آب خواهد یافت مستحب ست او را که تا آخر وقت مستحب تاخیر کند و پیش از آنکه وقت بگذرد امید ست تیمم
نماز بخواند امید به یقین باشد یا بظن ابوحنیفه چنانچه در حاشیه چلپی ست مسئله اگر ظن شد که آب قریب ست تا یک غلوه جستن آب
آن واجب ست و غلوه از سه صد گز یا چهار صد گز یا شد و بقول امام ابویوسف تعبیه آن ست که اگر برای آب برود قافله از نظر
غایب شود پس در صورت تیمم روا نبود و صاحب محیط همچنین قول را اختیار نموده است مسئله اگر مسافر همراه اسباب او
آب بود و او را فراموش شد به تیمم نماز خواند اعاده آن نکند اگرچه در وقت نماز یاد وی آید مگر بقول امام ابویوسف و بقول بعضی اختلاف
در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او با امر او نهاده باشد اما اگر غیر او بی امر او نهاده باشد بالاتفاق اعاده نباید و بقول بعضی اختلاف ثابت ست اگرچه غیر او بی امر او

پاک نباشد مسح روا نبود مسئله اگر جرموق از چرم یا از مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بی موزه پوشیده باشد
و اگر از کرباس یا از مانند آن باشد مسح بران روا نبود و اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنگ باشد چنانکه
تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگر جرموق چرم یا مانند چرم را بعد از حدث بالای موزه پوشید مسح
بران جایز نبود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد از ان آنرا از پای کشید
مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق را کشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابویوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد از ان یک ته را کشید
واجب نیست که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه می پوشند
تا از آلای و نجاست وقایه شود مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق استاده ماند و زیر آن یا در زیر
و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود
بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام نیز بقول صاحبین رجوع کرده است و بدین فتوی است مسئله مسح بر موزه
وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو
پای را شسته موزه پوشید بعد از ان باقی اعضای شسته بعد از ان حدث لاحق شد یا وضو مرتب کرد و پای
راست را شسته یک موزه پوشید بعد از ان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد از ان حدث رسید در هر دو صورت
مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تمام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله روا نیست
مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفاز که آنرا بر دست می پوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نخلد مسئله فرض
در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه خط بوده است پس معلوم شد که بانگشتان
دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که آب مستعمل شود
و آنچه به آب مستعمل شده باشد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت فرض
نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز بنا بر قول
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یمسح المقیم یوما و لیلة و المسافر ثلثة ایام و لیالیها و چون پیش از حدث احتیاج مسح نیست شروع
مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هرچه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود و نیز بر آوردن پاک

یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون بسبب کشیدن یک موزه شستن یک پای فرض شد شستن پای دیگر نیز فرض باشد بنابر آنکه جمع درمیان غسل و مسح جایز نیست و نیز ناقض مسح باشد درآمدن آب در یک موزه اگر تمام پای را شسته باشد و نزدیک ابوجعفر اگر بر اکثر پای آب روان شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر تمام شود شستن پای بروی واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجب است که هر دو پای بشوید و نمی تواند که نزدیک امام مالک شستن اعضای دیگر نیز بروی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو فرض است مسئله بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود و شستن هر دو پای واجب گردد و در روایت قدوری بیرون آمدن اکثر پا خروج متحقق شود و در جامع المضمرات آورده که وقتی که بقصد برآوردن موزه را جنبانیده باشد اما اگر بسبب فراخی موزه یا جز آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض مسح نباشد کذا فی النهایة وغیرها مسئله اگر موزه پاره شد و مقدار سه انگشت خرد از پای از زیر ساق ظاهر گشت مسح بر آن جایز نباشد و در کمتر از آن جایز بود اما اگر پارگی طولیست که سه انگشت در آن درآید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نشود مسح جایز باشد و اگر پارگی متصل است اما در وقت رفتن مقدار سه انگشت ظاهر شود مسح جایز نباشد و آنچه ساخته از ریسمان مانند آن که از زیرش تا لنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را مقدار سه انگشت از کعب ظاهر شود مسح بر آن جایز نباشد و اگر مقدار مذکور ظاهر نشود مسح جایز باشد مسئله اگر یک موزه از چند جا پاره شده است و از هر جا اندکی از پای ظاهر میشود اما چون جمع کرده شود مقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر مقدار سه انگشت نمیرسد یا پارگی در دو موزه باشد بجمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد پیش از گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را تمام نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای برآرد

فصل در مسح جبیره

مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگرچه در وقت حدث بسته باشد و کشادن جبیره مسح را باطل نمیکند مگر آنکه جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند مختار آنست که ترک مسح جایز نبود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قادر نباشد چنانچه بر غسل آن قادر نباشد چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قادر باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در اعضای وضو کفیده باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود واجب است
که بر شقاق آب را جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق را
بشوید و شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص در دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز نیست
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و به تیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز نباشد
مسئله اگر بر شقاق دارو نهاد و بالای دارو آب روان کرد وضو جایز بود و اگرچه دارو از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع شقاق
بهشده باشد پس واجب شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه
بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا نباشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه بی اعانت
غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز شود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشادن عصابه و شستن زیر آن
بجراحت ضرر نکند مسح بر عصابه جایز نباشد و اگر ضرر کند جایز باشد پس عصابه را بکشاید و زیر آن را تا موضع جراحت
بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همچنین حکم است در خرقه که از موضع جراحت زیاده باشد
لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه مقتصا مسح روا بود و اگر در میان گره عصابه چیزی از بدن ظاهر باشد مسح بر آن
جایز بود هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند مسئله در مسح جبیره
و عصابه بروایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند تمام را مسح
کردن مسئله اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آن را دور کرده باز بست اگر بخواهد مسح را نیز اعاده کند و اگر اعاده نکرد
هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره یکبار
مسح کرد کافی بود زیرا که شرط نیست که سه بار مسح کند هو الاصح باب الحیض والنفاس سه خون خاصه زنان است
یکی حیض دوم استحاضه سوم نفاس مسئله حیض خونی است که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از آن پیش از سن ایاس بی مرض
ظاهر شود پس خونی که از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه سال یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه سال همیشه جاری شود بعض آن از حیض باشد و بعض دیگر از حیض نبود زیرا که بعضی
بمقتضای طبیعت خواهد بود و بعضی بسبب مرض مسئله اصح آنست که وقت حیض تا سن ایاس باشد و اکثر مشایخ
سن ایاس را به شصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

پس خونی که بعد این مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود و مختار آنست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ باشد حیض بود پس اگر بیش از تمام اعتیاد و با شهره ظاهر شود عدت با شهر را کامل کنند و اگر بعد از اعتیاد با شهر ظاهر شد باطل نکنند و اگر رنگ زرد یا سبز یا خاک رنگ را در غیر مدت حیض استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانه روز است و اکثر آن ده شبانه روز و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز است و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانه روز است و اکثر آن

پانزده شبانه روز دلیل ما قول پیغمبر ست علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون ست در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن کرسف از برآمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد و سر آن سرخ شده باشد و همین حکم ست در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم ست در بول مرد که پنبه در احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج ست مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیبه را در همه حال مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت ست و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح برآن اثر خون دید از وقت دیدن حکم بحیض او کرده شود و اگر زن حائض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آنرا سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله چون در میان دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم ست اگر در آن مدت ورای سیاهی رنگی دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز باشد نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس برین قول شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی برهمین قول ست از برای سهولیت بر مفتی و مستفتی و در روایت امام محمد از امام اعظم اگر در ده روز ست در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه در ده روز بود شرط ست در متوالی بودن که خون بنصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود و خون بنصاب باشد شرط ست که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در پنج ده روز طهر دیگر که غالب باشد بر هر دو خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر نیز حیض شود و دیگر بقول ابو سهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از آن و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

ودونها ودخول المسجد والطواف وقربانها تحت الازار وعند محمد قسم بانزال الفرج فقط ونکاح مستحل وطیها وان انقطع لتمام العشرة حل وطیها قبل الغسل وان انقطع لاقل لا یحل حتی

سه روز یا زیاده از سه روز باشد فاصل بود بدانکه این جمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی داده اند بر قول امام محمد بیان حکم برای نمونه مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلاً اگر زن بالغه در اول مرتبه یک روز خون دید چهارده روز طهر باز یک روز خون دید و باز هشت روز طهر دید باز یک روز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون دید سه روز طهر باز یک روز خون دید سه روز طهر باز یک روز خون دید دو روز طهر باز یک روز خون جمله چهل و نه روز شد با این صورت خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ خ ط ط ط خ ط ط ط خ ط ط خ پس بروایت امام ابویوسف ده عشره از آن حیض باشد عشره اولی که اول آن خون است و دهم آن طهر و عشره چهارم که هر دو جانب آن طهر است و بروایت امام محمد یک عشره از آن حیض باشد که آن بعد طهر چهارده روز است و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر هشت روز است و نزدیک امام محمد یک عشره حیض است که بعد طهر هفت روز است و نزدیک ابوسهل شش روز اول از این عشره حیض باشد و نزدیک حسن چهار روز اخیره حیض بود و ما ورای هر حکم باعتبار آن حکم استحاضه باشد پس هر قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو طرف آن خون نصاب بود همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ یکی نصاب نبود تمام استحاضه باشد **فصل** در الوان حیض **مسئله** بدانکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی و تیرگی و زردی قوی در مذهب اصح حیض بود و سبزی و زردی و تیرگی و خاکی رنگ نزدیک ما حیض باشد **مسئله** زن حائض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که حیض منع میکند وجوب نماز را و صحت ادای آن را و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض وجوب آن را منع نکرده است **مسئله** اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آید نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر وقت پاک شد نماز بروی واجب گردد اگرچه از وقت یک لحظه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بروی واجب نمی شود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد **مسئله** اگر زنی را که روزه دار حیض آمد روزه او باطل شود اگرچه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه فرض واجب باشد قضای آن لازم شود و اگر نفل بود قضا واجب باشد یا اگر در نماز نفل حیض آید قضای آن واجب شود **مسئله** اگر حائض در ماه رمضان در روز پاک شد روزه آن روز کافی نبود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک باقی روز بروی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک شده باشد روزه روز آینده واجب شود اگرچه از شب یک لحظه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد روزه واجب شود و اگرچه در شب غسل نکرده باشد **مسئله** حائض را جایز نیست که در مسجد در آید و جایز نیست که طواف

مسئله او بعض علیها او سبق وقت صلاة کامله وان کان دون صلاة لا یجب وان اغتسلت والطهر الفاصل خمسة عشر یوما ولا حد لاکثره الا عند نصب العادة

۳۰

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و باشد و آن اگر طواف فرض کرد از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست او از ناف تا زانوی او و روا نیست تفخیذ او و با اقبال او و ملامست بالای ناف و زیر زانو او روا بود و کذا استمتاع
جامع از شوهر نزدیک امام محمد ملامست تمام بدن او و ورای موضع فرج روا باشد مسئله روا نیست حائض را که قرآن بخواند چنانچه روا نیست
جنب را و نفساء را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار ابن نزدیک کرخی ست و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر بی قصد قرارت از برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حائض اگر معلم قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آید نزدیک کرخی یکان یکان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف نصف
آیت تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حائض را و جنب و نفساء را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بر روایت محیط مکروه نبوده خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله
محدث را جایز نیست که بقصد قرارت قرآن بخواند اما مساس قرآن هیچ یکی را از حائض و جنب و نفساء و محدث جایز نباشد
مگر بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مساس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف به آستین مکروه باشد مسئله مس درهما که در ان آیتی از قرآن بود بی طهارت
مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی جایز باشد
اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد و اگرچه
غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بر وی فرض شود و چون نماز بر وی فرض شد و ربع حلال شدن وطی با وقت مقدار
غسل را بمنزله غسل اعتبار کنند کذا فی الهدایه و در بیان آنست که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند باید که
مدت عادت او تمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب است که خون عود کند مسئله اگر زنی حائض در سه
از ده روز پاک شد واجبست که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز
بگذارد مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد و باز پاک گشت یا اول مرتبه او را [illegible]
[illegible] شود در هر سه صورت تا آخر وقت مستحب است که در غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون [illegible] کم از [illegible]
پاک شد تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر در [illegible]
عود کند طهارت وی باطل شود مبتداه باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی به ده روز یا زیاده از آن پاک شد [illegible]

در همان نماز خوانند اگر بجای باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز نجس می شد جایز است که نشوید اگرنه
جایز نیست هو المختار و نیز دور است آنکه کسیکه دنبلها دارد بسبب سیلان یعنی معذور شده است چون از بعضی دیگر چیزی سائل شود
وضو را بشکند زیرا که این حدث جدید است و نیز دور است کسی که بسبب درد چشم اشک روان باشد و در ظن وی غالب آید که حدث است
برای هر وقت ادا وضو کردن امر کند مسئله خروج وقت ناقض است مر وضوی معذور را بخلاف امام ابو یوسف و امام زفر
زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است پس کسیکه
پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز گزارد بآن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول وقت یافته شده است
نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز فجر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بگزارد بنا بر یافتن خروج
وقت که آن ناقض وضو است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنا بر آنکه ناقض وضو بقول وی دخول
وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونی است که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آنرا حدی معین نیست و اکثر آن
چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در کم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس
وی از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضای عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند مسئله
چون بچه در کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آنرا سقط گویند اگر بعضی خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر شده است
مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق وی معلق بولد است واقع شود و اگر مادر او کنیز است ام ولد گردد

باب الانجاس مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون بآب یا بهر سیالی
که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آنرا زائل کند پاک شود و اگرچه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله اگر بنجس
غیر مرئی ناپاک شود به سه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قوت در افشردن مبالغه نماید
و آنچه افشردن آن ممکن نباشد به سه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن آنست که آب
آن از تقاطر بماند و تری بطرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز مروی است که اگر بدفعات سه بار متوالی شست پاک گردد زیرا که توالی
در غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متجسد ناپاک شده چون خشک شود بمالیدن بر زمین پاک گردد
و بقول امام ابو یوسف اگر تر را بمالیدن مبالغه کند چنانکه اثر نجاست نماند و تر آن نیز پاک شود و بدین فتوی است مسئله اگر موزه
به نجاست غیر متجسد ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی صیقلی ناپاک شد بی شستن پاک شود

و اگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا باب کرده باشد چون منی خشک شود پاک یابد نیز پاک گردد و جامه باشد یا بدن بود و هو ظاهر الروایه و بروایت حسن بن زیاد مالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد و آئینه مثل آن است ناپاک شد بسترن پاک شود و نیز مالیدن بزمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر بساط ناپاک شود و شستن باب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یکشب در آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و چاند و قصبی و درخت و گیاه که آنرا قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد و اگر خشت و اشجار و انچه از زمین منقطع است بی شستن پاک نگردد

فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن

مسئله بول آدمی و خون و روان و شراب و پس افگنده ماکیان و بط و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و اشتر و سرگین گاو نجاست غلیظه است قدر یکدرهم از آن عفو باشد مسئله بول اسپ و بول حیوانی که خوردن آن حلال و پس افگنده پرندهای که خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بان کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درهم نجاست غلیظه و بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض باشد و بقول بعضی مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و آستین و امام ابو یوسف ربع جامه را و جب یا و جب در و جب مقدر کرده است مسئله در نجاست تنک اعتبار وزن درم است و در غیر تنک اعتبار مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل انگشتان دست مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگردد و کذا فی حاشیة الچلپی است مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بان نجس نشود زیرا که طهارت آن شک زائل نمیشود مسئله اگر از باد یا غیر آن رشاشهای بول چون سر سوزن بر قفا و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن آن واجب نشود زیرا که احتراز از ان دشوار باشد چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها نمودار میشود بجمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز دران است که این و غیر آن است اما اگر در آب بقدر سر سوزن رشه بول افتد آب را نجس گرداند هو الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود و اگر نجاست بر آب گذشته آب را نجس سازد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک او نجس باشد مسئله اگر در از گوش و مانند آن در نمکدان افتاد و نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر استر جامه

و مضر نباشد نماز بر آن جایز بود و اگرچه اطراف آنرا دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف آنرا دوخته باشند نزدیک
امام ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یکجانب بساط نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر بساط
بکلان باشد چنانکه به برداشتن یکجانب آن جانب دیگر نجنبد جایز بود و بخلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک او جامه نجس که تر بود
بپیچیدند و رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بران جایز نبود مگر آنکه رطوبت آن بحدی رسید که بفشردن ازان آب متقاطر شود یعنی قطرات
فرو ریزد از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشند و بگذاشتن معدوم شوند کذا فی البرهان مسئله اگر جامه تر را بر زمین خشک
که آنرا به سرگین گل کرده باشند انداخته بران نماز خواندن جایز باشد مسئله اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شد و طرف دیگر را
ازان فی تحری بشست نماز بدان جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست مسئله اگر در وقت مالیدن گندم خرمن
بگاوان در گندم شاشیدند چون آنرا قسمت کنند یا چیزی ازان بکسی بخشیده تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست
در کدام جا باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد مسئله استنجا کردن از انچه از پیش
یا از پس آید به سنگ یا بکلوخ یا مانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و ازان عدد معین سنت نیست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی سه عدد
سنت است مسئله در ایام گرما سنگ اول و سوم ادبار کند و دوم اقبال نماید و در ایام سرما سنگ اول و سوم اقبال کند و
دوم ادبار باید زیرا که مبالغه در پاکی در انست و ابلغ آنست که سنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بر آنکه در
ایام گرما خصیتین آویزان باشد پس در اقبال احتمال آلوده شدن خواهد بود و زن همیشه سنگ اول ادبار کند تا فرج او آلوده نشود
چه در حق او گرما و سرما برابر باشد مسئله استنجا با آب بعد از استنجا به سنگ یا مانند آن ادب است و چون خواهد که استنجا با آب کند اول
هر دو دست بشوید بعد ازان مخرج را به مبالغه بشست نماید و باطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آنرا بشوید و شستن آن
بسر انگشتان روا نبود و چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید و اگر نجاست از مخرج متجاوز گردد و قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن
فرض شود و نزد شیخین بقول امام محمد اگر از مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله با استخوان و سرگین
و بدست راست استنجا روا نبود مسئله روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن در قدم جا مکروه بود در صحرا بود یا در
آبادانی باشد بخلاف امام شافعی که نزد وی در آبادانی روا بود

کتاب الصلوة

مسئله اول وقت نماز فجر از صبح
دوم صادق بود تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که
در وقت زوال بود و بقول صاحبین و امام شافعی و یک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یکچندان آن چیز

سوای سایه که در وقت زوال شد باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جانب آن بلند و پست
نباشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود و بعد ازان بران زمین دایره کشند و آنرا دائره هندیه نامند زیرا که
علمای هند آنرا وضع نموده اند و در وسط تحقیقی آن دائره چوبی بقدر ربع قطر دائره که بسیار برو باریک شد باشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دائره متساوی باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که در اول روز سایه مقیاس
بیرون دائره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالا تر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دائره داخل شود پس موضع دخول علامتی
باید گذاشت چون از نصف نهار بیک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود و از دائره بیرون آید بر موضع خروج نیز علامتی باید نهاد
و از وسط قوس دائره که در میان هر دو علامت است خطی راست تا مرکز دائره باید کشید همین خط نصف نهار باشد هرگاه که سایه
مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه درین وقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی گویند و این
سایه در هر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر درآید و در آخر آن دو روایت است
چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب از غروب
آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی بر قول
صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق باشد
مسئله وقت مستحب نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان بر وقت خواند
و باز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده آنقدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما تعجیل آن
مسئله و در نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و در وتر تا آخر شب مگر آنکه توفیق
بیداری شدن نداشته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا تعجیل مستحب است و در غیر آن هر دو
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جائز نباشد مگر ادای عصر
که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه برآید نفل و نماز فوتی و نماز
جنازه و سجده تلاوت در آنوقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح ورای سنت فجر نفل مکروه باشد و در میان عصر و مغرب نفل
مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یک وقت جمع نمودن روا
نبود مگر حاجیان را در روز عرفه عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود مسئله اگر

اول هر دو بگوید و برای هر واحد از ہوا قی اگر باقامت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه بود
و اگر محدث یا جنب اذان و اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان برای جماعت مفید باشد بنا بر آنکه احتمال است
که بعض ایشان نشنیده باشند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران است مسئله اذان زن مکروه است و همچنین مکروه است
و مستحب اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسیکه در مسجد بجماعت نماز میگزارد و اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر
مسافری باقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافر یا کسیکه در شهر در خانه خود نماز میگزارد و اذان و اقامت هر دو را
ترک نمود بقول ابن مسعود و اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته باشند جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر نه حکم وی مسافر باشد مسئله چون مکبر در اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم همه برای نماز
استاده شوند و چون بقد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرائط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل که فلان نماز میگزارد مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت کنیز مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
او نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضوی که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی سر یا آنکه
هر عضو است و موی سر عضوی دیگر عورت است و خصیتین عضوی دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و در ربع نجاست نبود یا در پاره جامه
ناپاک نماز بگزارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز بخواند و ربع جامه او پاک است نماز وی روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل آنست که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه بخواند جایز بود مسئله هر که جامه نیابد مستحب است که نماز را نشسته باشارت بخواند
اگر استاده برکوع و سجود بخواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال بقبله خائف باشد بهر جهت که تواند روی
آورده نماز بگذارد مسئله هرگاه در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا ظاهر شد
اعاده نکند و اگر در میان نماز علم خطا شد یا رای وی برگشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی را که قبله مشتبه شد
و بی تحری نماز خواند روا نبود و اگر چه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی تحری نماز با جماعت خوانند و هر واحد بجانب تحری خود روی آورد و هیچکدام از حال امام واقف نیست نماز همه
جایز بود مگر نماز کسی که در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم

مقدم باشد یعنی فلان شود و اگر از امام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله بیان نیت و تحریمه بچیزی که مانع اتصال
باشد چون کلام و جز آن فصل نکند بدانکه نیت بدل ست چنانکه مذکور شد و بدل می‌زبان هر دو فصل مسئله در نماز فرض تعیین
فرض در نیت شرط ست و در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی ست و مقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا
با آن فرض ست باب صفة الصلوة مسئله یکی از فرایض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که
قائم مقام آن ست بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز ست لقوله تعالی وذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی
رکن ست و دست برداشتن در تحریمه سنت ست دوم قیام سوم قرارت چهارم رکوع پنجم سجود و پیشانی و بینی و از یکی نزد
امام ابی حنیفه یعنی کفایت کند بخلاف صاحبین و فتوی بر قول صاحبین ست ششم قعده اخیره بقدر تشهد هفتم خروج بصنع خویش
دیگر یکی از واجبات نماز قرارت فاتحه است دوم ضم سوره سوم رعایت ترتیب در فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده اخیره
که آن در نماز مکرر نیست و ترتیب در این هر دو فرض ست چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما در ذخیره
آنست که قعده اولی سنت ست و دوم واجب ست و در بدایع خواندن تشهد در قعده اولی سنت ست و در دوم واجب
لیکن مصنف این روایت را نیاورد و بنا بر آنکه قول پیغمبر علیه السلام برای ابن مسعود رض بخوان التحیات مطلق ست واجب میکند
فرق در قرارت تشهد در قعده اولی و دوم بلکه واجب میکند در هر دو و چون هر گاه تشهد در قعده اولی واجب شد قعده
اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزدیک وی لفظ سلام فرض ست هفتم قنوت
وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قرارت در دو رکعت اولی دهم تعدیل ارکان و طمانیت در قومه و جلسه بخلاف
امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض ست بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن ست در رکوع و سجود
مقدار یک تسبیح و مراد از طمانیت آرامیدن جوارح و مفاصل ست یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن و آهسته خواندن
در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض و واجب سنت یا مندوب هر که خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد
و انگشتان را بحال خود گذارد و بهر دو نر انگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و زن در تکبیر هر دو دست را
تا بر دوش بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله اگر
تکبیر بفارسی گفت یا قرارت بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جائز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی
گفت روا نبود و در نماز نه شد کذا فی الهدایة زیرا که بجای تکبیر ذکری که مجرد تعظیم الله تعالی دلالت کند می‌باید

است وآنکه مخلوط بدعا باشد بجا نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف بهند دو دست راست را بر دست چپ
نهد و در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان بکند و در قومه تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد و
به بندد و در قیامیکه در ان ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک ولا اله غیرک بخواند و توجیه بگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر آیت بعد تحریمه
بخواند مسئله بعد از ثنا تعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قرارت است نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قرارت تعوذ بخواند
و مؤتم را چون قرأة نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا است
باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد یا بقرارت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نخواند مسئله
ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است نزدیک
او ما میگوییم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر خدا صلوات الله سلامه علیه وخلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله رب العالمین
کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد ولا الضالین آهسته آمین گوید و مؤتم در نمازهای جهریه در آمین گفتن
با امام متابعت کند بعد از ان تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را
در اعتماد کشاده دارد و پشت را هموار کند و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از ان تسبیح گوید بعد از ان سمع الله لمن حمده
گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان بسجده
رود اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از ان هر دو دست بعد از ان روی را در میان هر دو کف دست خود نهد چنانکه هر دو
دست او مقابل هر دو گوش او باشد و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان هر دو پای را جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از ان در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر پیچ
دستار یا بر ثوب فاضل سجده کرد جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن را می یابد و جبهه بران قرار میگیرد سجده کرد روا
باشد و اگر جبهه قرار نمیگیرد روا نبود مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز بود
و بر پشت غیر آن در نماز یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از سجده تکبیر
گویان سر بردارد و درست بنشیند باز تکبیر گویان بسجده دوم رود و درین سجده نیز سه بار یا زیاده از ان تسبیح گوید باز تکبیر گویان
سر از سجده بردارد و باز هر دو دست بعد از ان هر دو زانو را بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد نماید و راست استاده شود

شود بخلاف امام شافعی که وی قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول
کند مگر آنکه ثنای و تعوذ دران نگوید و دست نبردارد و چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند و بران بنشیند و پای دیگر
را استاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان هر دو دست را
جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزد وی خنصر و بنصر را عقد کند و بوسطی و ابهام حلقه نماید و چون بکلمه اشهد ان لا اله رسد بسبابه
اشارت کند چنانچه از بعضی علما نیز منقول ست و تشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اولی بران هیچ زیاده نکنند و در نماز فرض در
دو رکعت اخیر و در فرض مغرب یک رکعت اخیر فاتحه بخواند و بران بسنده کند و اگر تسبیح بسنده گیرد یا خاموش ماند جایز است
و اول افضل بود و چون رکعات تمام کرد به نشستن اول بنشیند بخلاف امام شافعی که نزد وی یکسو در قعده اخیره تورک سنت
و زن در هر دو قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند هر دو پای را بجانب راست برآرد مسئله در قعده اخیره بعد تشهد
مذکور درود و دعاهای مأثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاهای که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس آنچه از مردم طلب
کنند از خدای تعالی نخواهد چون از دعا فارغ شود بجانب راست به نیت کسیکه دران جانب باشد از آدمی و فرشته
سلام گوید بعد ازان بجانب چپ به نیت کسیکه دران جانب بود سلام دهد و مقتدی جانب امام نیز که دران جانب است و اگر مقابل امام است
در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشارت وی کافی است
و بقول بعضی نیت سلام اول بسنده نماید

فصل فی القراءة

مسئله در نماز جمعه و نماز فجر و در دو رکعت اول
از مغرب و عشا امام جهر خواند خواه ادا کند خواه قضا گذارد و منفرد را اگر جهر باشد و در قضا واجب است که خفیه بخواند
مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود ست و ادنی مخافت اسماع نفس خود است و صحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع
نفس خود ست و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق و عتاق و استثنا و جز آن ادنی مخافت
دران اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بروجهی که تصحیح حروف شود و نفس او نشنید طلاق واقع نشود
و آزاد نگردد و اگر طلاق بدهد و انشاء الله تعالی گفت بروجهی که نفس او نشنید طلاق واقع شود و استثنا صحیح نباشد
مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام است هر دو جهر خواند و اگر
فاتحه در رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که دران فاتحه خواند پس اگر قضا کند بیک رکعت
تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض از قراءة مقدار یک آیت خرد است هر که بهمان اکتفا کند گنهگار شود

زیرا که ترک واجب کرده باشد مسئله قرائت مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سورتیکه بخواند و در سفر امن در فجر
فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن باشد و در عصر و عشا اوساط مفصل
و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعیین سوره
در نماز بر وجهی که غیر آنرا در آن نخواند مکروه باشد مسئله موتم در نماز خاموش باشد و بشنود و اگرچه امام آیت ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا و قال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا و اذا قرأ فانصتوا و قال علیه السلام
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و قال علیه السلام مالی انازع فی القرآن یعنی آنکه موتم بخواند و امام بشنود و خلاف
موضع باشد زیرا که وضع آنست که امام بخواند و موتم بشنود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله مردم در وقت خطبه …
امام خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیت صلوا علیه و سلموا بخواند آنزمان خفیه درود
بفرستند فصل در جماعت مسئله جماعت سنت موکد است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن بسنت موکد است لهذا آنرا سنت گویند نزدیک
امام شافعی فرض کفایت است و نزدیک بعضی اصحاب امام شافعی و نزدیک کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض
عین است چنانکه در شرح … چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران به احکام نماز عالم تر باشد چون در احکام
مذکوره همه برابر باشند کسیکه قاری تر و اصح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر باشند پرهیزگارتر از دیگران اولی بود بعد از آن کلانتر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان مرد نباشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کنند زنی که امام شود باید که برابر همه
استاده شود مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را بهر پنج نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود و پیرزن را
در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی بامتیمم جایز باشد زیرا که تیمم طهارت مطلق است
یعنی مقید بوقتی از اوقات نیست و چون آب موجود نباشد نزدیک ما جنس زمین خلف آب باشد مسئله اقتدا
کسیکه پای را شسته است با کسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیرا که موزه از سرایت حدث بپای مانع باشد
و آنچه بر موزه است به مسح پاک شود مسئله جایز است که استاده با نشسته اقتدا کند بنا بر فصل

رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در آخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی ست مسئله اقتداء
مومی با مومی و متنفل با مفترض روا بود و اقتدا مرد با زن و کودک جایز نباشد زیرا که تاخیر زنان بنص ثابت شده است
و کودک متنفل است مسئله اقتداء طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر مومی با مومی و مفترض با متنفل روا نیست
زیرا که بنای قوی بر ضعیف جایز نباشد مسئله اقتدا مفترض با مفترض فرضی دیگر روا نبود زیرا که اقتدا شرکت است و آن
با تحاد یکدیگر باشد مسئله امام قرائت دراز نخواند چه سبب آن است که در قوم اهل حوائج و ضعفا باشند و نیز قرائت رکعت
اول را بر رکعت دوم دراز کند دیگر در نماز فجر مسئله اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر
زیاده بود خود پیش رود و مقدم استاده شود مسئله اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیرا که نماز
امام متضمن نماز مقتدی بود پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد مسئله در عقب امام اول مردان استاده شوند
بعد از آن کودکان بعد از آن خنثان بعد از آن زنان مسئله اگر زن در پهلوی مردی حائل با امام اقتدا کند و زن
محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بودند و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان
نکرده باشد نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بیک روایت نماز وی جایز بود اگرچه امام نیت امامت زنان
نکرده باشد و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد مسئله اگر قاری بامی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز همه
فاسد شود اگرچه در رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیرا که در هر رکعت از نماز قراءة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة
لیکن قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری هست لقوله علیه السلام قراءة الاولین قراءة
الاخرین ازامی هر دو قسم قراءة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب وجود قاری فاسد باشد و چون نماز
امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی ست **باب الحدث فی الصلوة** اگر
مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود اگرچه بعد
از تشهد حدث رسید بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث
رسید نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را
تمام کند مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آنزمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین
حکم ست یعنی پیش از فراغ امام عقب وی در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد وی مختار باشد

۴۲

در جای وضو و نماز را تمام کند یا در جای نماز خود تمام نماید مسئله اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو نباشد و محتلم گردید یا قهقهه خندید یا دانسته حدث کرد یا بر جامه یا بر بدن او زیاده از قدر درم نجاست افتاد یا از جراحت او
خون جاری شد یا بگمان آنکه حدث رسید از مسجد برآمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها
بیرون رفت و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که این حوادث نادر الوقوع است بنا بر وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلوته فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلوته ما لم یتکلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد نه برآمده از
یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد دانسته حدث کرد یا بقصد
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم
بعد از تشهد به استعمال آب قدرت یافت یا ماسح بعد از مدت از پای موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قرات یاد گرفت
یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آمد یا امام قاری مر امی را خلیفه کرد
یا در نماز فجر آفتاب برآمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زائل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت جبیره
افتاد در این دوازده صورت نزد یک امام نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزدیک وی فرض است و آن موجود نشد و نزدیک
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزدیک ایشان فرض نیست پس تمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از تشهد
امام قهقهه خندید یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد برآمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و برآمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه بایجوز به الصلوة خوانده باشد در قرات
بند شد روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن مایجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرک را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز
بنا نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

مسئله اگر امام را حدث رسید وباوی یک مقتدی ست بی آنکه امام نیت خلافت او کند مقتدی خلیفه شود زیرا که نیت از برای تعیین ست وا ینجا احتیاج بتعیین نیست پس اگر آن مقتدی زن باشد یا کودک بود بقول بعضی نماز امام فاسد شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد وبقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که او امام بماند وچون امام او را خلیفه نکرده است وخود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه متعین ست بخلاف مرد که آن زیرا که تعیین وصلاحیت هر دو یافته شود

باب ما یفسد الصلوة وما یکره فیها **مسئله** یکی از مفسدات نماز سخن گفتن ست اگرچه بسهو باشد یا در خواب دوم سلام دانسته زیرا که سلام بسهو مفسد نماز نباشد بنابر آنکه از جمله اذکار ست سوم جواب سلام بسهو یا بقصد زیرا که جواب سلام از جنس کلام ست چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن باواز بلند که بسبب درد یا مصیبت بود بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن ودر جواب خبر ناخوش انا لله وانا الیه راجعون ودر جواب خبر خوش الحمد لله گفتن ودر جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست وبقول بعضی مشایخ اگر از خواندن امام خود ما یجوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او بآیت دیگر فتح کرده است نماز فاتح فاسد شود واگر امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود وبقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد وعلیه الفتوی نهم از مصحف خواندن دهم بر چیزی نجس سجده کردن یازدهم آنچه از مردم توان خواست از خدا تعالی خواستن دوازدهم خوردن یا نوشیدن سیزدهم عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیارست نزدیک بعضی عمل کثیر آنست که در کردن بسوی دو دست احتیاج افتد ونزدیک بعضی آنست که عامل آن را ناظر در نماز نداند وعلیه ما شاء الله ونزدیک بعضی آنکه خود مصلی آن عمل را کثیر داند امام سرخسی گوید این نزدیک امام نزدیکتر ست زیرا که اینها تفویض ست برای مبتلا به **مسئله** شخصی یک رکعت نماز گذارده بود ودر رکعت دوم پیش از آنکه دست بردارد به تکبیر تحریمه کرد اگر در غیر آن نماز شروع کرده است رکعت اول را بحساب نیاورد واگر همان نماز شروع کرده است آنرا تمام کند ورکعت اول در حساب باشد **مسئله** عمل قلیل مفسد نماز نباشد در آن عمل کثیر ست بر اختلاف اقوال که گذشت **مسئله** اگر کسی حائل در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد ولیکن گذرنده گنهکار شود بدانکه در موضع سجود تفصیل ست در مسجد صغیر هر جا که باشد در حکم موضع سجود ست ودر مسجد کبیر ودر صحرا نزدیک بعضی

موضع سجود آنست که دران سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خشوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود است
پس اگر گذشت زیر دکانی که بالای آن شخصی نماز میگذارد و بعضی اعضای این گذرنده بعضی فروتنی اعضای مصلی را
مقابل گشت بروایت ثانی بزه کار شود مگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود و جایز نیست که ستره را پیش خود بغلطاند یا بجای ستره بر زمین خطی کشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی روان شود جایز است
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و هردو روا نباشد مسئله ستره امام مر مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد روا است
که ستره را ترک کند **فصل در مکروهات** مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل رجا در آنست
که چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هردو طرف آن را فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه
هردو دست را در آستین در آرد و یا هردو جانب آنرا بهم کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بخاک یا مانند آن آلوده
نشود سوم به بدن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی را بالای سر یا پیچیدن آنرا و در آوردن اطراف آنرا
در اصول آن پنجم پیچیدن یا کشیدن انگشتان را که آواز بر آید ششم دیدن بجانب راست و چپ یا میلان سر اگر
نگردد ششم دیدن بگوشه چشم هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم
مانند سگ نشستن چنانکه بر هردو سرین نشیند و هردو زانو را ایستاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر
چهار زانو نشستن سیزدهم ایستادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه دکان یا بر زمین چهاردهم ایستادن مصلی عقب صفی که
دران فرجه باشد پانزدهم بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش و یا در برابر او اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه
نبود زیرا که درین اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خشوع و فروتنی خوانند
مکروه نبود هفدهم در جامهای بذله نماز خواندن که با آن جامها در مجالس بزرگان نروند هجدهم برای دور کردن خاک
بر پیشانی مسح کردن نوزدهم جانب آسمان دیدن بیستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن
مسئله پوشیدن جامه که دران صورت حیوان باشد مکروه بود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد بول کردن

در بیدن بران نکروه است لیستادن و تزیین مسجد را مسئله در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا با آب طلا مکروه نبود مسئله ستادن امام در مسجد و سجده کردن در محراب آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن در عقب پشت شخصی که نشسته سخن میکند مکروه نبود مسئله نماز گزاردن بر بساطی که دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را از بعید ظاهر نشود مکروه نباشد و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر حیوان دار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه نباشد مسئله بول کردن بر خانه که دران برای نماز جای ساخته اند و آنرا محراب شود نامکروه نبود زیرا که آن جای را حکم مسجد نیست

باب صلوة الوتر والنوافل

مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله وتر سه رکعت بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت وتر سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر وتر نخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وتر نخواند و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خواند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر با وی قنوت نخواند و صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود استاده ماند بقول بعضی منتظر سجود نشیند مسئله پیش از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشاء دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشاء و بعد از عشاء چهار رکعت مستحب است مسئله نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب افضل است مسئله در دو رکعت فرض و در جمیع رکعات وتر و نفل قراءة فرض است مسئله لازم است تمام نفلی که شروع دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است بظن یعنی بگمان بود که نماز ظهر نگزارده است پس شروع کرد دران بعد ازان یاد آورد که ظهر کرده است پس این نماز که دران شروع کرده است نقض شد که اتمام آن لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده شفعه اول یا ثانی فساد کند زیرا که اگر در شفعه اول فساد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فساد شده است قضا شفعه اول که آنرا ادا نموده است لازم نیاید زیرا که هر شفعه از نفل جدا است و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند زیرا که معتبر نزدیک وی نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز دران است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

با تفاق دو رکعت قضا کنند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءت ترک کرد درین هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در هر دو شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نباید بنا بر آنکه در ان شروع صحیح نشده اما نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد پس شروع در شفعه ثانی صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه اول نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت تحریمه باطل شود مسئله اگر چهار رکعت نفل شروع کرده بود و بعد از تشهد شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم نباید زیرا که در ان شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نشست بقیاس فرض شفعه اول فاسد شود و قضای آن لازم نباید اگر چه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله جایز ست که نفل را نشسته بخواند اگر چه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر ایستاده شروع کرد مکروه است که بی عذر بنشیند مسئله جایز ست که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری بر غیر جانب قبله بگذارد و بر رکوع و سجود اشارت کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله وسلامه علیه بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام مخالف قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد و بعد از ان فرود آمد بنا بر همت کرده شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود بر رکوع و سجود ادا کرد پس ادای ناقص بکامل باشد و آن روا است و در صورت عکس ادای کامل بناقص می شود و آن جایز نیست

فصل در قیام ماه رمضان مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح بده سلام سنت است و بعد هر ترویحه بقدر ترویحه بنشینند و توقف کنند یعنی هر ترویحه چهار رکعت است و هر ترویحه را دو سلام ست و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد آن مسئله یک ختم در تراویح سنت ست برای کسل قوم آنرا ترک نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت نگذارد و در جامع الرموزی آرد در غیر ماه رمضان وتر را بجما

بجماعت گزاردن کرده است و در ماه رمضان جایز است اگرچه تراویح را بجماعت نگذارده باشد یا با امام دیگر گزارده باشد اما اگر فرض را با امام نگذارده است در وتر با وی اقتدی نکند اما صحیح آنست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی المنیة بدانکه تراویح سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک جواب عذر خوف فرضیت فرموده است **فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا** کسوف گرفتن آفتاب را گویند و خسوف گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران را مسئله چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت و بی خطبه دو رکعت نفل با طول قراءة بخواند و قراءة را دران جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در هر رکعت دو رکوع آرد و بعد از فراغ تا کشادن آفتاب دعا بخواند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز را در مسجد تنها بخواند مسئله نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه دران جماعت نبود مسئله چون امساک باران شود نزدیک امام خلیفه یا نایب او با مردم شهر بجز و شکستگی تمام پیاده در صحرا برود و از خدای تعالی باران بخواهد و دعا بخوانند بی آنکه قلب ردا کنند و پیش از بر آمدن کسی بیاید بهر حال خود صدقه بر آید و اگر هر کدام تنها نماز بخواند جایز بود و نزدیک امام با قوم دو رکعت نماز نفل بجماعت بخواند و قراءة جهر کند و بعد از نماز بر زمین استاده مستقبل مردم و خطبه بخواند و قوم تمام روی به قبله نشینند و همچنین تا سه روز متوالی کنند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقا ذمی حاضر نباشد زیرا که او موضع لعنت و ایشان منبع غضب الهی اند **باب ادراک الفریضه** مسئله شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگرچه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز تمام شود و در مغرب اکثر را گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما مسئله شخصی در فرض چهار رکعتی تنها شروع کرده بود که همان فرض را اقامت گفتند پس شکند و اقتدا بکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز یار کند تا دو رکعت نفل شود و بعد از آن قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگرچه ابطال عمل است و خدای تعالی فرموده است ولا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس داخل این حکم نباشد مسئله اگر در نماز چهار رکعتی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفتند رکعت چهارم را نیز بگذارد و بعد از ان بنیت نفل با امام در آید مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد مسئله اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد بیرون آید مگر آنکه

جایز نباشد زیرا که آنچه پیش از امام آورده است فاسد است پس چیزی را که بر آن بنا کرده است نیز فاسد بود و بنا بر آنکه
بنا بر فاسد فاسد باشد یا می گوئیم چون در یک چیز با امام موافقت کرد بسنده باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت در یک
چیز کفایت کند **باب قضاء الفوائت** مسئله اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است
تمام فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوائت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد مسئله
هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبین جایز بود اگرچه
وتر را قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر نمازی
کند فرض عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو گذارده است باید فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است بخلاف وتر
که آن صلوة مستقله است نزدیک امام چون او گزارده است وتر را بر زعم آنکه عشا را با وضو گزارده است ترتیب ساقط شد زیرا که چنین
ادا و وتر یاد ندارد که عشا بر ذمه من است و نزدیک صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کند بنا بر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست
مسئله ساقط کننده ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضا و ادا هر دو گنجایش ندارد
هر قدر را که وقت وفا کند با وقتی که قضا نماید چنانکه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند
نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد
ظهر را با مغرب قضا نماید دوم فراموشی چنانکه در حین ادای وقتی فائته هرگز یاد نیاید سوم فوت شدن شش نماز اگرچه قدیمه بود یا فائته
کم شده باشد پس اگر کسی را از شخصی شش نماز یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگرچه وقت وسیع باشد باز اگر قضا
دیگر از او فوت شود با یاد آن در وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که بسبب نمازهای قدیم که بر ذمه اوست ترتیب از ذمه این ساقط شده
اگرچه بعضی آنرا گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوائت را قضا بجا آورد و بقول بعضی از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز می گردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط برهان فتوی داده است مسئله اگر شخصی را یک نماز فوت شد
و با یاد آن پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزدیک صاحبین فساد آن هر چیز موقوف نبود و هو القیاس
و نزدیک امام هر فائته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فائته را قضا نمود صفت فرضیت آن
پنج باطل گردد زیرا که از بطلان فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید و نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود و آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنا بر آنکه اگر موقوف نشود در رعایت ترتیب کثیر لازم آید و آن باطل است **باب سجود السهو** مسئله اگر یک رکن را

شرح وقایه فارسی

بر رکن دیگر بسهو مقدم کرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن بسهو تاخیر شود چون تاخیر از قیام رکعت سوم بزیادتی تشهد اول قدر
از امام که اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول البعض خواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم نماید
لیکن صحیح آنست که بتاخیر مقداری که در آن یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع
در یک رکعت یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه و جامع الرموز می آرد این مثال ترک واجب است تغییر واجب
که تکبیرات عیدین از قدر واجب کم و زیاده کند یا تلاوة در رکوع یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک نمود چون ترک قعده اولی سجده سهو
واجب شود مسئله بسهو مقتدی بر هیچ یکی سجده سهو واجب نباید و بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حاشیه چلپی میگوید
چون امام سجده سهو کند مقتدی را بباید که متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکند مسئله مسبوق در سجده سهو با امام متابعت کند
بعد از آن آنچه از نماز با امام نیافته باشد آنرا بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعده است بنشیند و سجده سهو نکند
و اگر نزدیک بقیام است استاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیره بسهو برخاست پیش از آنکه سجده کند بنشیند و بعد تشهد
سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود پس اگر بجای او رکعت ششم را نیز بان یار کند اگرچه واجب
نیست زیرا که نفل را که بقصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیره تشهد خواند بعد از آن بسهو
برخاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را
نیز بان بکنیم تا هر دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده سهو آرد
بر وجه مسنون واقع نشود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر اعتبار نکند زیرا که
رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت بروی واجب شود زیرا
که بقصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام ملحق شود شش رکعت بیارد
و اگر بشکند هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد و سجده سهو کند و بعد از سجده سهو نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو
در میان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد و در آخر نماز به نیت سجده سهو سلام داد
اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز برآید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا کرده باشد اقتدای وی جایز بود و اگر
وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضوی وی بشکست زیرا که در میان نماز خندیده است و اگر مسافر بعد از سلام نیت اقامت
کرد دوگانه او چهارگانه گردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد و از نماز بیرون آید اقتدا بدو صحیح نشود و وضو نشکند و دوگانه

ودوگانی چهارگانی نگردد مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر نیت قطع سلام و او جایز نیست که سجده کند
زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه اول باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه شک
افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استیناف حرج باشد و اگر تحری هیچ جانب
پیش نشود قلیل را اعتبار کند و در جاییکه آن را آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت
بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که نمی تواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد پس اگر نشسته نباشد
نماز فاسد شود زیرا که قعده اخیر فرض است **باب صلوة المریض** مسئله اگر شخصی بسبب مرض ایستادن نتواند یا مرض
در نماز حادث شده است یا پیش از نماز نشسته و بر رکوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند کرد نشسته باشارت نماز گذارد
و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و حاجت نیست که چیزی بلند پیش خود بدارد تا سجده بران آرد و اگر نشستن نیز متعذر شود
بر پشت بخوابد و سر در جانب قبله کند و باشارت نماز بخواند و یا بر پهلو بخوابد چنانکه روی بجانب قبله شود و باشارت نماز بگذارد
و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود و قیام
و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر استاده خواند نیز جایز بود ولیکن نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود
از نماز سجده است بنا بر آنکه دران نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیکتر است مسئله مریض باشارت نماز
میگذارد و در اثنای نماز صحت یافت از سر بگیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز می خواند و در میان نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود
و باقی نماز را استاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز خواند جایز بود و در کشتی بسته بی عذر نشسته خواندن جایز
نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نماز آن روز را قضا گذارد و اگر یک ساعت
بران زیاده گذشت قضای ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود و چون ششم نماز را استیعاب کرد قضا
ساقط گردد **باب سجود التلاوة** مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو تکبیر یکی آنکه بتکبیر سجده
بر وارد و دوم آنکه در آخر سجده تشهد بخواند نه سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله بخواندن
آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بی قصد شنیده باشد سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزدیک ما چهارده است
یکی در آخر سوره اعراف دوم در سوره رعد سوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده اول
در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزدیک او سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی [illegible] وارکعوا واسجدوا

بدانکه هر جا که در قرآن رکوع یا سجود متصل است مراد از آن سجده صلوتیه باشد هفتم در سورهٔ فرقان هشتم در سورهٔ نمل نهم در سوره
سجده دهم در سوره ص و نزدیک امام شافعی در ص سجده نیست و در حج دو سجده است یازدهم در سوره حم سجده لیکن نزدیک
امام شافعی بقول ان کنتم ایاه تعبدون است چنانکه منقول از حضرت علی رضی الله تعالی عنه و امام اختیار کرده است قول
ابن مسعود را که آن قول الیه لا یسامون است زیرا که تاخیر در سجده جایز است نه تقدیم در ان دوازدهم در سوره و النجم
سیزدهم در سوره و انشقت چهاردهم در سوره اقرا مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او سجده تلاوت واجب
شود اگرچه مقتدیان نشنیده باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر هیچ یکی از قاری و غیر او که در نماز او ست از امام یا
قوم او سجده واجب نباید نه در نماز و نه در خارج آن مگر آنکه بیرون از نماز او شنیده باشد خواه در نماز بود خواه خارج از نماز
مسئله اگر مصلی در میان نماز خود از کسیکه در نماز او شریک نیست آیت سجده شنیده سجدهٔ تلاوت واجب شود و چون از نماز
فارغ شود ادا کند و اگر در اثنای نماز ادا کرد و افاده نماید و آن نماز را اعاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید
و با وی اقتدا نشود یا در رکعت دیگر با وی اقتدا کرد واجب است که در خارج نماز سجدهٔ تلاوت کند و اگر پیش از سجود امام
در همان رکعت با امام اقتدا کرد همراه امام سجده بکند و اگر بعد از سجده امام اقتدا نموده است سجده تلاوت ساقط شود
مسئله سجده تلاوت که محل آن نماز است بیرون نماز جایز نباشد بخلاف سجده که واجب شده است در نماز و محل آن
خارج نماز است چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل آن بلا فصل در نماز شروع شود
بار دیگر همان آیت را در نماز خواند یک سجده بسنده شود و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجده دیگر واجب شود زیرا که
در صورت اول غیر صلوتیه تابع صلوتیه می شود اگرچه اتحاد مجلس نیست و در صورت ثانی جایز نیست که سجده صلوتیه
در خارج نماز ادا شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را مکرر خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان دو خواندن
سجده کند خواه در آخر آن و در یک رکعت همین حکم است نزدیک امام ابو یوسف اگر در دو رکعت تکرار کرد نیز همین حکم است
بخلاف امام محمد مسئله اگر دو آیت در یک مجلس خواند یا یک آیت در دو مجلس تکرار نمود دو سجده واجب شود مسئله اگر جامه باف
در حالت تنیدن ایشان آیت سجده را مکرر خواند یا شخصی بالای درخت بر شاخهای مختلف آیت سجده را تکرار کرد در هر خواندن سجده
تلاوت واجب شود زیرا که تنیدن ایشان و با اختلاف شاخها مجلس مختلف می شود مسئله اگر شخصی آیت سجده
را در یک مجلس تکرار خواند و سامع هر خواندن را در مجلس مختلف شنید به شنیدن بر سامع سجدهٔ تلاوت واجب شود

بخلاف اگر قاری در مجلس مختلف تکرار کرد و سامع در یک مجلس شنید بر سامع یک سجده واجب شود و بدانکه اگر از یک
کار بکار دیگر شروع کرد در حق وجوب سجده تلاوت مجلس مختلف شود اگرچه در یک مکان باشد و نیز باختلاف مکان
مجلس مختلف گردد مگر آنکه در خانه یا در مسجد بود زیراکه کنجهای خانه و مسجد در حکم یک مکان است مسئله اگر کشتی سیرکنان
مجلس مختلف نشود بخلاف در نجیبه که آنجا مختلف شود زیراکه در نجیبه استادن در مجلس دلیل اعراض باشد مسئله
اگر شخصی تمام سوره خواند و آیت سجده را ترک داد مکروه بود زیراکه باستنکاف مشبه شود و اگر آیت سجده را خواند و باقی سوره
را ترک نمود مکروه نباشد لیکن مستحب آنست که یک آیت یا دو آیت در وقت خواندن با آیت سجده ضم کند تا دفع توهم
تفضیل شود مسئله مستحب است که آیت سجده را خفیه خواند تا بر دیگران واجب نشود باب صلوة المسافر
مسئله هر که بقصد سه شبانروز راه بسیر وسط از خانه‌های شهر خود بیرون آید مسافر شود و سیر وسط در صحرا سیر شتر و پیاده
معتبر است و بقول بعضی بیست و یک فرسنگ است و بقول بعضی هیجده فرسنگ است و علیه الفتوی و بقول بعضی پانزده فرسنگ است
اکثر ائمه خوارزم بر این فتوی داده اند کما فی حاشیة شیخ الاسلام منقولا عن الزاهدی و سیر وسط در دریا سیر باعتدال ریح است
و در کوه آنچه مناسب کوه است مسئله مسافر را در تمام سفر وی رخصت است که چهارگانی را دوگانی گذارد و در روز ماه رمضان را افطار کند
اگرچه در سفر خود عاصی باشد مسئله چون مسافر در شهر خود داخل شود یا در شهر یا در قریه نیت اقامت پانزده روز کند مقیم گردد اما
اگر کم از پانزده روز نیت اقامت کرد یا در دو موضع نیت اقامت پانزده روز نمود یا بقصد بر آمدن فردا یا پس فردا
چندین ماه کشید مقیم نشود مسئله اگر لشکر اسلام در زمین حرب در آمد یا قلعه را در آن زمین محاصره کرد یا اهل بغی را در دار الاسلام
در بیرون شهر قلب نمود مقیم نشود اگرچه اقامت پانزده روز را نیت کرده باشد مسئله اهل خیمه‌های صحرا در مقام خود نیت اقامت
پانزده روز کنند مقیم شوند زیراکه نیت اقامت در صحرای از ایشان صحیح باشد بنابر آنکه اقامت اصل است پس بانتقال
ایشان از چراگاهی بچراگاهی باطل نشود و هو الصحیح و بقول بعضی نیت اقامت از ایشان صحیح نباشد زیراکه نیت اقامت
صحیح نمی شود مگر در شهر یا در قریه مسئله اگر مسافر چهارگانی را تمام کرد و قعده اول بنشست فرض وی تمام شود و آنچه زیاده
نفل گردد ولیکن بد کرده باشد زیراکه در آن تاخیر سلام است و شبهه عدم قبول است مر صدقه حق تعالی را و اگر در قعده
نه نشست فرض وی باطل شود زیراکه قعده اول در حق او فرض بود بنابر آنکه باعتبار فرض او قعده اخیره بود
که آن فرض است بترک فرض نماز باطل گردد مسئله اگر در وقت چهارگانی با مقیم اقتدا کرد چهارگانه [illegible]

مقیم کند زیرا که به نیت امام فرض وی چهار گانی شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت گذشت
فرض مسافر تغیر نپذیرد مسئله اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز خود فارغ
شود مستحب است که بگوید اگر مقیم باشند باید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم مسئله وطن اصلی
باطل نشود مگر بوطن اصلی باطل شود و اگرچه در آن دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی بشهر دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول درآید بی نیت اقامت
مقیم نشود اما به سفر و به وطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در شهری
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود چون باز بوطن اصلی رسد بمجرد دخول مقیم شود مسئله وطن اقامت باطل گردد
یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر یا در قریه
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود و اگرچه درمیان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن اصلی
خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز در آن وطن بی نیت سفر رود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود مسئله
اگر مسافر نماز سفر را در حضر قضا میکند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند باب صلوة الجمعة مسئله در وجوب
جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم سلامتی
چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی که در وی این شروط موجود نباشد
در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود و اگرچه بروی واجب نشده بود مسئله در ادای
جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر و فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزدیک بعضی موضعی است که در وی امیر بود و قاضی
باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید و بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان
جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجند کذا فی حاشیة الچلپی ست و مختار مصنف تفسیر ثانی است
بنابر آنکه در احکام شرع خصوصا در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و برآمدن برای تیر اندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه را بوی سپرده باشد سوم وقت ظهر چهارم خطبه در
وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام بقدر یک تسبیح است و نزدیک صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزدیک امام شافعی دو خطبه است که هر دو ابتدا مشتمل بر تحمید و صلوٰة و وصیت به تقوی باشد و اول مشتمل بود
بر قرائت آیتی از قرآن و ثانی بر دعا کافه مومنان چنانکه معهود است و این نزدیک ما سنت است پنجم جماعت که در سوی امام
سه مرد باشند پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان بگریختند امام در ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده بگریخته باشند یا سه مرد
باقی مانده باشند ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه بخوانند و امیر موسم را جایز
نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد مسئله اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد بخلاف امام زفر
که نزدیک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما می گوییم ابتدا از آن که حاضر شدند و گذاردند فرض اول ادا شود
مسئله اگر معذور یا محبوس روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گذارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعات است [illegible]
در آن جایز نبود از آن است که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر در جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزل شهر بود چون بغداد و نزدیک امام محمد در یک شهر در جا یا سه جا جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد و گفته اند
منتقی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد آنست که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیة الچلپی بعد از آنکه چون
ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه گذارده باشد
پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزدیک امام ظهر باطل شود اگرچه جمعه را نیابد و نزدیک صاحبین باطل نشود
مگر آنکه جمعه را بیابد مسئله هر که بر وی جمعه فرض باشد واجب است که بشنیدن اذان اول بیع را و آنچه از اشغال دنیا از بیع یا
نماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گذاردن و سخن کردن
بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم نماز و کلام
حرام گردد و نگه [?] تا وقتیکه خطبه را تمام کند مسئله چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود و باید که ظاهر باشد رو برگردد [?]
و قوم بجانب امام رو آرند و در جامع الرموز میگوید حسن است که بجانب قبله ایستد و موذن مقابل امام ایستاده اذان دوم بگوید
از آن امام بالای منبر ایستاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند

باب العیدین

مسئله در روز فطر مستحب است
که پیش از نماز چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبوی بمالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه
فطر ادا کرده بجانب مصلی برآید و در راه تکبیر بلند نگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام بشرایط نماز جمعه واجب شود و هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام محمد
گفته است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بود بنابر آنست که وجوب آن بسنت ثابت
شده است مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید
دو رکعت است چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان
برکوع رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات زواید دست
بردارد و ارسال کند کما فی صفة الصلوة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله اگر
کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز عذر شد
روز سوم جایز نباشد مسئله عید الضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید الضحی تا گزاردن نماز امساک مستحب باشد اگرچه
خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید الضحی تکبیر بلند گوید و امام در خطبه آن تکبیرات تشریق و احکام اضحیه را تعلیم کند و گزاردن
نماز عید الضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه در بعضی مردم در روز عرفه تشبه است و اوقفان عرفات
جمع شوند هیچ نیست یعنی از جنس هیچ خیری که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم
نیست که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گزارند بر مقیم مصر
و بر زنی که بمرد اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
واجب شود و بر قول مسئله موتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد باب صلوة الخوف مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طائفه کند یک طائفه را بجانب دشمن ایستاده کند و با طائفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از آن این طائفه بجانب دشمن رود و آن طائفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام سلام دهد
طائفه دوم مقابل دشمن شود و طائفه اول آمده باقی نماز خود بلا قراءة تمام کند بعد از آن طائفه اول بجانب دشمن
رود و طائفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طائفه اول دو رکعت بخواند و با طائفه دوم
یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند

هر کدام تنها در سواری هر جانب که تواند با بشارت بخواند مسئله تفأل کردن و کشتی نمودن و سوار شدن نماز
فاسد شود باب الجنائز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله چون شخصی نزدیک بموت شود سنت است که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست بخوابانند و بر پشت
بخوابانند و ثانی مختار است و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد کلمه شهادت را نزدیک وی بلند گویند چنانکه وی
بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند چه دران خوف ابا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان
او را بپوشند مسئله تخت میت یعنی آنکه میت را بران غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بران تا دفن برند و کفن او را پیش
از آنکه او را دران بپیچند سه بار یا پنج بار یا هفت بار خوشبو کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از ان زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز
و در برهان می آرد در سه وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت بر آمدن روح او و دوم در وقتیکه او را غسل دهند
سوم در وقتیکه او را کفن پوشانند و جائز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرد را برای
غسل بر تخته آورند جامها را از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی
مضمضه و استنشاق نیز بیارند و به آبی که برگ کنار یا اشنان جوشیده باشند غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد به آب خالص
غسل دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را بر پهلوی چپ بخوابانند و بر پهلوی
راست وی آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از ان او را بر پهلوی راست بخوابانند و بر پهلوی چپ
آب بریزند و آنکه خوابانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کرد بنا بر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از ان میت را
بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم بر آید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند و بعد از ان بدن میت را
بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند
مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند فصل در تکفین میت مسئله
سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود
و پیراهن جیب و آستین نکنند و تریز ندوزند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان
پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در حاشیه چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن
یکه سر او را بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از ابط زن تا زانو بود مسئله کفن کفایت برای مرد

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن آنست که اول بر جنازه
بیست لفافه بگسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول
از جانب چپ ازار را بپیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز همچنان بپیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن
پیراهن موهای سر او دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان ازار
و لفافه را بطریق مذکور بپیچند و بالای آن سینه بند بپیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد کفن را
از جانب سر و پا ببندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه** مسئله نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی مردم گذارند از
دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه و سه دیگر در تحریمه دست
بردارند بعد ازان ثنا گویند و در سه دیگر دست نبردارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستند و بعد از تکبیر سوم دعا بخوانند و بعد از تکبیر
چهارم سلام دهند مسئله در نماز جنازه قراءة نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از تحریمه ثنا و بعد از
ثنا فاتحه بخوانند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سوم این دعا بخوانند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا ذخرا و اجرا
واجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا ذخرا و اجرا واجعلها لنا شافعة و مشفعة
و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابله سینه میت استاده شود
زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است و اگر قاضی حاضر نباشد امام
محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد جائز بود و اگر بی اذن کسی د
ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جائز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را پیش ازانکه بروی نماز گذارند
دفن کردند جائز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که اما سیده و ریزیده باشد تا سه روز آنرا مقرر کرده اند مسئله
در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند بظاهر دعاست و ارکان نماز دران موجود نیست اما در حقیقت نماز است
پس بی ضرورت ترک قیام دران جائز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت در خارج مسجد باشد
زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگرچه میت خارج مسجد بود نماز جنازه در
مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاده شود و بمیرد و اگر بعد از زادن گریسته باشد

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن پوشانند و بروی نماز گزارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده و در
جامه پیچیده دفن کنند و بروی نماز نگزارند و هو المختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند [illegible]
مسئله اگر کودک کافر از دار حرب بیاید و کسی از مادر و پدر وی همراه او نیست به تبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر
و پدر هست یا یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود کودک نیز به تبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است
اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون کودک بمیرد بروی نماز گزارند مسئله چون کافر بمیرد اگر ولی وی مسلمان
است او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا بوضو و تیامن نکند و بخرقه بپیچد و در مغاک تنگ بیندازد مسئله سنت آنست
که جنازه را چهار کس بردارند و آنگه یعنی تو مقدم جنازه را بعد از آن موخر آنرا بر کتف راست خود باز مقدم جنازه را
بعد از آن موخر آنرا بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت ببرند نه بپویه مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در راه
عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد فرود
آرند و در وقت نهادن در لحد بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره ها که برای خوف
انتشار کفن بود بگشایند بعد از آن خشت خام یا قصب بر لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن بجامه پرده کنند
چون لحد را پوشیدند قبر را بخاک پر کنند و مقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع نکنند و لا تجصیص
از عالمگیری باب شهید مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را بظلم کشته باشند یا بکشتن وی مال واجب
نشده باشد یا مرده را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگرچه بچیزی تیز نشده باشد پس
جنب و حائض و نفساء و کودک شهید نباشد و کسی را که بچیزی تیز قتل کرده باشند شهید نشود دیگر مقتول مشرکان یا اهل بغی و
قطاع طریق مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشند شهید است و بکشتن [illegible] قصاص شهید نگردد و کسی که [illegible] آن
بر قاتل دیت واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بچیزی تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود و پسر شهید باشد
زیرا که مال بر پدر از برای حرمت پدر واجب شده باشد نه از برای قتل پسر و نزد [illegible] بکشتن بچیزی تیز قتل قصاص
واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله [illegible] نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه از شهید جدا کنند و به
از جنس کفن باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود مسئله شهید را غسل ندهند
و نماز جنازه را بر وی خوانند با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفساء را غسل دهند مسئله شخصی [illegible] مقتول یافته

و قاتل او معلوم نیست اگر در جائی است که بر اهل آن دیت قسامت لازم شود او را غسل دهند یعنی نیز کشته باشند یا چون
و اگر در جائی است که بر اهل قسامت واجب نباید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل ندهند زیرا که شهید است مگر آنکه بچیزی
تیز او را کشته باشند چه وی نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگر چه بعصا که بغیر کشته باشند و
نزدیک صاحبین اگر معلوم شود که بعصا که بغیر کشته اند شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل ندهند و اگر معلوم شود که
بعصا و بغیر کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیة را و عدم وجوب
دیة بعارضه جهل قاتل مقتول را شهید نمی گرداند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند واجب است که او را
غسل دهند زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است
پس همان معتبر باشد مسئله کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج
کردند یا از معرکه زنده بخیمه بردند یا تمام یک وقت نماز با قوت آن نماز باشارت عاقل ماند چنانکه در حاشیه چلپی است
یا بچیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد بجز و وصیت غسل ندهند مسئله اگر باغی
یا قطاع طریق کشته شد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند باب الصلوة فی الکعبة مسئله درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جائز است و نیز در آن جماعه روا است اگر چه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت
مقتدی بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جائز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه
نماز بر بام آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود دیگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه
مقدار پوستین پالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه احاطه
نمودند هر که در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر
هر چند از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوة مسئله در طلا
نقره و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود و بگذشتن یکسال زکوة
واجب شود مگر آنکه بقدر نصاب نباشد یا زائد از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه بآن حاجت اصلی است در آن
زکوة واجب نشود چون خانه برای سکونت و جامه برای پوشیدن و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و
سلاح استعمال و آلات حرفت و کتب علم اهل کتب را مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که مال مکاتب

ملک وی نیست اگرچه او را تصرف دران جایز است مسئله بر قرضدار از نقد وی زکوة واجب نشود و مراد از قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة پس بر تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان
بر تمام مال زکوة واجب نشود زیرا که در وجوب زکوة را فراغ از قرض شرط است مسئله در مال ضمار یعنی
در مالیکه از مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود و چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب
که بران گواه نباشد و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها انکار
قرضی بآن مقر شد انکار کند و مالی که ظالم آنرا بظلم گرفته باشد و بعد از سالهای بمالک آن برسد زیرا که در مال ضمار
مالک تصرف نمی ماند و ملک ذات بیملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد
از رسیدن بمالک آن ادا کردن زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله مال قرض که قرضدار آن بر آن مقر است اگرچه
مفلس بود یا قاضی بافلاس او را حکم کرده باشد یا قرضدار منکر است و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی را برای تجارت خرید بعد ازان
نیت خدمت کرد دران زکوة واجب نشود اگرچه باز نیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را فروخت در بهای آن زکوة
لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که در آن سوای طلا و نقره و در آن سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود چون
به بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابویوسف
در بهای آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در آنچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف در تصحیح
بر عکس مذکور است اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث
مالک گردد زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد مسئله اگر شخصی قدری از
مال را بفقیر خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت زکوة نمیکند از زکوة محسوب نگردد مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقرا تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده است نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده است زکوة آن
ساقط شود و نزدیک امام ابویوسف چیزیرا که خیرات کرده است زکوة آن نیز بر ذمه وی باقی ماند چنانکه
اگر شخصی دو صد درهم دارد و بعد از گذشتن سال تمام یکصد را بی نیت زکوة بفقیر خیرات کند نزدیک امام

محمد زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده است از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب است
که زکوة دو صد را ازین صد که باقی مانده است ادا نماید باب الزکوة الانعام مسئله نصاب شتر پنج است و نصاب
گاو سی و نصاب غنم چهل است پس هر چه ازین اموال بقدر نصاب رسد اگر سایمه باشد بعد از سال در آن زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سایمه آنست که در اکثر سال بچرا گاه برود مسئله در پنج شتر بختی باشند
یا عربی یک بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض و اجب شود
یعنی بچه شتر که یکسال بر وی گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بران دو سال گذشته باشد
و در چهل و شش حقه یعنی بچه شتر که بر وی سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد
و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یک صد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود
پس در هر پنج یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش
که جمله یکصد و نود و شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر بگیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد
و بعد هر پنجاه یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش
که بران یکسال گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بران دو سال گذشته باشد و آنچه
زیاده شود تا شصت آنرا حساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل
یک مسن لازم شود و در هشتاد دو تبیعه و در هفتاد یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه
و در صد دو تبیعه و یک مسنه و در یک صد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یک صد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه
همچنین الی غیر النهایه مسئله در چهل میش باشد یا بز لیو یکی از جنس آن واجب شود باز در یکصد و بیست و
یک دو از جنس آن باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود و باز
در هر صد یک زیاده کند مسئله در اشتر و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند
مسئله در عوامل و حوامل و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که
باشند زکوة لازم نیاید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

بہ تبعیت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان نبود زکوة لازم نشود
و نیست در مادیان که با آن نر نباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل اسپان که نر و مادیان باهم
مختلط باشند و هم سائم بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از این است
زیرا که قیمت آن قریب بایکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آنست که زکوة مذکور در اسپان مختلط نزدیک امام است
و نزدیک صاحبین در اسپان زکوة واجب نشود مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزد
امام مر اسپان را نصاب نیست و بقول بعضی نصاب هست اما در تعیین عدد نصاب اختلاف است و بقول ابو جعفر طحاوی
نصاب آن پنج است پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مختلط مسئله
انچه از زکوة و کفارات و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق
واجب است که وسط بگیرد چنانکه نه نیک قدر به باشد و نه نیک نزار و اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را با فضل یا اعلی را
و رد بکند زیادتی را مسئله انچه در میان سال زیاده شود با اصل النصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد
درم باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود و در آخر سال اگر سه صد باقی مانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه
بر این صد تمام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة به نصاب متعلق شود
و انچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود واجب بر او بنت مخاض است که در بیست و
پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر ازان بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از
یکسال تمام نصاب هلاک شود انچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود بهمان قدر از زکوة
ساقط گردد مسئله انچه از جنس نصاب هلاک شود اول آنرا العفو صرف کنند بعد ازان بنصابی که متصل
عفو است بعد ازان بنصاب متصل آن نصاب است بهمین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة بیست شاة
هلاک شود یا از شش شتر یک شتر هلاک گردد و یک شاة که بر چهل شاة و پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند
همچنان اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد و چهار را العفو صرف کنند و یازده را الی سی و شش که مستقل آن است باقی ماند
بیست و پنج که واجب در آن بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود و چهار را العفو صرف کنند و
یازده را الی سی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی بماند بیست شتر که واجب در آن چهار شاة است و همچنین اگر هلاک شد

بهیت و پنج باقی بماند پانزده که واجب دران سه شاة است واگر هلاک شود دهی باقی بماند ده که واجب دران
دو شاة است واگر هلاک شود دهی و پنج باقی بماند پنج و واجب دران یک شاة است انچه مذکور شد وقتیکه شتر
بقر و غنم در چندان سائمه باشند و معنی سائمه مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة اموال
را یا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نمودند روا باشد زیرا که عشر
خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنابر انکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف کرده اند
پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نباید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان اموال
واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و بفتوی و آنکه بعضی علما گفته اند که اعادة
واجب نشود زیرا که چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد ولهذا تفویض قضا و اقامت جمعه
را عیاذا از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه انچه از شعار اسلام است ضروریست
وانچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد در زکوة بر خلاف آنست زیرا که اصل در زکوة آنست که
تخفیه دهد لقوله تعالی وان تخفوها وتوتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال
زکوة اموال را بنیت صدقه وا داء زکوة بباغیان سلاطین این زمان دادند از ذمه ایشان ساقط شود و اعادة
آن لازم نباید زیرا که باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند شیخ ابو منصور
ماتریدی این را قبول ندارد و میگوید که اعلام مصدق علیه در اداء زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادة
محضه است پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و درینصورت نیت خالص موجود نیست و دیگر آنکه
میگوید مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمی کنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة بالظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم بنیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیرا که باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقیر اند والاول احوط احتیاطا ترید آنکه از روایت ثانی معلوم نمی شود
مگر سقوط زکوة از مظلوم برای شفقت بروی و دفع حرج ازوی و آنکه نظام الدین السلیمی که از علما هرات
بود باین روایت تمسک کرده بوالیان هراة بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن از الصفت

به صفت مسلمه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر از آنکه فر حکم نموده محض خطا است زیرا که روایت بدایه برآن
دلالت نیست و صفت معلومه که مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ام مسئله در اموال کودک تغلبی هست زکوة واجب
نشود و در اموال زن تغلبی واجب شود زیرا که تغلبی قومی است از نصارای عرب چون حضرت عمر رضی الله عنه خواست از ایشان
جزیه طلب کند ایشان از آن ابا آوردند و گفته اند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه شما است شما هر چه نام میخواهید بنهید پس چون بر دو چندان زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان
نباید گرفت چنانکه از کودکان مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند مسئله مالک
نصاب را جایز است که پیش از گذشتن سال زکوة یک سال را زیاده از آن ادا کند زیرا که مال نامی سبب است و مرور
زکوة را و گذشتن سال شرط وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگرچه وجوب ادا نشده
باشد و نیز مالک یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درهم را جایز است که زکوة زیاده از دویست
درهم را ادا نماید بعد از آن اگر مالک آن قدر زیادتی شود همان که ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست او را زکوة ادا کردن جایز
نبود یعنی اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند و زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند
مسئله نصاب زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم از آن هفت مثقال باشد چنانکه از ده جز مثقال یک درم
هفت جز شود و از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یک درم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب باشد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن نصاب زر یا نقره باشد بقیمتی که مر فقیر را انفع بود یعنی اگر قیمت آن
بدرم انفع است مر فقیر را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد از آن در خمس که از نصاب زیاده
شود ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزدیک ما زکوة واجب نشود پس چون بر دویست
درهم چهل درم زیاده شود یک درم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد و همچنان در هر چهل یک درم زیاده شود
و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درمها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است آن درمها
را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود
زیرا که معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درهم باشد بعد از آن در میان سال

ازان کمتر شود یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام بقیمت ضم
کنند و نزدیک صاحبیه باجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن نود درم ده دینار باشد
نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبیه واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب
گردد بهر آنکه نزدیک صاحبیه چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود
و نزدیک امام چون قیمت صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود و قیمت ده دینار
یا زیاده از صد درم خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود باب العاشر
عاشر کسی است که حاکم برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجار نشانند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال
بر من نگذشته است یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را
بی سوگند قبول نکند و در زکوة سوائم به سوگند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوائم بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که
از وی زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر درین
سال عاشر بوده است نیز قول وی را به سوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر ازوی برات طلب نمایند مسئله هرچه
قول مسلم را دران به سوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران به سوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزک وی
که گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر در حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منست عاشر
قول وی را قبول دارد و ازوی از زکوة آن کنیزک چیزی نگیرد و اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجران
ما چه میگیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همان قدر بگیرد که ایشان از تاجران
ما میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجران ما تمام مال می گرفته باشند پس عاشر ما از تاجران ایشان تمام نگیرد بلکه بگیرد
عشر مال او را و اگر حربیان از تاجران ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجران ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربی است بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار کند که در خانه من بقدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار الحرب آمده است باز عشر
بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در خمر

هیچ نیست اگرچه با وی هر دو باشد یا یکی ازان هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در هیچ کدام عشر نیست و نزدیک امام زفر در هر دو عشر است و نزدیک امام ابو یوسف اگر با وی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که خنیر را چون با خمر باشد در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هر دو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست زیرا که خنزیر از ذوات القیم نیست پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر با شخص مال بضاعت یا مال مضاربت باشد جایز نیست عاشر را که ازان مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه در مال مضاربت حصه آن مضارب بقدر نصاب رسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یابنده ماذون مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی با وی همراه نبود نیز از مال وی زکوة نگیرند زیرا که کسب وی ملک مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد باب الرکاز مسئله رکاز مال را گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد یا موضوع و معدن آنکه در همان زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در معدن زر یا مانند آن در زمین خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقیماند مر مالک زمین را است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی مر یابنده را مسئله اگر در خانه کسی معدن برآید دران هیچ لازم نشود و در زمین دو روایت است بروایت اصل هیچ لازم نشود و بروایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز مسئله در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول بعضی باران ربیع است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانی است که مروارید دران مخلوق میشود و دران هر دو زکوة نیست کذا فی حاشیة الچلپی مسئله در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول بعضی در بحر چون گیاه در میروید و در این هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز در آنست که حکیم طوسی در رساله خود آورده که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبر می برآید و نیز در فیروزه و جز آن از جواهر که در جبل یافته شود زکوة لازم نشود بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار بغلبه بدست آمده باشد در آن خمس واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله کنزی که دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه در آن سکه کفر بود ازان خمس لازم شود باقی مالک خطه راست که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را مالکه کسی

نکرده باشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرا از دار الحرب رکاز یافت تمام آن
مر آن مستامن را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که ملک کسی نباشد
رکاز و متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود باب زکوة الخارج مسئله در شهد زمین عشری
و در ثمرهٔ جبل و در میوهٔ جبل و در آنچه از زمین بر آید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام
عشر لازم شود پیش از آنکه اجرت در رویدن کشت و جز آن برآورده باشند و اگر چه به پنج اوسق نرسد و تا یکسال
نه پاید و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج اوسق هیچ لازم نیاید و وسق شصت صاع است و صاع هشت رطل
و در آنچه یکسال نه پاید چون خضراوات مانند سیب و تره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام واجب
که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات را بفقرا دهد نه آنکه از و سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه
صدقه واجب نشود مسئله هر چه از زمین بر آید که آنرا بدلو یا بدولاب آب داده باشند در آن نصف عشر واجب شود پیش
از آنکه مؤنت زرع چون اجرت حصاد و جز آن برآورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود
اگر چه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین را ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خرد و بزرگ درین حکم برابر است زیرا که
عشر است در خارج از زمین اطفال بالغین و دیوانگان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی نزدیک امام ابو یوسف
چون تغلبی مسلمان شود و در خارج از زمین او یک عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود
و اگر بعد از آن مسلم آنرا از و به شفعه گرفت یا بسبب فساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانه
خود را باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانهٔ خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی است خراجی
شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویهای اهل عجم
چون نهر یزدجرد و مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک
امام محمد عشری است مسئله در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر
در گرد چشمه زمین لایق زراعت باشد در آن خراج لازم شود باب المصارف مسئله مالک نصاب را
جایز است که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی
واجب است که در جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمع سه است مسئله جمیع انواع

مصارف زکوٰة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سوم جامع
صدقات او را بقدر عمل وی روا بود چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبه وی از مال زکوٰة مدد کردن جایز است
پنجم مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد از آن وامانده
غزا است و نزدیک امام محمد وامانده از حج هفتم ابن سبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوٰة
مسجد بنا کند یا میت را کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوٰة غلام یا کنیزک خریده آزاد کرداند زیرا که در مال زکوٰة
واجب است که یکی از مستحقان زکوٰة تملیک کند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که
مال زکوٰة را باصل خود یا بفرع خود دهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بنده خود دهد و نیز جایز نیست که زکوٰة بدهد بغلامی که بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست
که زکوٰة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بندهٔ غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوٰة دادن به بنی هاشم که آل علی
و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن مطلب است و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد باشند مسئله بذمی
زکوٰة دادن روا نبود و اگر ورای زکوٰة صدقه دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوٰة داد بگمان آنکه
مصرف زکوٰة است بعد از آن ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد
که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بندهٔ هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله
مستحب است زکوٰة دادن بقدری که از سوال یک روز بی نیاز کند و بیک کس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون
باشد مسئله مکروه است که مال زکوٰة را بشهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانیکه از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر

مسئله صدقهٔ فطر از گندم یا آرد گندم یا [illegible] گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما
یا جو یک صاع مراد از صاع نزد ما صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل استار و در هر استار چهار و نیم
مثقال است پس یک من یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی
صدقهٔ فطر از گندم یک صاع جایز است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقهٔ فطر دو من گندم دهد بی آنکه کیل کند روا باشد نزدیک
امام محمد بی کیل روا نبود مسئله در صدقهٔ فطر گندم دادن مستحب است و جائیکه [illegible] گندم [illegible] و نزدیک امام ابو یوسف
درهم دادن راجح تر است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود [illegible] صدقهٔ فطر بروی واجب شود و اگرچه [illegible]

وی تا می نصاب نباشد همچنانکه سال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود فاضل از سکونت وی که قیمت آن بقدر نصاب
باشد اگرچه برای تجارت نبود در آنچه بدان صدقه فطر واجب شود و حرمان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب
زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب نمی شود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود
اگرچه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود و برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و از ولد کبیر خود
و از طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله عبید
مرتهنه که نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود و نزدیک صاحبین واجب شود و در عبد مشترک که بالاتفاق واجب نشود
پس اگر بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزدیک صاحبین بر هر یک صدقه
یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت
طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود و اگر نافذ شد بر مشتری واجب گردد کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شده یا متولد شده بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه در شب عید بمیرد
یا بعد از عید بعد از طلوع فجر مسلمان شده یا متولد گشته بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است
نزدیک ما و آنرا نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب شود زیرا که
نزدیک وی سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از آخر صوم رمضان و وی آنرا یافته است و هر که در آن شب بمیرد
بر وی واجب شود زیرا که سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داده باشد روا باشد اگرچه پیش از ماه
رمضان داده باشد و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر
مستحب است و اگر تاخیر کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب به نیت روزه از خوردن
و نوشیدن و جماع کردن پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا باید
لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر می شود و صوم نذر واجب است زیرا که
ثبوت آن بخبر قطعی نیست بنابر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر بطهارت و نذر بعیادت مریض
و نذر بصلوة جنازه ازین حکم مخصوص است چنانچه ترجمه این را تحقیق نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و انچه
هزان است همه نقل است و این مضمون هدایه است و انچه شارح بهدایه بحث کرده است نیز قدری ترجمه مسطور است مسئله

وقت نیت صوم رمضان وصوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب شب سابق تا ضحوهٔ کبری روز صوم است
پس اگر در ضحوهٔ کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی است که
پیش از ضحوهٔ کبری باشد و مراد از ضحوهٔ کبری نصف نهار شرعی است و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب آفتاب است
بروایت قدوری نیت روزهٔ مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول اصح است مسئله جایز است صوم
رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل و نیز جایز است صوم رمضان به نیت
واجب دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر و مرض واقع می شود از همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر معین
که آن به نیت واجب دیگر ادا نمی شود بلکه واقع می شود از واجبی که آن را نیت کرده است مسئله جایز است روزه
نفل به نیت صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزهٔ نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است در صوم
قضا و صوم کفارت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند و تعیین نماید که قضا را یا کفارت را یا نذر را نیت میکنم
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سیم باشد ابر یا غبار شد چنانکه در هلال شک
افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود و اگر از واجب دیگر نیت کرد و رمضانیه آن روز ظاهر نشد در مذهب اصح
همان واجب ادا شود اگرچه مکروه باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است
و اگر ظاهر شد رمضانیه آن روز آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود و اگر نه مردم خواص
چون قاضی و مفتی روزه نفل بدارند و غیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز آورده که مراد از خواص
علما اند کذا فی المضمرات شیء باک نیست که نیت روزه را بی تردد چنانکه روزه رمضان نیت کنند کذا فی النهایه مسئله اگر
در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خواهم داشت و اگر نه روزه نخواهم داشت
روزه او روا نبود مسئله مکروه است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد و اگر از
واجب دیگر باشد یا گفت وگرنه از نفل بود اما اگر رمضانیه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق نیت روزه
موجود است و در صوم رمضان همان کفایت کند و اگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا که مطلق نیت
در هر دو صورت موجود است و در روزه نفل همان کفایت کند و در صورت اول در وجوب و دیگر متردد است و به تردد

واجب او نشود مسئله هر که تنها هلال رمضان ببیند روزه بدارد اگرچه قول او را رد کرده باشند و هر که تنها هلال شوال
دیده است نیز روزه بدارد زیرا که در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد و لیکن کفارت لازم
نشود و نزد امام شافعی که نزد یک و کفارت نیز لازم شود مسئله روز ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ اشهد گواهی
یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر
شرط است که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی دهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان
ابر و غبار نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل بجمع بودن ایشان بر کذب حکم
نکند هلال فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روز ابر بگواهی دو عادل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بران
گواهی سی روز روزه داشتند و در شب سی و یکم باز ابر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عادل رمضانیت
ظاهر شده است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیرا که بگواهی یک عدل فطر ثابت نمی شود و بقول امام محمد بتبعیت صوم
فطر نیز ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیرا که بسا چیزیست که بتبعیت ثابت می شوند و بالاصالت
ثابت نمی شوند مسئله در احکام مذکور اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط
باشد کذا فی حاشیة الچلپی **باب ما یوجب الفساد** مسئله یعنی در بیان آنچه بفساد کردن روزه
واجب شود چون قضا و کفارت مسئله هر که در ماه رمضان بی عذر دانسته در روز در قبل یا دبر جماع کرد یا
جماع کنانید یا آنچه غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه را قضا بدارد
و کفارت دهد کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد
و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر مرد را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان
دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق
داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت
یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم در آمد یا سنگریزه
را فرو برد یا بعمد قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام
سحر خورد و پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد یا زن خفته

بازنی روزه دار را در خواب تجامع کرده شد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا بی نیت صبح کرد در روز
پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر افطار بشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امرد بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا قی بی
اختیار خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوشش آب در آمد یا در حلق غبار یا دود
یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقی ست پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت بی اختیار
مع روزه فاسد شود مسئله اگر بهیمه یا میت یا دختر نابالغ چنانکه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا
مساس کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها
مانده بود فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون
آورده فرو برده است و کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر یک دانه گندم را در دست کرده فرو برد روزه فاسد
شود و اگر خائید هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز می گردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آنرا فرو برد روزه فاسد شود
و در قلیل بهر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد می شود و بفرو رفتن فاسد نمی شود و قلیل باشد
یا کثیر بود پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک
امام ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد شود و
نزدیک امام ابی حنیفه فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه
را چشیدن مکروه بود تا اگر باشد یا در ابود و نیز خائیدن [illegible] مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقوع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و [illegible] و روغن مالیدن و مسواک
کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود زیرا که بوی دهن را زائل میکند
ما میگوییم که بوی دهن که آن نزدیک خدای تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود و افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد [illegible] چون
قادر شود قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بنفس خود یا بفرزند خود خوف دارد جایز است که افطار
کند قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جایز است که بشیر دادن خود را اجیره گرفته باشد

اما والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی واجب نیست مگر آنکه متعین بود چنانکه غیر ان نباشد
یا غیر آن شیر ندهند یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگرچه از نظائر شیرده برآنست که شیر دادن بروی واجب است پس اگر
پیش از رمضان بشیر دادن خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر شدن
بروی واجب نیست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار روا بود و مسافر را
جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر در سفر یا مریض
در مرض بمیرد فدیه انچه در سفر یا در مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر بعد از اقامت
بقدر انچه در سفر یا مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از ان بمرد و اگر وصیت کرده است بر وارث
او واجب است که انچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدریکه بعد از رمضان بصحت یا باقامت
زنده مانده است چنانکه ده روز مثلا فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان زنده ماند و قضا
نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز هست آورده که بر هر که روزه و نماز قضا باشد اگر مال دارد
واجب است بر وی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی الینابیع و غیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه یک روزه است
بعد الصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی روزه های رمضان
فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه بقضای سابق توفیق یابد رمضان دیگر آمد
اول این رمضان را ادا کند بعد از ان فی قدیه آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیه نیز واجب شود مسئله جایز
نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله بشروع کردن در روزه نفل تمام
آن لازم شود و اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز [illegible] عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام التشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام ان [illegible] واجب نشود و اجرای آن قضا باید مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که
[illegible] ابطال عمل است و به یک روایت جایز است زیرا که قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت جایز است
[illegible] بود و یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر اسلام آورد یا حایض
[illegible] واجب است بر وی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند و بر کودکیکه بالغ شده

شماره است و کافری که مسلمان گشته است اگر افطار کرد قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت افطار کرده باشد زیرا که در
اول روز اهل روزه نبوده اند که ادای واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافر در ماه رمضان در روز
پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر افطار نکرده است واجب است بر وی که نیت روزه کند اگر مقیم در ماه رمضان
در روز مسافر شد اتمام آن روز بر وی واجب گردد و با افطار کردن هیچ یکی از ایشان کفارت لازم نیاید مسئله اگر شخصی
در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا کند مگر آنکه یاد داشته باشد
که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد از علم بعدم نیت در روز
اول یا در شب آن روز آنرا نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بر وی قضا لازم نشود و اگر در
بعضی آن به شعور آمد آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجب است که آنرا قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که چون جنون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نمی شود اگرچه جنون مستغرق تمام ماه رمضان
نباشد زیرا که چون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند بنابر آنکه جنونی
که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد الا فی استغراق
روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم است نه مانع آن و رافع چون قوی باشد روزه را منع نمیکند مسئله اگر شخصی نذر کرد در
روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد و در روزهای عید و در ایام
تشریق افطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدارد و اگر در همان روزها روزه را
روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که در روزهای منهی عنه
شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه بر آن روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن روزها روزه
لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ نیت نکرد یا
نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد که یمین باشد
و نذر نباشد یمین لازم گردد و با افطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر افطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد نزد ابی حنیفه

امام ابو یوسف در نیت هر دو نذر لازم شود و در نیت یمین محض یمین واجب گردد مسئله شش روزه شوال را متفرق داشتن از کراهیت بعید بود و ازمشابهت به نصاری دور باشد باب الاعتکاف مسئله اعتکاف سنت

موکده است و آن عبارت است از آنکه روزه دارد و در مسجد جماعت به نیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز

است پس هر که اعتکاف شروع نموده بیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضای آن بر وی لازم شود و نزدیک امام محمد

هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یکساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود مسئله هر که معتکف

شد از مسجد برنیاید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه به وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت

پیش از نماز جمعه تواند گذارد و دو از برای تحیت مسجد و چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است و

نزدیک صاحبین شش رکعت مسئله اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد نگردد

مسئله اگر معتکف بعذر یکساعت از مسجد برآمد اعتکاف فاسد شود مسئله معتکف را جایز است که در مسجد بخورد

و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت آنچه حاجت است خرید کند و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز

و غیر معتکف را هیچ یک از ین چیزها جایز نیست مسئله معتکف در مسجد خاموش نباشد بجز خیر سخن نکند یعنی سخن

نگوید که دران گناه گار شود کذا فی جامع الرموز مسئله وطی اعتکاف را باطل می کند اگرچه حرام است چنانکه

در حاشیه چلپی مسئله زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند مسئله هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند

با شبهای آن روزها متوالی بر وی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده باشد چه اگر

اعتکاف دو روز را نذر کرده دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد از شبها

شبهائی ست که پیش از روزها باشد مسئله در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف شبها

بتبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرده روزهای آن دران نیز داخل

شود زیرا که هر واحد از روز و شب متتبع یکدیگر است مسئله صحیح است نیت روز بی شب یعنی اگر در نذر

ایام یا یومین نیت کرد روز را بی شب لازم می شود اعتکاف روزها بی شب کذا فهم من جامع الرموز

کتاب الحج مسئله حج فریضه است منکر آن کافر شود مسئله حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه غالب
امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چلپی مسئله زنیکه دور از مکه در حد سفر باشد
بی زوج یا محرم که با وی سفر کند برای حج رود مرد را حج فرض نشود چون آن باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیه چلپی است اگرچه شرایط
مردان داشته باشد مسئله اگر شرایط وجوب حج موجود شود در تمام عمر یکبار حج فرض شود و بقول امام ابو یوسف
بالفور فرض شود و به قول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده کرد نزدیک امام ابو یوسف بسبب تاخیر گنهگار
شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود و اگرچه قضا نمی شود بلکه ادا مسئله اگر نابالغ احرام بست بعد از آن بالغ شد یا
احرام فرض ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام می لازم نشده بود بلکه بعد از بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام
وقوف و جز آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد از آن آزاد شد فرض ادا نشود و اگرچه بعد از آزاد شدن از سر
احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام نبوده است حج کردن بر ذمه وی لازم نشود و خروج از آن سبب اتمام آن
ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه
سوم طواف زیارت و واجب حج پنج چیز است یکی آنکه وقوف بمزدلفه دوم سعی میان صفا و مروه سوم رمی جمار چهارم طواف
صدر مر آفاقی را یعنی کسی را که خارج از مواقیت است پنجم تراشیدن و باقی سنت است یا ادب است مسئله ماه حج شوال
و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت موکده است و آن عبارت
است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است هر قدر که بار
مگر پنج روز که در آن عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد از آنست مسئله میقات مدنی یعنی موضع
احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن است و میقات
یمنی یلملم در شرح این مواقیت را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آن را قصد کرد احرام بست که بی احرام
از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بست روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی و نه برای احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج او را نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

۷۹

شرح وقایه فارسی

و عرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یک گونه سفر متحقق شود مسئله

هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و ازار و ردای پاک در زیر بندد یعنی آنکه بالای آن ریسمان نهد زیرا که آن

مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند اگر اراده حج افراد

کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی بعد از ان بنیت حج تلبیه بگوید و آن اینست لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک

لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و ازین کلمات کم نکند و اگر زیاده کرد روا باشد مسئله هر که بنیت

حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث والفسوق والجدال پرهیز کند رفث چون جماع و کلام فاحش و ذکر جماع

در حضور زنان و فسوق معاصی و این در حج از حد در شنیع و جدال ستیزه با رفیق یا جنگ با شرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج

مسئله محرم را جائز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارة نماید یا یاران دلالت کند و نیز جائز نیست که خوشبو

بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا ریش را قطع کند یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد

یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار بندد یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آن را بچیزی خوشبوی

رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جائز است

که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بر کمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه بسیار گوید هرگاه از نماز فارغ شود در جامع الرموز

می آرد و اگرچه نماز نفل باشد بظاهر الروایة و بقول ابو جعفر تلبیه بعد از نماز فریضه سنت است نه بعد غیر آن اگرچه سنت باشد

کذا فی شرح الطحاوی یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا بسواران ملاقات کند و در جامع الرموز می گوید چون

بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه

داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک بحجر اسود شود باز

تکبیر و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست را چون تکبیر نماز بر دارد و استلام حجر اسود نماید یعنی آن را بدست یا بوسه یا بکف مساس

کند و آن را ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم در آن ایذاء مسلمانان داند آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد با آن مساس

کند و آن را ببوسد و اگر از آن نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود دهد

بعد از آن طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله طواف از حجر اسود بجانب

ملتزم شروع کند و چادر را زیر بغل دست راست در آورده هر دو طرف آن را بر کتف چپ بنهد و هفت بار از

از بیرون حطیم طواف کن از حجر اسود تا حجر اسود و یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و بر دو کتف خود را در
رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید آنچه از استقبال و استلام کرده اول
مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
بوسه دهد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون از نماز فارغ
شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل بگوید و بر نبی علیه السلام درود
فرستد و هر دو دستها بر داشته از خدای تعالی حاجت خواهد و از آنجا بمروه رود و در اثنای راه میان دو میل از آنچه میرفت تیز رود و آنچه
بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان دو میل
تیز رود و بعد از آن در مکه با احرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که بخواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه بخواند
چنانکه در میان خطبه نه نشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع در ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه بمردم
تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه
است پگاه از مکه بجانب منا بر آید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گزارده بعرفات برود و غیر از بطن عرنه هر جا که
خواهد در عرفات باشد چه ورای آن همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند در آن احکام حج
را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام نخواند عصر [illegible] جایز
نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از جمع میان
ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتیین روایت می کند که پیش از جمع غسل کند
مسئله امام نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بتمام حاجت خواهد و احکام حج را هم در آن تعلیم کند و مردم
عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام و قوم
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب
و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه
خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد و بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد [illegible]

از برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده روا نبود مسئله اما تم مزدلفه نماز فجر بروز نحر را
در غلس بخواند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و در آن حمد و صلواة و تهلیل و تکبیر
بخواند کذا فی جامع الرموز و دست به دعا از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد از آن قوم منا بیایند و از بطن وادی هفت سنگریزه
را بر جمره عقبه به سر انگشتان بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون الی سوی جمره العقبه
سنگریزه انداخت در برای دعا توقف نکند و برود و منزل شود و اگر بخواهد بعد از آن ذبح کند زیرا که در حج افراد ذبح واجب
نیست بعد از آن قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هر چه با حرام حرام شده بود حلال شود مگر زنان بعد از آن
همان روز یا در روز دوم یا در روز سوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف
قدوم مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند افضل است که طواف زیارت را در اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی حجه است مسئله چون از طواف زیارت خارج شود زنان نیز
بر وی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از
طواف شب به منا کند زیرا که در ایام نحر شب در غیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی حجه
باشد بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند از آنکه در جانب مسجد خیف است بعد از آن جمره
که قریب آن است بعد از آن جمره عقبه که جمره سوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و در دو مکان
بعد از رمی آن هر دو مکان مقدار نیست آیه توقف کند و دست بردارد بعد حمد و صلواة از خدا تعالی حاجت خواهد کذا فی
جامع الرموز و بعد از رمی جمره عقبه که رمی سوم است توقف نکند باز روز سوم در وقت مذکور همان طریق در هر سه مکان
تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر سه مکان بطریق
مذکور رمی کند و در این روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا برآید رمی این روز واجب نشود
و اگر با طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمره اولی
و جمره وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستد
و خود برای رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد از آن
بمکه درآید مسئله هر که خواهد بمکه درآمده بوطن خود برود و واجب است بر وی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

که آنرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد ازین طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزدیک امام مستحب است که
طواف دیگر کند و اگر پیش از زوال دوازدهم ذی الحجه که راسکن ج وگرفت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزدیک
طرفین ساقط نشود و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نه اگر بعد از
اگر نفس خود قدرت دارد که افعال نیک چون طواف نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعرخوانی و کلام
ولایعنی اجتناب خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بران ندارد اقامت در آن مکروه است زیرا که در
حدیث است ان الحسنة فیها یضاعف کالسیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت که
بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد از آن مستحب است که بر آب زمزم رود و از آن سیر بخورد و بر روی و سر و باقی
بدن بریزد زیرا که بر آنهم درد دوا است کذا فی جامع الرموز بعد از آن بر آستانه کعبه بوسه دهد و روی و سینه خود را آستانه
بر ملتزم نهد که در میان حجر اسود و باب است و دستها بر استار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد و چنانکه بنده خوار دامن بزرگوار
را بعجز و انکسار بجهت شفاعت برای جرم خود میگیرد و بجهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه زار بگرید و بجانب پشت از
مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از آنکه در مکه درآید بعرفات حاضر شده وقوف
بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر ترک وی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود مسئله
هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا در میان عرفات شده براه رفت و خبر دار نشد که
این عرفات است چنانکه عرفات را نمیدانست یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که هیچ جزو در
عرفات حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج
مثل مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه
بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و بتقصیر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر
کند کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نرود مسئله حیض زن احکام حج
منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد درآمدن جایز نیست مسئله اگر بعد از دو
رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود
مسئله اگر بنیت حج در گردن بدنه نفل یا نذر یا جز آن قلاده انداخت یا بدنه تمتع بنیت احرام روان شد

سوق ہدی کردہ است پیش از حج از عمرہ خود حلال نشود و در روز ترویہ احرام حج بندد و پیش از ترویہ افضل بود و در روز نحر حلق کند تا از ہر دو احرام بیرون آید مسئلہ مکی حج افراد کند زیرا کہ قران و تمتع از وے جایز نباشد مسئلہ ہر کہ بی سوق ہدی عمرہ کردہ است اگر بعد از فراغ از عمرہ حلق یا قصر کردہ بوطن خود رفت و باہل خود ملحق شد تمتع وے باطل شود زیرا کہ تمتع آنست کہ عمرہ و حج را در یک سفر بکند چنانکہ بعد از عمرہ بی احرام باہل خود ملحق نشود واما اگر با احرام باہل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا کہ چون بصفت احرام بوطن خود رفت گویا کہ باہل خود ملحق نشدہ است و ہر کہ بسوق ہدی تمتع کردہ است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا کہ باہل خود ملحق نشود بنا بر آنکہ او را از عمرہ خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکہ رفتن بر وے واجب شود و چون بمکہ رفتہ احرام حج بندد متمتع گردد مسئلہ اگر متمتع کم از چہار شوط از عمرہ پیش از اشہر حج کرد و باقی در اشہر حج بجا آورد تمتع وے جایز بود و اگر چہار شوط یا بیش از اشہر حج کردہ است تمتع وی روا نبود زیرا کہ معتبر اکثر افعال است پس اگر اکثر افعال در اشہر حج باشد متمتع شود و اگر نہ متمتع نشود بنا بر آنکہ مر اکثر را حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشہر حج جایز باشد کذا فی الہدایہ مسئلہ اگر کوفی در اشہر حج از عمرہ خود حلال شدہ بصرہ یا بمکہ ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا کہ سفر اول منقطع نشدہ است مسئلہ اگر کوفی عمرہ خود را فاسد کرد چنانکہ پیش از اتمام افعال عمرہ بزن خود جماع نمود و بعد از ان افعال عمرہ را تمام کرد و رفتہ بصرہ مقیم شد باز از بصرہ آمدہ عمرہ را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود زیرا کہ چون حکم سفر اول باقی ماند گویا کہ وی از مکہ نہ برآمدہ است و ساکن مکہ را تمتع نباشد اما اگر رفتہ باہل خود ملحق شد و از انجا برگشتہ عمرہ و حج کرد متمتع شود زیرا کہ بملحق شدن باہل خود سفر اول تمام شدہ است پس ہر دو نسک یکہ در یک سفر باشد مسئلہ ہر کہ در اشہر حج عمرہ کرد و باز در ہمان سال حج کرد ہر کدام را فاسد کند و افعال آنرا تمام بکند زیرا کہ برآمدن از عہدہ احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع ساقط شود زیرا کہ در یک سفر ہر دو نسک منتفع نشدہ است باب الجنایات مسئلہ اگر محرم عضوی را خوشبوی بمالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبو چون روغن بنفشہ خواہ آن را بمالید دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزدیک امام دم لازم شود و نزدیک صاحبیہ

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر آنرا در موی استعمال کرده است دم لازم شود و در غیر موی هیچ لازم نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا از ربع سر خود موی سر دیا موضع حجامت را یا یکی از دو بغل را یا زانو خود را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پا یا یک دست یا یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بجنابت کرد یا طواف زیارت را بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود بدانکه ترک کردن چهار شوط یا زیاده ازان از احرام نمی برآید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا ترک کرد سعی را میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یکروز را یا ترک رمی اول را که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین حل زیرا که حلق مختص است بحرم و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا در طواف زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسک را بر نسک دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا حلق کرد پیش از ذبح در هر کدام از صورتها مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم لازم آید یکی برای تقدیم حلق و دوم از برای تاخیر ذبح و نزدیک صاحبین یکدم برای تقدیم حلق است واجب شود و غیر آن لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوی مالیده یا در کم از یکروز سر خود پوشیده یا در کم از یکروز جامه دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از جمار ثلث رمی نکرد یا سر کسی تراشید در یکی ازین صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبو مالید یا ربع سر خود را تراشید ذبح کند یا شش مسکین را سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر پیش از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و در سال آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا سازد و نزدیک امام مالک برای قضا هر دو از خانه جدا برآیند و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست شود و بدنه لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

محرم وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا تمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم گردد مسئله
بکشتن محرم صید را یا بدلالت کردن دیگری بار اول یا بار دیگر بران جزای صید لازم شود اگرچه صید درنده باشد یا مستانس بود یا کبوتر
مسرول باشد یا محرم بخوردن آن مضطر بود و بدانکه جزای صید قیمت صید باشد چنانکه دو عدل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن
قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که دران قیمت باشد قیمت کنند یعنی همان قیمت که آن صید باشد لیکن درنده از قیمت شاه زیاده
نکنند و جایز است که او را که بآن جزا هدی بخرد و آنرا در مکه ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین نصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا جو
صدقه دهد و ازین کم نکند یا بمقابل طعام هر مسکین یک روزه دارد و اگر کم از طعام مسکینی باقی ماند آنرا تصدق کند یا بمقابله آن یک روزه دارد
و نزد محمد و شافعی اگر صید را در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسپند واجب شود و در خرگوش
بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شتر مرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله
اگر محرم صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضو او از وی جدا کرد آنچه بآن از قیمت صید کم شود بر محرم ادا گردد مسئله
اگر محرم پر باز و صید کند یا پای آن صید را قطع نمود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از
بیضه بچه مرده بیرون آید قیمت بچه واجب نشود و در جامع الرموز می آرد اگر پیدا است که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد
برآمد هیچ لازم نیاید اگر پیدا است که دران بچه زنده است یا هیچ نمیدانست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر محرم صید حرم را
ذبح کرد قیمت صید واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد
مگر آنکه خشک شده باشد و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خود در
رویده باشد و در ملک کسی بود هیچ لازم نشود زیرا که درختیکه از جنس خود روید باشد حرمت حرم بآن متعلق نمی شود اگرچه خود
روییده باشد مسئله در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و در بریدن گیاه و درخت حرم محرم و غیر محرم یکسانند مسئله جایز نیست
که گیاه حرم را بچرانند یا ببرند مگر اذخر را مسئله بکشتن شپش یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه یک دانه یا یک خرما بود و کذا فی جامع الرموز
مسئله بکشتن زاغ و موش خور و زغن و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و جانوریکه حمله کرده باشد
هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله اگر غیر محرم
بی دلالت کسی و امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید در حرم در آید محرم باشد یا غیر محرم
صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بار مشتری داده آنرا از مشتری خلاص کند و اگر صید دست

مشتری هلاک شده است جزاء صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آنرا رها کند و اگر
با و در قفس باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظه آنرا منع نمی کند لیکن چون
در حرم درآمد حرمت حرم بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست او رها کرد و غیر محرم آنرا
گرفت رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم را کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود
و آخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه چلپی می آرد رجوع در کفارت بمال است
اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر مفرد بآن یک دم است بر قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی
برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب بمیقات یک احرام است پس بترک آن واجب نشود
مگر یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال کشتند یک قیمت واجب گردد
زیرا که در صورت اول جزا بفعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد و در صورت ثانی جزا صید
حرم است و آن جزاء محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن محرم صید حرم را
باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود و بعد از آن که چیزی از آن بخورد قیمت آنقدر را ضامن شود و
مستغفر باشد و اگر محرم دیگر بخورد ضمان لازم نیاید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی آهوی ماده حرم را
از حرم برآورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزاء هر دو بر آرنده واجب شود مگر آنکه پیش از ادای جزا
آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگرچه داخل میقات رفته
احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق دم ساقط شود
و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در اعمال حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزدیک امام دم ساقط شود و نزدیک
امام زفر ساقط نشود و نزدیک صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد از شروع کردن در احکام
حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج بی احرام
از حرم برآمد و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی
از حرم است پس بتجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی به بستان بنی عامر رفت

که آن موضعی است داخل میقات و خارج از حرم باهل آن ملحق شود و اهل آنرا دخول مکه برای حاجت بی احرام روا بود پس
و برا نیز روا باشد و اگر اراده حج کند میقات او چون بستانی بستان باشد و تیز زمین که درمیان بستان و حرم است احرام
وی چون بستانی و در آن جا جایز بود و هیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هر که بی احرام در مکه
داخل شود و حج یا عمره بر وی واجب گردد پس اگر در سال دخول حجی را که بر ذمه او واجب بود ادا کرد تا حج یا عمره که بسبب دخول
واجب شده است ساقط شود و اگر بعد از سال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه با احرام از میقات آرد مسئله هر که از میقات
گذشته احرام بعمره بست آنرا اتمام نماید و باز قضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون در قضا از میقات احرام بست
حق میقات ادا کرد مسئله اگر مکی احرام عمره بسته چهار شوط آنرا ادا کرد بعد از آن احرام حج بست احرام حج را ترک کند
دم و حج و عمره بر وی واجب گردد و دم از برای ترک کردن احرام حج و عمره از برای فوت کردن حج نزدیک امام اگر
ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است و نزدیک صاحبین اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک بکند عمره را
و اگر هر دو را اتمام کرد بالاتفاق روا بود و دم لازم شود زیرا که جمع میان حج و عمره در حق مکی منع است و منع از افعال
شرعیه واجب کند مشروعیه را لیکن چون مرتکب شد جبر زیرا که منع بود دم لازم شود مسئله هر که احرام حج بست و ادای احکام
آنرا ادا نمود و باز در یوم نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد و اگر پیش
از حلق بسته است حج و دم لازم شود و بعد از آن مختار است که در این سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
هر که احرام عمره بست و پیش از حلق احرام بسته است مر عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام عمره مکروه
است مسئله اگر آفاقی احرام حج بست بعد از آن احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع در هر دو جایز است پس
باین جمع قارن گردد اگرچه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران آنست که برای حج و عمره یک احرام بندد یا
احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایه اگر بعد از احرام عمره و پیش از افعال آن وقوف بعرفات کرد
عمره باطل شود و به متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی با احرام حج طواف قدوم کرد بعد
از آن احرام عمره بست و هر دو را اتمام کرد جایز بود و دم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است مستحب
است که عمره را ترک کند و قضا نماید و دم ترک بدهد مسئله هر که حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد از آن احرام عمره بست عمره
لازم شود و ترک آن واجب گردد و قضا با دم لازم آید و اگر ادا کرد روا بود و دم جبر لازم شود مسئله هر که

احرام حج بسته است حج را فوت کرد و بعد ازان احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بسته جواب است که احرام اخیر را
ترک کند و با فعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است بافعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند و در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را قضا کند
زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کرده و حلال شده است باب
الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یک دم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگرچه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبین اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا باشد مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زائل شود و در یافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبین هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی نزدیک
ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض از رکن
حج که طواف زیارت و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگرچه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد باب
الحج عن الغیر مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی
ماند و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر به نیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع
شود و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد ازان که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج
به نیت ابوین کرد و بعد ازان بنام یکی گردانید اگر ثواب عمل خود را احسان کرده است روا باشد مسئله دم احصار
بر آمر است اگر زنده است و در مال او است اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگرچه آمر او را بقران
امر کرده باشد مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف
کرده است ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او
از وی حج کنانید و مامور در راه مرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

چون مالی را وصی بمامور داده بود ضایع شد وصیت بوصی نافذ نشد پس آنچه باقی مانده است وصیت او را از ثلث
آنچه نافذ کنند نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بمامور داده بود چیزی باقی مانده
است که بآن حج توان کرد همان حج کنانند و اگر نه وصیت باطل شود **فصل هدی** مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر
و بقر و غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف بهتر است چون تقلید بدن آن بود
نیست مسئله در هدی جایز نیست مگر چیزی که در اضحیه جایز است چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از جنایت غنم روا بود
مگر در طواف فرض بجنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل و از هدی تمتع و از هدی قران چنانکه هدی خوردن روا بود و هر هدی
که غیر ازین سه هدی باشد خوردن ازان روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کنند و غیر آنرا هرگاه که
بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی را در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقرای حرم مختص نباشد مسئله جل هدی را و زمام
آنرا تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بضرورت بهدی سوار شود و شیر هدی را ندوشد و چون شیر بسیار کند
دو جاری شیر آب سرد را بر پستان هدی بپاشند که بند شود و کاهد مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا معیب شد چنانکه عیب فاحش گشت
چنانکه از ذنب یا گوش آن زیاده از ثلث بریده شد یا از چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب آنرا بهدی دیگر
بدل کند و آن مراد را هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب شدن هیچ اثر ندارد مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود
آنرا ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا علامت شود به آنکه حق فقراست غنی آنرا نخورد **فصل**
وقوف مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی داد که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان مقبول
نباشد زیرا که تدارک حج ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر یکباره روزی که مردم
آنروز را روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین وقت
دشوار است پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد ازان معلوم شد
که در حساب غلط کرده و در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را
بوقوف عرفات امر کند و اگر ممکن نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست علمای ایشان را اعتبار نیست و حج تمام نشود باعتبار
آنکه جواز مقدم را در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و علمای معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را
ترک داد و در جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را اندازد اگر احسن است که

هر دو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهجان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت

پیاده باشد بعد ازان اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته

جایز است که او را بجماع حلال کند و احسن است که بقصر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باز جماع کند اگرچه آن موی

احرام بسته آن احرام را اعتبار نیست کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای حلیه انتفاع

مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه بآن نیز ملک متعه ثابت شود مسئله

بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون نکحت و تزوجت یا یکی ماضی بود و دیگر

مستقبل یا چون زوجنی و زوجت اگرچه عاقدین معنی الفاظ را ندانند یا آنکه زوجنی توکیل است … و در جواب آن

هم ایجابست و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که دران یک کس متولی دو طرف

نمیشود و بنابر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود و در نکاح بسوی زوجین راجع گردد و اگر عاقدین غیر ایشان

است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی مر زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی وی بجواب گفت دادم بعد ازان

مرد را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت فروختی … گفت فروختم

بعد ازان گفت مشتری را که خریدی وی گفت خریدم بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان گفتند ما

زن و شوییم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نه بلفظ

اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرط است در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ دیگری را بشنود و نیز شرط است که

نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن حره منعقد شود و نیز دو کنیز … بحضور دو مرد آزاد نکاح منعقد نشود

و نیز شرط است که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلمان بوند و لفظ هر دو عاقد را در یک وقت بشنوند پس اگر

متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غایب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد

نشود مسئله بحضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج یا زوجه

یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بوند چنانکه در میان زوج و زوجه

فرقت واقع شود چنانکه در حاشیه ایجابی لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت

نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کرا تزویج کرده است میان ایشان تفریق کنند و نصف مهر یکی برای هر دو خواهر باشد
زیرا که نکاح اخیر باطل است پس آن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس مر او را نصف مهر باشد
و چون معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده
نکاح باطل شود و هیچ لازم نیاید مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زن دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر
زن را مرد فرض کنیم دختر زوج مر او حرام نباشد و نیز آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگرچه بفرض کردن دختر را
پسر زوج زن مر او حرام می شود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره را
که کتابیه باشد و صابیه را اگر کتابیه بود و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کند
مسئله آزاد را جایز است که کنیزک مسلمه را یا کتابیه نکاح کند اگرچه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته
باشد و نزدیک امام شافعی جایز نیست که کتابیه را نکاح کند اگرچه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات
بمفهوم مخالف منع میکند جواز نکاح کتابیه را و با طول حره نزدیک وی جایز نیست که آزاد کنیزک را نکاح کند اگرچه مسلمه باشد
زیرا که قول الله تعالی و من لم یستطع منکم طولا الآیة منع میکند نکاح را با وجود طول حره نکاح کنیزک را و ما میگوییم که اصل در هر چیز
حل است و چون شارع حکم طول حره و حکم نکاح کتابیه را بیان نفرمود پس آن بر حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزدیک ما معتبر
نیست مسئله هر که در نکاح او کنیزک باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد
اگرچه عدت از طلاق باین بود جایز نیست که کنیزک نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را
در تصرف خود آرد حره باشند یا مملوک بوند و زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله
جایز است نکاح کردن زنی که حامله است از زنا و لیکن وطی او جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است
نکاح کردن کنیزک را که موطوءه سید خود است و واجب نیست بر وی استبراء آن و نیز جایز است نکاح کردن موطوءه زنا او بر زوج
استبراء آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو نکاح حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه و وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت
چهارم و نکاح بنده با سوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل وی ثابت باشد اگرچه حمل از بنده یا
از حربی بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی بگوید باین قدر

اینقدر مدت با این قدر مال از تو تمتع می گیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را در مدت معین [گواهان] از مال بحضور دو کس نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی **باب الولی والکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی عاقله و بالغه باشد بحضور ولی یا بغیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز نیست که از قاضی فسخ بکناند و بروایت حسن بن زیاد روایة امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای او تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد اگرچه نابالغه بود پس بکر را اگرچه صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد بدانکه نزدیک ما ولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر و جد را مسئله اگر یک بالغه را خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین ساختند و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا آواز گریه باشد زیرا که بخندیدن بهزل و بگریستن با آواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن ذکر مهر شرط نبود و در جامع الرموز می گوید که این وقتی است که تزویج پدر یا برادر کلان باشد و در غیر آن شرط است که مهر مذکور باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب یا اجنبی از بکر بالغه برای تزویج او مشورت خواست تا آنکه بزبان نگوید اذن ثابت نشود و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بروایت کرخی در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنی که بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت یا بکلانی یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی بر بکر بالغه دعوی کرد که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت بس آن خبر را رد کرده ام قول زن معتبر بود مگر آنکه مرد بینه گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نباید زیرا که نزدیک ایشان در نکاح سوگند نیست مسئله ولی را جایز است که صغیر خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که نزدیک او بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را جایز نیست که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان را علم بنکاح خود شود نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیره و صغیر را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام مسئله در وقت بلوغ یا
در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد تا آخر مجلس او را اختیار نبود و اگر چه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر نیست
بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی هست پس آزاد شود او را اختیار است که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود جهل او
عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است
و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و تقصیر عذر نمی شود و گفته اند
که کلام ما در وقت بلوغ است و بکر را پیش از بلوغ تکلیف با حکام شرع نیست بنا بر آنکه گوییم که چون کودک مراهق شود
یعنی قریب ببلوغ رسد بر وی واجب می شود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد و باید و ولی واجب میگردد
که او را بیاموزاند چه وی را اهمال گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوٰة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم
علیها اذا بلغوا عشرا مسئله خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت بر آن ساقط
نشود و با ستادن از مجلس باطل نگردد و رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آن آنکه روی بی دهد یا
مساس کند یا زن مهر دهد یا زن مهر زوج قبول کند مسئله چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای فسخ کردن نکاح
حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن نیست بخلاف کنیزکی که آزاد شود
برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادت ملک را بر خود بنا بر آنکه زوج وی
پیش از آزاد شدن مالک دو طلاق بود و اکنون مالک سه طلاق می شود و برای منع کردن ضرر از خود حکم قاضی
در کار نیست کذا فی الهدایة مسئله اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را با غیر کفو تزویج کرده باشند
پیش از بلوغ بمرد دیگر او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد زیرا که
پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه راست که بنفسه باشد
یعنی مرد وی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه با غیر که ایشان را ولایت
تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه است او را بر ان مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه یا دختر و عصبه
مجنونه نیست او را بر این ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود در تزویج
ولد مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول پسر است هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

هرچند بالا رود و اگر نباشد جزء اصل قریب ست چون برادر و اگر نباشد جزء او هرچند پایان رود و اگر نباشد
جزء اصل بعید ست چون اولاد جد ست و اگر نباشد جزء او الاقرب فالاقرب بعد از آن اعتبار مر قوت قرابت را
ست پس اعیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی ست و از علاتی برادر پدری کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله در کافر و مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبه او بود چنانکه در مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبه او باشد
مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذوی الارحام را یعنی قریبی بود که غیر ایشان
ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولی الموالات را باشد
یعنی کسی را بود که با وی عهد کرده است که اگر از من جنایت شود ارش جنایت من بر تو باشد و اگر من بمیرم
ارث من ترا باشد و اگر مولی الموالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی راست
که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی ابعد را جایز ست که در غیبت منقطعه ولی اقرب
تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف ست بقول بعضی آن ست که تا کفو حاضر در آن مدت انتظار
ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر ست مسئله ولایت تزویج زن مجنونه
مر ابن او راست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم ست چنانکه مذکور شد مسئله کفایت در نکاح
اهل عرب را از روی نسب ست یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش باشند
بدانکه هر که از اولاد نضر بن کنانه ست و هر که بالای نضر ست قریش نیست و آنکه کفارت نسب خاص
بعرب شده بنابر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفارت ایشان باسلام بود یعنی هر که پدر و پدر کلان
وی مسلم ست کفو وی باشد هر کسی را که چند کس وی مسلم است و هر که خود مسلمان شده است کفو نیست مر کسی را که پدر
کلان وی مسلمان شده است و نیز کفاءت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده و معتق کفو نیست مر آزاد و هر که پدر او
آزاد شده است کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق
اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو ست و در حاشیه چلپی می آرد
این وقتی ست که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف آن اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کذا اشاره الیه
و نیز از روی مال بود یعنی هر که وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر

زن را اگرچہ فقیرہ بود و ہر کہ در وقت تزویج بر مہر و نفقہ قادر باشد کفو ہست مر زنی را کہ خداوند اموال عظیمہ بود و ہو الصحیح زیرا کہ مال آیندہ و روندہ ہست پس زیادتی را از قدر واجب اعتبار نباشد و نیز معتبر ہست از روی پیشہ یعنی بافندہ و حجام و کناس و دباغ کفو نیست صراف و عطار و بزاز را یا صراف را یعنی ہمسر مسئلہ اگر زنی نکاح خود را آزاد بکمتر از مہر مثل یا بغیر کفو خود نکاح کرد ولی او را جائز ہست کہ برای فسخ نکاح مرافعہ کند تا وی در مہر زیادتی کند یا قاضی درمیان ایشان تفریق نماید

فصل در نکاح فضولی مسئلہ نکاح فضولی موقوف ہست بر اجازت کسیکہ از جانب وی فضولی ہست یعنی اگر شخصی زنی را بمردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و ہمچنین اگر دو فضولی دو زن و مرد بی اذن ایشان نکاح کردن بر اجازت ایشان موقوف بود مسئلہ یک کس کہ از ہیچ جانب فضولی نباشد ہر دو طرف نکاح را متولی می شود یعنی مالک می شود ایجاب را و قبول را و درکار نیست کہ ہر دو تکلم کند زیرا کہ گفتن وی کہ فلان زن را بفلان مرد تزویج کردم کافی ہست یعنی احتیاج نیست کہ بعد از آن بگوید کہ قبول کردم و آنکہ یکس متولی میشود دو طرف چند قسم ہست یکی آنکہ اصیل و ولی باشد چنانکہ ابن عم بنت عم را کہ صغیرہ بود با خود تزویج کند دوم آنکہ اصیل و وکیل باشد چنانکہ زنی مردی را وکیل کرد کہ وی او را با خود تزویج کند سوم آنکہ از ہر دو جانب ولی باشد چنانکہ بنت صغیرہ خود را با ابن برادر خود کہ صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود کہ صغیرہ باشد تزویج نماید چہارم آنکہ از ہر دو طرف وکیل باشد چنانکہ زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی ہمان شخص را برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکہ ولی و وکیل باشد چنانکہ ابن عم بنت عم خود را کہ صغیرہ ہست با کسی کہ او را برای نکاح خود وکیل کردہ ہست تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئلہ جائز نیست کہ یک فضولی از ہر دو جانب متولی شود خواہ از ہر دو جانب متولی شود خواہ از ہر دو جانب فضولی باشد خواہ از یک جانب فضولی بود چنانکہ اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئلہ ہر کہ شخصی را برای نکاح خود بزنی غیر معین وکیل کرد و او را بکنیز کسی تزویج نمود روا باشد مسئلہ اگر پدر یا پدر کلان وقتیکہ ایشان پسر صغیر یا صغیرہ را بغبن فاحش یا بغیر کفو تزویج کردند نزدیک امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را حق فسخ نماند و نزدیک صاحبین روا نبود و کذا فی الہدایہ اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کردہ ہست بعد بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئلہ اگر شخصی مردی را امر کرد کہ برای وی یک زن تزویج کند

قبل الدخول سقط منصفہ ابدا … تنصف ایضا … ان حلف … من المہر المثل … ای اذا اخلا بہا … ولا … من الوسط … ادا دستور … وعلیہا کرض … من الوسط … ورثۃ وصوم رمضان … واحرام فرض او …

کند او برای ی دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر در دو عقد تزویج کرده است اول جایز بود و
ثانی جایز نباشد **باب المهر** مسئله اول مهر نزدیک ما ده درم است نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بها بودن صالح
بود مهر بودن را اگر چه کم از ده درم باشد مسئله اگر کم از ده درم مهر بسته است ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده از ان
مهر بسته بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت صحیح
طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع الرموز
یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خم معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی
معین را مهر بستند و گفتند که این غلام است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین یا بی بیان جنس آن مهر نمودند
یا بمقابله تعلیم قرآن یا بمقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر
یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صورتها نکاح روا بود و بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن
و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی
بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج غلام باشد و نکاح بمقابله خدمت بود همان
خدمت واجب شود مسئله مفوضه یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی
شده اند بعد وطی کردن یا مردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید و
نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بعد مهر مسمی چیزی افزود کرد
بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی آن زیادتی ساقط گردد مسئله زوجه را جایز است که بعض مهر یا کل
آنرا از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتی که زوج بر مسمی زیاده کرده است یا زیادتی را ساقط کرده مهر مسمی بود مسئله
خلوتی که در آن مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از زوج
و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سوم طبعی چون حیض و نفاس
بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ یکی
بی اذن ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان مطلع نشود و زوج

بدانکه این وجه من است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود یا خصی شده یا روزه دار باشد بر روزه قضا فی الاصح یا نزد
نذر یک روایت بدانکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی حاشیة الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد
و خصی آنکه خصیتین او برآورده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز
و با احرام فرض یا نفل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود
و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و جز آن موجود باشد
مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی ندارد و [illegible] وی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را
متعه مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده است
برای متعه مستحب بود و مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معقود علیه از زوج او را بسبب طلاق
وحشت لاحق است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب در صورت تسمیه
مسمی است و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد
زیرا که وی بتسلیم بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نشود و در صورت عدم تسمیه متعه واجب
شود زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب بضع بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج
گرفته یا بزوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار از زن دیگر بگیرد زیرا که قبض کرده است
تمام مسمی او و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد بکند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی
تمام را بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که زن در
صورتی که تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد زیاده از حق
خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آنرا از زوج گرفته یا بزوج هبه نماید و زوج او را
پیش از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آنرا بزوج واپس داد قبض وی نماند بنابر آنکه متاع
معین را واپس داده است بخلاف در صورت درم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح
کرد بر این شرط که او را از شهر نبرد و یا بر این شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا شرط کرد که اگر از شهر نبرد یکهزار است و اگر
برآرد دو هزار و از شهر برآورد و زن دیگر نخواست هزار درم برای آن زوج لازم شود و در عکس آن

آن در صورت اول بالاتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سوم نزد یک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط
اول صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآرد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل از دو هزار
زیاده نه دهد و از یکهزار کم نکنند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزد صاحبین اگر
از شهر برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است و هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزد یک امام در هر دو حال
مهر مثل واجب گردد زیرا که نزد یک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابله این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامی که قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از آن غلامی که
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامی که قیمت آن کمتر باشد بالاتفاق
همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله دو غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درم کم باشد ده درم را تمام کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط
کردند و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ یا جامه هروی را مهر بستند و صفت آنرا بیان نکردند
یا کیلی یا موزون را مهر ساختند و جنس آنرا بیان کردند بی آنکه صفت آنرا بیان نمایند روا بود و مسمی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در کیلی و موزون اگر صفت آنرا نیز بیان کرده است همان صفت لازم آید مسئله در نکاح فاسد بیشرطی
هیچ واجب نشود اگرچه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگرچه مسمی
زیاده از مهر مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزد یک امام محمد
از وقت دخول تا وقت وضع شش ماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزد یک شیخین از وقت نکاح تا
وقت وضع شش ماه معتبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل
هر زن آن است که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه در سال عمر و در حسن و جمال و عقل و
دیانت و صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشند و اگر از قوم پدر او بدین صفتها
یافته نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشند و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او
چنانکه دختر عم پدر او را بود مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگرچه زن

صغیره باشد و زن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن از آنکه ولی زن است طلب نماید اگر ولی او اگر در زوج
رجوع کند مگر آنکه بامر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود باید که یک کس هم مطالب
باشد و هم مطالب زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض است بخلاف بیع
که حقوق عقد آنجا بسوی عاقد بیع راجع شود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل اگر در بین است یا
پیش از گرفتن آنچه مثل او برادر عرف است از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود اگرچه
پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد و نزد یکی صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای
وی او را حق منع نباشد زیرا که چون آنچه معقود علیه است برضای وی قبض نموده زن را در آن حق استرداد نماند و
نزد امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل
یا مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است
که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری یا برای زیارت اهل خود از خانه بیرون آید
و بعد از گرفتن روا نبود مسئله در صورتی که مهر معجل و موجل بیان نکرده باشند زن را برای گرفتن کل ولایت
منع نبود و به یفتی زیرا که متاخران بنابر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آنست
که برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس تا وقتی که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع
واجب نشود مسئله اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود مسئله اگر زوج
مهر معجل را یا مثل آن را به زن ادا کرد جایز است که او را بسفر برد و کذا فی ظاهر الروایة و لقول البعض جایز نیست
و به افتی الفقیه ابو اللیث و در کم از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوی در نفس مهر
اختلاف واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگری گفت این قدر مذکور شده است هر که گواه
آورد قول وی معتبر باشد و اگر هیچ یک از ایشان گواه نیارد و نزد یک صاحبین منکر سوگند یابد و اگر از سوگند باز ایستد
حکم [illegible] ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزد امام با هر که بی سوگند مهر مثل [illegible]
باشد [illegible] نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زن گوید
[illegible] گفت [illegible] هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر [illegible]

وذلک جایز لان [illegible] علیها [illegible] اداء الطلاقا [illegible] اسعد بها وان [illegible] بها [illegible] اسعد بها [illegible] وذلک [illegible] المثل [illegible] سفر الزوجین وعند محمد [illegible] فی الطلاق

هر دو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر زوج همان معین لازم شود و در خمر غیر معین قیمت آن لازم گردد و
در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی است و گرفتن خمر حلال
نیست پس بهای اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیم
است پس برای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر برای اعراض از خنزیر نباشد باب النکاح
الرقیق و الکافر مسئله اگر برده یا غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد پس بر اذن وی موقوف
باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام باذن سید نکاح کرد و مهر زن بر غلام باشد و
جایز است که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی ادا کنند مسئله اگر بنده
بی اذن مولا نکاح کرد بعد از ان مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که
طلاق رجعی بی جواز نکاح معین ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لائق غلام متمرد آنست که
طلاق بدهد باشد اگر چه معین قبول است نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا بکن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال
قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود و وی زنی را نکاح کرده وطی کرد در مهر آن وی را بفروشند
اگر چه نکاح فاسد کرده باشد و پیش از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر بهمان زن نکاح صحیح
کرد یا بنکاح هم زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده است
مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از ان مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران
دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از ان لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل
خود از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه را از بهای وی طلب کند مسئله اگر مولی
کنیزک خود را بشخصی زنی داد و کنیز از ملک مالک بر آید پس جایز است که او را خدمت فرماید و بیتوتت آن بر
مولی واجب نشود و اگر چه بر زوج بی بیتوتت نفقه لازم آید پیش از بیتوته هر گاه که زوج وقت یابد
او را وطی کند و مراد از بیتوتت آنست که در منزل خود برای وی جای معین کند چنانکه زوج را کسی
از آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز است که از بیتوتت رجوع کند و بعد
از رجوع نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت می کند بیتوتت زائل نشود و نفقه آن

آن از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن وی او و غلام خود ایشان را بکسی تزویج کند مسئله اگر
زنی آزاد پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج
کنیزک او را وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن
کنیزک معقود علیها بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کنند بخلاف صورت اول زیرا که زن بی آنکه
از زوج چیزی بخواهد جان خود را برباد داده است و اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک را بکشت [illegible]
نیز مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و
ولد کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان
را که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود و یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است یعنی
اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود و زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود و بعد آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشان را جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند لکن اگر زوج بنده باشد چون
ایشان آزاد شدند عار است ایشان را که فراش وی شوند و نزد امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشان را
خیار نیست که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است این علت فسخ موجود نباشد
مسئله اگر کنیزک بی اذن سید خود شخصی نکاح کرد و بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نباشد زیرا که کنیزک
خود راضی شده است اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد آزاد کردن وطی کرده است مهر همچون کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک بزائید دعوی کرد نسب ولد از آن ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر و
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت ومالك لابيك پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر
حاجت مالک شود و پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت لازم گردد
مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد و اگر پدر کافر باشد و یا مرده بود [illegible] زیرا که مسلم باشد جایز است
که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی کند نسب ثابت بود و آن [illegible] جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را [illegible]

خود بخود بی رضاء او نکاح روا بود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن پدر گردد و قیمت آن لازم نیاید و مولود ثابت النسب
برادری آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را بگوید که زوج مارا بهزار درم از جانب ما آزاد کن و سید
چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن می درآید بعد از آن آزاد
میگردد و ولیکن ولاء غلام زن را باشد و اگر به نیت کفارت گفته است از کفارت هم واقع شود و اگر بگوید از جانب من
آزاد کن بی آنکه ذکر کند بدل سید آزاد کند نزد یک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاء مر سید را باشد و نزد یک امام ابو یوسف
اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولاء مر زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود و اگرچه قبض نبود زیرا که هبه اینجا
از قبض مستغنی باشد جواب این از ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت کافر
تزویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از آن هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد از آن هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود و اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان شد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان بتبعیه مسلمان شود و همچنین اگر هر دو کافر باشند
بعد از آن یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور بتبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود کتابی باشد
زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع می شود کسی که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی بر دیگر
اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق قاضی
طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر او لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر او اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر لازم
نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد در موطوءه تمام واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق واقع شد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش از اسلام دیگر تا سه حیض یا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مجوسیه نیز باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد در میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در بند آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود دیگر آنکه زنیکه
در دار اسلام آمده است حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
والعیاذ باالله بی حکم قاضی نکاح فرقت شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزدیک امام محمد اگر از زوج مرتد
شده است طلاق واقع شود و نزدیک مشایخ بلخ و سمرقند و نزدیک حاکم شهید اگر زن مرتد شده است
نکاح فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوی دیگر مرتد شوند و از ان شوی اول اعراض نمایند و بقول عامه علمای بخارا نکاح
فاسد شود و او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم هر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بی رضای زن دوباره نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شود
زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست و زوج
مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از مسکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نباشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوی هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شد یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله
در جامع الرموز آورده مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را در میان
زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکر و ثیبه و جدیده و قدیمه و حنفیه و مسلمه
کتابیه قسمت برابر کند مگر در محبت و وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در ان است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود و چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را عقوبت
نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی از زنان خود مانده باشد
دور رفته بر قسمت دور ابتدا ربان اختیار بر زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه یا مدبره بود
یا ام ولد باشد و در قسمت بیتوتت با حره برابر نکند بلکه از او دران نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در انست که اگر شخصی را یک زن باشد برای

در صورت تقدیر نبود و اگر با وجود آن سیر تنها نیز باشد از چهار روز یک روز برای زن بود در سفر و در باقی
نزد بعضی و اند باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود و از جانب زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بهتر
بنویسد و آن را بخمیر یا بچیزی دیگر بپیچد خود کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی بدهد در قرعه هر کدام اسم سفر برآید با وی
هر کدام آن برده و نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود کتاب الرضاع
مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام و
نزد صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال و بقول
بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد و چندانکه بحلق وی رسید
باشد رضاع ثابت شود و کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنسب حرام شود بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی
یا برادر نسبی او و مادر نسبی مر خواهر یا برادر رضاعی را و مادر رضاعی مر خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی
یا رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی را و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی را و جده نسبی مر ولد رضاعی او و مادر رضاعی
مر عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی را چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام می شود بر رضاع شیر ده و زوج او که شیر از
از ان است با قوم هر دو بر شیر خوار چنانکه حرام می شود از نسب حرام می شود و فروع شیر خوار و زوجان بر آن هر دو
ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر ده همه خویش شوند از جانب شیر خوار زوجان و فروع ایشان شیر ده
و شوهر شیر ده با فرزندان و پدران و مادران و برادران و خواهران ایشان خویش شیر خوار شوند و شیر خوار با زن و شوهر و فرزندان خود
خویش شیر دهنده و شوهر او گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی را یا رضاعی را و خواهر نسبی مر برادر رضاعی
را چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر دو کس در مدت
رضاع از پستان یک زن شیر خوردند حرمت رضاع ثابت شود و اگر از پستان یک بهیمه خوردند چون گوسپند [illegible]
و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا با دوا یا با شیر زن دیگر یا بشیر بهیمه مخلوط کردند هر چه غالب
باشد آن را اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن را تغیر داد بخوردن آن در میان آن زن و در میان آن خورنده
رضاع ثابت نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در [illegible] است بدانکه امام محمد و امام زفر از ابو حنیفه که اگر شیر دو زن
را خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ثابت شود و اگر [illegible] شیر یکی را بشیر دیگر

دیگر غالب بود و مو اظهر را حوط کذا فی نهایه السروجی گفته است و زیلعی اگر هر دو شیر برابر باشد برای احتیاط از هر دو زن رضاع ثابت شود زیرا که هیچ یک ام بر دیگر غالب نشده است مسئله اگر شیر زن را بالطعام خلط کردند بخوردن آن رضاع ثابت نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل نهاد الطعام است کذا فی حاشیة الجلبی و در جامع الرموز می آرد و بقول صاحبین اگر طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مردی شیر برآمد و آنرا شخصی در مدت رضاعت خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی اورا در مدت رضاع بشیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله اگر از پستان بکر شیر برآمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوج آن بکر آن حرمت ثابت نگردد پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختر را که شیر وی خورده باشد بخود نکاح کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی انباز خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد و چنانکه شکم وی رسید هر دو زن زوج حرام شوند و اگر شیر دهنده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود و اما نفقه نباشد کذا فی حاشیة الجلبی و برای شیرخوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج بآن بر شیر دهنده رجوع کند مگر آنکه شیر دهنده بقصد فساد نکاح شیر داده باشد چنانکه نکاح را فاسد داند اما برای دفع گرسنگی شیر داد کذا فی الجلبی مسئله رضاع ثابت نشود مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن

کتاب الطلاق

مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن آنست که یک طلاق بدهد در طهری که در آن جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایه و حسن در غیر موطوءه را یک طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که او مطلقه نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق است در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و آن سنی است و نزد یک امام مالک حسن داخل بدعی است کذا فی الهدایه مسئله زن آیسه و صغیره را و حامله را بعد وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق است در یک طهر بی آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال است که برای ناقص طلاق داده باشد بعد از آنکه پاک شود اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد از حیض است نزد یک امام محل طلاق سنی نیست مسئله شخصی مر زن خود را که موطوءه او است بی نیت گفته تر اسه طلاق سنی است اگر او را حیض می آید در هر طهر یک طلاق واقع شود و اگر نیت سه طلاق فی الحال واقع شود و بعد از آن در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را و طلاق سنی نمی باشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق و اگر زن
او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و همین از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیتش صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزد یک او نیست صحیح بدعی است جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه مذکور است مسئله اگر از زوج عاقل و بالغ طلاق واقع
شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و بیک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله طلاق
با شارت واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود زیرا که طلاق ایشان
واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردان است

باب ایقاع الطلاق

مسئله اگر شخصی زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح بر آن طلاق اند طلاق داد یک
طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق باین را نیت کرده باشد زیاده را از یک
طلاق رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید اللام
اما بسکون اللام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت طالق
الطلاق یا انت طالق طلاقاً یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق را یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیز
دو طلاق بمنزلۀ سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباریست پس سه نیت
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار شود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده می شود بآن از کل آن چون سر یا رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و وجه
و فرج یا بسوی جزوی که در تمام بدن شائع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما با اضافت
کردن بسوی دست یا رجل طلاق واقع نشود همچنین با اضافت کردن بسوی ظهر و بطن سوال ظاهر زیرا که در کلام عرب
باین الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی با اضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک و نیم طلاق است یا دو طلاق یا گفت الخ

انچه میان یک طلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت انچه میان
یک طلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر
گفت سه نصف است از یک طلاق دو طلاق واقع شود زیرا که از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم
طلاق را کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا یک طلاق است در دو طلاق یک طلاق واقع شود اگر چه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ
نیت نکرده باشد و اگر نیت کرده است که یکی و دو طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود و در غیر موطوءه
یک طلاق واقع شود چنانکه واقع می شود یک طلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اما اگر
نیت کرده است که یک طلاق با دو طلاق است سه طلاق واقع شود و اگر چه زن غیر موطوءه باشد مسئله
اگر گفت ترا طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق است
از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزد یک امام زفر یک طلاق باین واقع شود کذا فی حاشیة چلپی
مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یک طلاق بالفعل
واقع شود مسئله اگر گفت وقتی که در مکه در آیی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه در آیی ترا طلاق است [illegible]
طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق واقع
شود و در ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر و الجواب در اول قاضی نیت او را قبول نکند زیرا که چون گفت فردا
ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزو فردا طلاق واقع شود و در ثانی باید
که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچ یکی از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزو اولی از فردا
طلاق واقع شود تا ترجیح بی مرجح لازم نیاید اما چون تعیین جزو معین کرد بهمان نیت ترجیح بی مرجح نباشد مسئله اگر گفت ترا طلاق است
امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت اولی
امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و انچه مقدم باشد باز معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از انکه
ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود [illegible]
نشود باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بحالتی که آن محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایه مسئله اگر گفت [illegible]

کفت بجانب خود بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت
افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفته طلاق شیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه یا
مثل هزار طلاق یا بقدر چیزی خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن واقع شود
مگر آنکه در حره نیت سه طلاق و در کنیز نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره بنیت سه طلاق واقع شود و بغیر
نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است سه طلاق واقع شود اما اگر
سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق باول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکوره بدان جدا گردد و دیگر باقی را محل نماند همچنان اگر
گفت ترا طلاق است یا نه یک یک طلاق واقع شود کما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک
یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه زیرا که
درین صورتها طلاق واقع نمی شود مگر بعد ذکر عدد که متصل طلاق باشد پس اگر پیش از انکه یک یا دو یا سه بگوید زن بمرد هیچ
واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت ترا طلاق است
یک که بعد از آن یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر موطوءه چون یک
طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت ترا طلاق است
بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است در غیر موطوءه نیز
دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یکبار واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن را تحقیق نموده ام مسئله اگر مردی مر زوجه
خود را گفت ترا یک و یک طلاق است اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه در آید دو طلاق واقع شود اگر چه زوجه غیر موطوءه باشد
و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آئی ترا یک و یک طلاق نزد امام در غیر موطوءه یک طلاق واقع
شود چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزد صاحبین دو طلاق واقع شود

فصل فی الکنایات

مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست احتمال دارد طلاق
را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بر آن دلالت کند
چنانکه در مذاکره طلاق یا در حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود
مکتوبی فرستاد و در آن نوشت که ای فلانه هرگاه که این مکتوب بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

۱۰۳

واگر دعوے کرد که به نیت طلاق نوشته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حالی بر طلاق دلالت کند مسئله وازالفاظ کنایه نیست اعتدی یعنی بر خود بشمار واستبرئی رحمک یعنی رحم خود را پاک کن وانت واحدة یعنی تو منفرد وانت بائن بتة بتلة یعنی بریده تو جدا هستی وانت حرام یعنی تو حرامی وحبلک علی غاربک یعنی رسن تو بر پشت تست والحقی باهلک یعنی ملحق شو وترا باهل خود بخشیدم وترا باهل تو گذاشتم وترا جدا کردم وامر تو بدست تست ولو آزادی وو اثنی بپوش وخود را مسافر ساز وبیرون آی وبرو وبرخیز وطلب کن زوج را ودر هر واحد از سه لفظ اول یعنی اعتدی واستبرئی رحمک وانت واحدة چون نیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود واگرچه بائن را با سه طلاق ضمیمه کرده باشد زیرا که رسول علیه السلام بعد از طلاق باعتدی بسودة رضی الله تعالی عنها رجوع کرده است واستبرئی مثل اعتدی است وواحدة قرار صفت بائن واقع نمی شود وکذا فی جامع الرموز ودر هر واحد از باقی الفاظ مذکوره به نیت یک یا دو یک طلاق بائن واقع شود واگر به نیت سه در حرة وبه نیت دو در امة که در حره سه ودر امة دو واقع شود وکذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر شخصی سه بار بر زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را به نیت طلاق گفته بودم ودو اخیر را به نیت حیض به سوگند تصدیق کنند واگر گفت بار دوم هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر در هر سه هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود وکذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال رد میدارند وقول زن را در طلب کردن او طلاق را مثل بیرون شو وبرو وبرخیز وبعضی احتمال میدارند دشنام را مثل انت خلیة وبریة وبتة وبائن یعنی هر سه اول تو اند اوای بادو معنی بر چهار ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را وحسن او درستی وصورت او ونیکوکاری او ومثل انت حرام احتمال میدارند غیر نکاح را خوردنی را چون خمر وخنزیر وبعضی احتمال میدارند نه رد را ونه دشنام را چون اعتدی واستبرئی رحمک وانت واحدة وانت حرة واختاری وامرک بیدک وسر خشکه فارقتک چنانکه معنی همه را در ترجمه تفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود ونه ذکر طلاق نباشد هیچ کدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود ودر حالت غضب الفاظ دو قسم اول بر نیت موقوف بود ودر مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد باب التفویض مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خود را طلاق بده یا به نیت طلاق گفته امر تو باختیار تو بدست تست زوجه را در مجلس علم بآن اختیار است که خود را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه برخاست

یا کاری که سه کرد در غیر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر ایستاده بود بعد از علم بنشست یا
بود تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا اینکه زوجه بر آن سوار بود
بعد از علم بایستاد هیچ یکی از این چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و سیر دابه او را
حکم سیر اوست پس بروان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله اگر مردی به نیت تفویض
گفت تو مختاری و دانسته که بأین گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم
یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یک طلاق باین واقع شود و شرط آنکه یکی از زوج و زوجه لفظ نفس
را ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کرد پس زوجه در جواب گفت اختیار کردم یک طلاق
باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری و زوجه
در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد امام سه طلاق واقع شود اگرچه نیت
سه نکرده باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب یکی از الفاظ مذکوره گفت
گویا که گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من نفس خود را بیک طلاق
یک طلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه صریح است مسئله
اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یک طلاق امر تو بدست تست یا گفت یک طلاق را اختیار کن و زوجه
در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم بیک طلاق یک طلاق رجعی واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست
و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم
نفس خود را بیکمرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یک طلاق دادم یا گفت بیک
طلاق نفس خود را اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز و بعد
فردا امر تو بدست تست شبی که در میان امروز و فردا است در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را
اختیار کرد طلاق واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار او باطل نشود و باقی ماند اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست
تست شب در خیار داخل شود و اگر زوجه امر امروز را رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد
مجموع یک خیار گشته پس به رد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول که آنجا

جلد اول

شرح وقایه فارسی

مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده و هیچ نیت نکرد
و وی خیار است پس اگر برخیزد یا بکاری دیگر مشغول شود باطل گردد
یا نیت کرد یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت
کرد سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود وکذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد که واحد یا یکی انقضا بر آن است مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه جواب
گفت نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب گفت
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج زوجه خود را
نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اختیار خود را طلاق بده یا مردی
را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور نشود
زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی
نفس خود را طلاق بده یا مردی را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس
مامور نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه
که خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود و هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله
اگر مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس
او مقید باشد پس اگر پس از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی
مر زوجه خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق
بده و او سه طلاق داد نزدیک امام هیچ واقع نشود و نزد صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه
خود را گفت نفس خود را یک طلاق باین بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق باین واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق باین دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ

۱۰۶

پس طلاق واقع نشود زیرا که خواهش به طلاق یافته نشده و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و زن خود را سه
طلاق داد نزد یاران صاحبین یک طلاق واقع شود و نزد امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد زوج یک طلاق بود
نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهی
زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش زوجه
چون زوجه خواهش خود را بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت طلاق
گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم طلاق ترا واقع شود زیرا که به نیت انشاء طلاق گفته است تفصیل
آن در ترجمه است و همچنین است هر متعلق که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود چنانکه زوجه
در جواب زوج بگوید خواستم مرا اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی بر وزن زوجه رد کردن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته است
در هر وقتی که بخواهی پس پیش از خواستن مالک او نشود و پیش از ملک رد او نبود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و هر زمان هر گاه که بخواهی هر وقت که خود را
طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست بعد
از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی جایز است
که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را طلاق داد واقع نشود
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوریکه بخواهی و زوجه در جواب گفت
یک طلاق باین خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید که من
خلاف آنرا نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بزوجه سپرده است نه اصل آنرا چنانکه در ترجمه آنرا مفصل ذکر کرده ام و نزد یاران صاحبین اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و بر وزن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هر چه بخواهی نزد یک امام از کم از سه هر چه بخواهد واقع شود و نزد یک صاحبین اگر سه طلاق خواست نیز واقع گردد باب الحلف بالطلاق مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر بتو سخن کنم ترا طلاق است بعد از ان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است یا اضافت بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر تو سخن کنم ترا طلاق است سخن کردن با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر ترا نکاح کنم ترا طلاق است نکاح کردن با وی او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است نزد یک امام شافعی بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه درآیی یا وقتی که در خانه درآیی یا هر گاه که در خانه درآیی ترا طلاق است بعد از درآمدن یک طلاق واقع شود و بعد از ان شرط تمام گردد یعنی به درآمدن دیگر طلاق واقع نشود اما اگر گفت هر بار که در خانه درآیی ترا طلاق است هر بار که در خانه درآید طلاق واقع شود و بعد از سه طلاق شرط تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نمود به درآمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف اگر گفت هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد مسئله اگر زوجه خود را گفت اگر درین خانه درآیی ترا طلاق است بعد از ان یک طلاق باین او را داده است و چون عدت طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد و بعد از ان وی در ان خانه درآمد طلاق واقع شود زیرا که زوال ملک یمین را باطل نمیکند کذا فهم من شرح الوقایة چلپی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد اگرچه شرط در غیر ملک موجود شده باشد اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه درآیی ترا طلاق است بعد از ان او را طلاق باین داد و بعد از گذشتن عدت وی در خانه درآمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت درآمدن در خانه محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درین خانه درآیی ترا سه طلاق است و پیش از درآمدن او را یک طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه در ان خانه درآمد بعد از ان وی او را تزویج کرد باز اگر در ان خانه درآید طلاق واقع نشود زیرا که درآمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط در میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که معلوم

که معلوم نمی شود مگر از زوجه در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه
را طلاق است یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و عذاب خدا را
دوست دارم همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سوم روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن خون سه روز
معلوم خواهد شد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض باشد کذا فی الهدایة مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد و بعد از روز و بعد غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روز
تمام نباشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگرچه یکساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق زوجه پسر و دختر زائید
معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ولد ثانی
عدت تمام گردد و دیگر طلاق واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس وقوع طلاق مقدم باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر با زید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک شوهر باشد طلاق واقع شود
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق داد چون عدت طلاق تمام شد زوجه با زید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی با بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در
ملک باشد چنانکه بعد از تعلیق با زید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد با بکر سخن کرد مسئله اگر شخصی
طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از حلاله باز او را تزویج نمود
بیافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق ساخت
بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه مرد ختنه باقی شد عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد مگر آنکه
برآورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایة زیرا که عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت مثل
اگر زنا حلال باشد و همین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را بوطی او معلق کرده با وی دخول نمود و بعد درنگ کرد
عقر واجب نشود و اگر برآورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایة و اگر طلاق رجعی زوجه را بوطی او معلق کرد

١٠٩

بعد از دخول بدرنگ کردن رجوع نشود تا آنکه برآورده باز داخل نکند چون برآورده داخل کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو طالق است ان شاء الله تعالی طلاق نشود و اگرچه پیش از گفتن ان شاء الله
تعالی زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق
است مگر دو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک دو طلاق واقع شود باب طلاق المریض مسئله
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض شدید یا جز آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمی تواند رفت اگرچه در خانه
بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن بر آرند چون بهمان
حالت بمیرد اگرچه بسبب دیگر مرده باشد در غیر از ثلث مال تصرف او روا نبود و زوجه او بسبب طلاق او از ارث محروم نگردد و نزد
امام شافعی محروم گردد و اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزد یک [illegible] محروم نشود اگرچه بائن داده باشد زیرا که کنایت نزد یک
او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وی وارث نشود و اگرچه وی بهمان حال مرده باشد زیرا که زوجه
بائن او طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است از وی طلاق رجعی طلب کرد
و وی او را سه طلاق داد و بهمان حال بمرد و نزد یک [illegible] زوجه از وی وارث شود و نیز وارث شود زنیکه زوج او را طلاق بائن داده و
پیش از گذشتن عدت با پسر زوج خود را ببوسه بشهوت داد زیرا که زوجه بطلاق بائن جدا شده است نه ببوسه ابن زوج خود
مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت واقع شد و زوج بهمان
حال بمرد زوجه وارث شود زیرا که زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث شود و اگر بسبب ایلا میان
ایشان فرقت شده باشد چنانکه زوجی که غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی نکند و تا چهار
ماه با وی نزدیکی نکرد و در میان ایشان فرقت شود و بعد از آن اگر زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله هر که بعد از
[illegible] برای [illegible] برآید اگرچه غالب بود و هر که تب گرفته باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال [illegible] یا برای قصاص
یا رجم او را [illegible] کرده باشد حکم آن [illegible] حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق بائن داد و بعد از مردن او زوجه از وی [illegible]
نشود و اگرچه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود خلع نمود
یا زوجه خود را باختیار طلاق داد و زوجه [illegible] را اختیار کرد یا زوجه را امر زوجه سه طلاق داد و زوجه او وارث نشود
اگرچه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نشود اگر [illegible] امر او [illegible] سه طلاق داد و بعد از صحت ازان حال

حال هلاک شد مسئله هر که غالب الحال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده است
و زوجه بر آن تصدیق کرد بعد از آن شوهر اقرار کرد که از زوجه بر من قرض است یا بچیزی ویرا وصیت کرد و آنچه از میراث یا اقرار
یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد و بعد از آن هر آنچه بدین یا وصیت
اقرار کرده هر چه از ارث و از دین و وصیت کمتر باشد بقول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غالب الحال او هلاک است در بیان
حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی و
در همان حال بمرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان بشرط معلق کرده است ارث نشود مسئله
هر که غالب الحال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگرچه در حالت صحت تعلیق بآن
کرده باشد و در آن فعل او را چاره بود چون سخن با اجنبی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با مادر و پدر و اگر بفعل زوجه
معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد و در آن فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث نشود
و اگر از فعل او را چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را از فعل
چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است و
نزدیک امام محمد و امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل ساخته است
کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت بمرد زوجه او از و وارث شود
طلاق را در صحت خود داده باشد یا در مرض خود بطلب او داده باشد یا بی طلب او بفعل خود معلق کرده باشد یا
بفعل او و از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از تمام
شدن عدت زوجه بمرد زوجه از و باتفاق وارث نشود اگرچه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة
مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با او رجوع
کند و اگر زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با او رجوع نتواند مسئله در رجوع زوج رضای زوجه را اعتبار نبود پس با
آنکه زوجه ابا کند رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و همچنین
بوطی و بمس بشهوت رجوع ثابت گردد و بنظر بشهوت بفرج داخل زوجه رجوع صحیح باشد و نزدیک امام شافعی بغیر از صریح
کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج بر سخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

باشد مستحب است که بر آن شاهد بگیرد اما اگر بوطی یا بنظر بشهوت رجوع کرد بر آن شاهد بگیرد کذا فی جامع الرموز و در چلپی آورده رجوع بقول آنست که بگوید و کس را بگوید شما شاهد باشید که من بزن خود رجوع کردم و نیز سنت آنست که زوجه را از رجعت خبردار کند مسئله هرگاه زوجه خود را طلاق رجعی داد مستحب است که بر وی درون رود تا آنکه او را خبر نکند مگر آنکه باراده رجعت رود مسئله اگر زوج بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی دعوی کرد که من در عدت تو رجوع کرده ام و زوجه او را تصدیق نمود رجعت ثابت شود و اگر تکذیب کرد دعوی باطل باشد و نزدیک امام بر زوجه سوگند نمود زیرا که رجعت از جمله آنهاست که در شرع بیک امام در آن سوگند نیست چنانکه تفصیل آن در کتاب الدعوی مفصل مذکور شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را که در عدة طلاق رجعی است گفت ترا رجوع کردم و زوجه گفت عدت من گذشته است و در آن مدت احتمال آن باشد نزدیک امام رجوع ثابت نشود و نزدیک صاحبین ثابت شود زیرا که چون پیش از رجوع بگذشتن عدت خبر کرد عدة باقی باشد همچنین اگر زوج کنیزک بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی بخواجه او گفت من در عدت وی رجوع کرده ام و خواجه او را تصدیق کرد و کنیزک تکذیب نمود نزدیک امام رجوع ثابت نشود زیرا که نزدیک امام قول کنیزک معتبر است و نزدیک صاحبین رجوع ثابت شود زیرا که نزدیک ایشان قول خواجه معتبر است و نیز همین اختلاف است اگر زوج کنیزک بکنیزک گفت من رجوع کردم و کنیزک گفت عدت من گذشته است و زوج و خواجه هر دو انکار آن نمودند مسئله زنی که در عدت است حیض سوم او بده روز تمام شد بمجرد پاک شدن از عدت بیرون آید و اگر کم از ده روز پاک شده است تا آنکه غسل نکند یا وقت نماز فرض بر وی نگذرد یا تیمم کرده نماز نگذارد از عدت نه برآید زیرا که بغسل کردن و به تیمم نماز خواندن زن پاک شود و بگذشتن وقت نماز در حکم پاک باشد زیرا که نماز آن وقت بر او فرض گردد و بر غیر طاهر نماز فرض نشود چون پاک شد یا در حکم پاک گشت عدت تمام شود کذا فهم من البیان مسئله اگر زن معتده بعد از حیض سوم متصل آن غسل کرد و یک عضو از شستن فراموش شد و زوج رجوع نمود رجعت ثابت شود و در کمتر از آن ثابت نشود زیرا که کمتر از عضو را اعتبار نیست مسئله اگر شخصی زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی او انکار نمود بعد از آن با وی رجوع کرد و زوجه بعد از طلاق در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع صحیح باشد زیرا که معلوم شد که در وقت طلاق دادن زوجه حامله بود و بی وطی حامله نشود پس زوج در انکار خود کاذب باشد لان الولد للفراش و اگر بعد از زائیدن طلاق رجعی داد و از وطی انکار کرد بعد از آن در ایام عدت با وی رجوع نمود صحیح بود زیرا که زوج بحکم شرع در انکار خود کاذب است کما مر مسئله اگر زائید

سه طلاق شود و در کنیزک مالک دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزدیک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل
نمی شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال آن دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج را ظن صدق
او گمان غالب است نکاح آن بر وی حلال شود بدانکه بقول بعضی اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله
از سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز باب الایلاء
مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلاء
در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت با زوجه خود وطی نکند ایلاء نباشد
مسئله مردی به زوجه خود گفت سوگند خدا که تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت اگر بتو
نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
در همه این صورتها ایلاء ثابت شود پس اگر در مدت ایلاء با او نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند بجز
جزا واجب گردد و اگر دران مدت نزدیکی نکرد یک طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه دران مدت تعیین
مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز او را نکاح کرد تا چهار ماه با او نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند
موبد یعنی آنکه دران تعیین مدت مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد باز
طلاق واقع شود و همچنین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلاء ساقط شود و سوگند باقی باشد
پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر
مرد زوجه خود را گفت سوگند خدا که بتو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه آید ایلاء ثابت شود و اگر سوگند خورد که
بتو نزدیکی نخواهم کرد و بعد از یک روز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتو نزدیکی نکنم ایلاء نباشد زیرا که
در روز اول سوگند او بر دو ماه بود پس آن ایلاء نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یک روز کم بنابر آنکه اعتبار
کرده است سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یک روز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی منع شود
مگر یک روز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلاء تمام نشود کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را
گفت سوگند خدا یکسال بتو نزدیکی نکنم مگر یک روز ایلاء نباشد زیرا که ایلاء وقتی شود که چهار ماه [illegible] لازم شدن

شدن چیزی که زوج را امکان وطی زوجه نباشد و آنجا ممکن است که بی آنکه چیزی لازم شود دیگر زن را وطی کند اما اگر
دیگر زن را وطی کرد و بعد از آن وطی چهار ماه یا زیاده از آن از سال یا کم از آن ایلا بر واقع شود زیرا که امکان وطی متحقق شد کذا فی الهدایه
مسئله اگر مردی که در بصره است گفت سوگند خدا در کوفه نیایم و زوجه او در کوفه است ایلا نشود زیرا که ممکن است که زوجه
را از کوفه بیرون آورده وطی کند کذا فی الهدایه مسئله با زنی که او را طلاق رجعی داده است پیش از گذشتن عدت او ایلا
بود و با مبانه و اجنبیه ایلا نبود پس اگر بعد از سوگند مبانه یا اجنبیه را نکاح کرد و بوطی آن حانث شود و کفارت یا جزا
لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آن است که اگر بمدت طلاق رجعی
پیش از مدت ایلا تمام شد ایلا ساقط شود زیرا که محل ایلا نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلا کرد و بسبب مرض یکی
از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دوری زوجه برابر چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی وی بالقول
بود چنانکه بگوید با آن زوجه قربان کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلا تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است
اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلا بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت تو بر من حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق باین واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را پس واقع
آنچه نیت کرده است همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلا بود و بقول بعضی اگر مرد به زوجه خود گفت تو
بر من حرام یا گفت هر حلال بر تو حرام یا گفت […] حرام […] بی نیت طلاق واقع
شود کذا فی الملتقط باب الخلع مسئله و آن عبارت است از ازاله ملک نکاح بعوض مال با لفظ خلع […] کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت […] که صلاح […] خلع کرد
باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق باین واقع شود و اگر جدایی از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد
و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از مهر […] گرفته است مکروه باشد مسئله اگر زوج بطلاق بمال
گفت و زوجه آن را قبول نمود طلاق باین واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر […] گفت طلاق
واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر […] خلع کرد طلاق باین لازم و واقع شود و هیچ لازم نیاید مسئله
اگر زوجه مر زوج خود را گفت که با آنچه در دست من است با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق
باین واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت با آنچه از مال در دست من است یا گفت با آنچه از دراهم در دست

115

من است با من خلع بکن و زوج در جواب گفت کردم و در دست هیچ نبود طلاق باین واقع شود و در صورت اول آنچه از مهر گرفته
است رد کند و در صورت ثانی سه درم واپس دهد مسئله اگر زنی بر بندهٔ گریختهٔ خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن لازم
گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بر این شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن نباشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت بهزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد یک طلاق باین واقع شود و سوم حصه از هزار
درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را بمقابلهٔ سه طلاق کرده است پس اجزاء عوض بمقابلهٔ معوض منقسم شود
و اگر گفت بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد نزدیک امام یک طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ
لازم نیاید زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزاء شرط بر اجزاء مشروط منقسم نمیشود و نزدیک صاحبین یک
طلاق باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب ما در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مرد مر زوجهٔ خود را گفت بهزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که
زوج بتفریق زوجه راضی نشده است مگر بهزار درم و زوجه آنرا از زوج نستده است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که بهزار درم مرا
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آن که چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شده است بکمتر از آن
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مرد مر زوجهٔ خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزدیک امام هیچ چیزی طلاق
واقع نشود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است هیچ چیزی کنیزک آزاد
نشود اگرچه قبول کرده باشد نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه بهزار درم طلاق واقع شود و کنیزک
بهزار درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر
قبول نکردند هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد
مسئله اگر زنی مر شوهر خود را گفت با من [illegible] با من [illegible] با من بفروش یا ولیکن از آنکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جایز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع از آن صحیح باشد و اگر زوج
همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود [illegible] از اختلاف مجلس قبول کرد صحیح نباشد زیرا که قبول
زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جایز نیست که پیش از قبول زوجه از آن برگردد زیرا که خلع در حق
زوج یمین است [illegible] و قبول زوجه مقید بمجلس بود پس اگر زوجه بعد از اختلاف مجلس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن بشرط آنکه
مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باین قدر از مال با تو خلع کردم بدین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزدیک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزدیک صاحبین در خلع از هیچکدام شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج به سوگند معتبر بود و اگر بائع بمشتری گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بائع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بے قبول نمی باشد پس بعد از آن که گفت تو قبول نکردی
رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نبود پس القبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر گشت و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر را ساقط
میکند حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگری را بگوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در بیان میگوید اگر یکی مر دیگری را گفت
ترا بری ساختم و دیگری قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نباید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم بزوج خلع نمود غیر از صد درم به آن زوج هیچ نباشد اگرچه مهر نهاده معین بود و درست نزد ایشان کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار نیست که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع بزوج خود رد کند اما سکنه و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بها بیع و جز آن بخلع ساقط نشود و اگر نفقه عدت که اگر در خلع سقوط آن را شرط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وے بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و
مهر او ساقط نگردد و در صحیح روایتی طلاق باین واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردے دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد و اگر زوج بدل آن را بر دختر شرط
کرد و زوجه از اہل قبول است چنانکه سه پدانند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز میکند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره هرچند که از اهل قبول بود از اهل غیر است نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب دختر پدر وی قبول کرد در آن دو روایت است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود و اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد در آن دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نباید **باب الظهار** مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه تشبیه دهد زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزء شائع او را بعضو از اعضای محارم خود که او را نظر کردن بر آن حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران یا فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل آنست ظهار ثابت شود اگرچه به نیت ظهار نگفته باشد و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس و بوسه و جز آن بآن زن وی حرام بود و اگر پیش از ادای کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار او تمام شود زیرا که وطی حرام هیچ واجب نشود مسئله اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش از آنکه زوج قصد وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد وطی عزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هر که مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت کرد کرامت بود و اگر نیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق باین واقع شود و اگر هیچ نیت نکرده است نزد امام بیک روایت از امام ابو یوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزد امام محمد ظهار باشد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابو یوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت نزد وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز در آنست که اگر مرد بزوجه خود گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر بزوجه خود گفت اگر فلان کار کردی تو مادر منی و وی آن کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه به نیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

زوجه خود را گفت تو بر من چون پشت مادر منی هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت
نکرده باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر منی ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بر زوجه خود پس اگر با کنیزک خود ظهار
کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد به زنی که او را بی اذن او نکاح فضولی درخواسته است و بعد از ظهار آن زن آن
نکاح وی را با خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هر که به زنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر منید
ظهار کرده باشد از هر یکی و هر یکی کفارت لازم شود **فصل در کفارت** مسئله کفارت ظهار آزاد کردن بنده است
به نیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر در این حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند نشنود یا کور را که یک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یک دست و یک پای وی از جانب مختلف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت آزاد کنند زیرا که جنس منفعت وی سلامت
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا بود مگر آنکه چیزی را از بدل کتابت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و به مجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن نصف
بنده را به نیت کفارت بعد از آن باقی آن را با آن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
مطبق را در کفارت آزاد کنند الا آنکه گاه دیوانه شود و گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری در
کفارت آزاد کنند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو انگشت ابهام دست او را یا هر دو پای او را بریده
باشند در کفارت آزاد کنند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب بریده بود یا او را
انگشت ابهام دو دست و سه انگشت ازهر دو دست بریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که برای کفارت
ظهار آزاد کنند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را به ضمان از آن آزاد نماید زیرا که
چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنا بر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس با آزاد کردن بنده ناقص کفارت ادا نشود و نزدیک صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

مستحق وفقیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی
نصف باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد
و نزدیک صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان به آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هر که بر آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بهای بنده
او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز تشریق
داخل نباشد و اگر دران میان یک روزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شبی دانسته با زوجه مظاهره وطی کرد
یا در روزی نادانسته با وی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کند و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز می آرد اگر در اثنای
کفارت بروزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هر کرا
استطاعت روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نائب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر
صدقه فطر یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت
صدقه فطر داد روا باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکبار دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود
اگرچه یکبار ازان سیر شده باشند و اگر هر واحد را یکمن گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا
دو ماه هر روز بمقدار صدقه فطر داد یا آنقدر را قیمت داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جایز باشد کذا فی جامع الرموز
و اگر صدقه دو ماه را در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را
طعام داد هر واحد را یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جایز
باشد و اگر به نیت افطار و ظهار داده است بالاتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت
عمل میکند چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بیست کس را طعام داد
یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را به هیچ یکی معین نکرده باشد زیرا که در اتحاد جنس تعیین
واجب نبود مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچ کدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچ کدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر بنده ظهار
کرد و ماه روزه دارد و جائز نیست که خواجه او بمال از وی کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعل دیگر ادا نشود

باب اللعان

و آن عبارت است از شهادتهائی که مؤکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود کذا فی
حاشیة الچلپی مسئله هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یکدیگر بود زوج و لادت
ولد او را گفت که از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان
واجب شود و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود اقرار نماید و اگر تکذیب خود
اقرار کرد حد قذف لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان باز آید او را حبس کنند تا آنکه
لعان کند یا قول زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه حد زنا لازم
نیاید و اگر زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و یک طلاق باین واقع شود و اگر پیش
از تفریق قاضی یکی از هر دو دیگر را وارث شود کذا فی حاشیة الچلپی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج
بگوید اشهد بالله انی لصادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت کردم
زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدا بر زوج اگر در آنچه
بزوجه نسبت کرده است دروغگو باشد و بهر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید اشهد بالله
انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است مرا بزنا و
مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدا بر زوجه اگر زوج صادق است در
آنچه نسبت کرده است مرا بزنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید و اگر بهر دو دشنام داده است بهر دو
لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش از این او را حد قذف زده باشند لعان ساقط شود و حد لازم
گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند یا صبیه
یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله اگر بعد
از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم
گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا بر تقدیر

باقی ماندن لعان نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی او را دشنام داد و او را حد قذف زدند یا زوجه
بکسی زنا کرد و بر وی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد نمی‌باشد مگر بقذف
صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را گفت
که حمل تو از من نیست نزدیک امام لعان لازم نشود و نزدیک صاحبین اگر در کم از شش ماه بزاید لازم شود و ادله
در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ولد ثابت ماند زیرا که لعان
برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد یا در وقت خریدن اسباب
ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد از این مدت گفته است نسب ثابت
شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکباد معین نیست بیک روایت سه روز است و بیک روایت هفت
روز باعتبار عقیقه کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت ولد اول از
من نیست و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب شود زیرا که تکذیب خود و اقرار نموده است بنابر آنکه چون میان این ولادت
دو ولد شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بودند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است زوجه محصنه خود را و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و
بتقدیر نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنابر آنکه هر دو از یک آب مخلوق‌اند
کما مر

باب العنین

مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد عنین هر که بر یک زن از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود و اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی حاشیه چلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه وی خود
اقرار کرد که بر زن خود قادر نشده‌ام باید که قاضی وی را تا یکسال قمری مهلت دهد و همین اصح است و بروایت حسن
یکسال شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است با چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است با چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن را در ترجمه ذکر نموده‌ام مسئله اگر زوجه
را که عنین است یکسال قاضی مهلت داد ماه رمضان او و ایام حیض زوجه او در حساب اعتبار کنند و ایام مرض یکی
را از ان هر دو اعتبار نکنند پس اگر درین تمام مدت هرگز زوج بر وی قادر نشد قاضی بطلب زوجه

میان ایشان تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق باین واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است
تمام مهر لازم آید و عدت طلاق واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت
که بر وی قادر شدم و زوجه آنرا انکار نمود و وی پیش از نکاح ثیبه بود یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج
را سوگند دهد اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که
بکر است قاضی زوج را تا یکسال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز اختلاف افتاد همچنان است با غیر از آنکه در آن مهلت
نبود و پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار
است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی را در حق مهلت
حکم عنین است یعنی کسیکه خصیتین او را برآورده باشند در احکام مذکوره از سوگند دادن و مهلت مثل عنین است کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی معلوم کرد که مقطوع الآلت است اگر زوجه از قاضی طلب کرد تفریق
را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع است مسئله
هیچ یکی را از زوج و زوجه بسبب عیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی پنج خیار
بود یکی جنون دوم جذام سوم برص چهارم قرن پنجم رتق معنی هر کدام را در ترجمه ذکر کرده ام و نزد امام محمد در
سه اول اگر زوج را باشد زوجه را اختیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را اختیار نبود زیرا که او را دفع ضرر خود بطلاق ممکن
است باب العدة مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا باین داد و زوجه آزاد است اگر چه کتابیه
اگر خداوند حیض است سه حیض عدت لازم شود و اگر خداوند حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره است که بسال ایاس رسیده
است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدت واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا عتق
یا مرتد شدن احد الزوجین مر دیگر را یا بسبب تقبیل زوجه مر ابن زوج خود را بشهوت یا بسبب [illegible] شدن احد الزوجین
یا بسبب عدم کفائت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است اگر خداوند حیض است سه حیض و در غیر آن
سه ماه عدت لازم آید یعنی آنکه طلاق واقع شود معتبر در شرع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی
جامع الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی زوجه خود را در وقت حیض او طلاق داد این حیض در
عدت محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله خواجه ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه بمرد ام ولد [illegible]

باقیماند اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عدة واجب شود و غیر آنرا سه ماه عدت لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که بسبب وجه فراش خواجه زائل شود کذا فی جامع الرموز مسئله و زن موطوئه بشبهه چنانکه پیش شخصی فی زفاف فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و به شبهه آنکه این زوجه من است با وی وطی کرد و در وطی بنکاح فاسد چنانکه بنکاح عدت شود و وطی کرده بهر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدت واجب شود و اگر خداوند حیض نباشد سه ماه عدت لازم گردد مسئله عدت حره برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانروز است کذا فی البرهان و نیز در آنست که مسئله و کتابیه حائضه غیر حائضه مدخول بها و غیر مدخول بها صغیره کبیره در این حکم برابر است مسئله عدت کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عدتش از نصف چیزیست که در حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یک نیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدة حامله حره باشد یا کنیزک بود از طلاق و فسخ و موت بوضع حمل است اگر چه زوج او کودک مرده باشد نزد یکی از امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله کودک مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت نسب است و آن در ثابت النسب باشد و از کودک نسب ثابت نشود ما میگوییم چون بر حامله عدت لازم آید بوضع حمل تمام شود اگر چه نسب حمل ثابت نباشد زیرا که اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق است اما اگر زوجه کودک بعد از شش ماه از موت کودک زائیده عدت او عدت موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود و بدانکه بعد از مردن کودک از وی نسب ثابت نشود اگر چه زوجه او بعد از موت در کم از شش ماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی آنکه در مرض موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز که طلاق بائن بعد الاجلین است یعنی اگر عدت طلاق پیشتر تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق رجعی عدت موت است مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدت حره را تمام کند و اگر در عدت طلاق بائن یا در عدت موت بوده است عدت کنیزک تمام گرداند زیرا که طلاق رجعی پیش از گذشتن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف طلاق بائن و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایة مسئله اگر زن آیسه سه ماه عدت نشسته بعد از آن خون دید از سر نو بحیض عدت کند زیرا که عدت بسه ماه مر آیسه راست و وی چون خون دید معلوم شد که آیسه نبود کذا فی اکثر المعتبرات کذا فی حاشیه چلپی و آنکه شارح گفته است که اگر پیش از تمام شدن

(۲۵ حرة فان كان في عدة بائن او موت فلا الا عدة وان اعتدت الآيسة بالاشهر ثم عادت الى عادتها بطلت عدتها وتستأنف بالحيض وهو الصحيح وكذا تستأنف الصغيرة اذا حاضت في خلال الاشهر ومن حاضت بعض الحيض ثم ايست تعتد بالاشهر وان وطئت المعتدة بشبهة وجبت

۱۲۴

سه ماه خون دیده است حیض باشد و عدت ماه را باطل کند بنابر اختیار صدر الشهید است و صاحب هدایه نیز این را
اختیار کرده است لیکن بخلاف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز وغیره و بروایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از
حکم یاس خون دید حیض نبود و ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بعد از آن خون دیدن آن نکاح فاسد
نشود زیرا که در وقت خود نیست و بنابر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنی که پیش از ایاس سه
است بحیض عدت نشسته بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند و آنچه از
حیض و طهر گذشته است آنرا در حساب نیارد زیرا که طلاق گویا که از ابتداء ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود و شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه آنچه از عدت اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب بود و آنچه بعد از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلاً اگر از عدت اول یک حیض باقیمانده است این حیض را
هر دو عدت شمار کنند و برای عدت دوم دو حیض دیگر بنشیند و اگر در ابتدای عدت وطی کرده است پس یک
عدت هر دو عدت ساقط شود و چه یک عدت بمنزله دو عدت گردد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام شافعی اگر وطی
بشبهه از زوج آن زن است که زن در عدت آن زوج بود در هر دو عدت تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله در طلاق
و موت حساب عدت از وقت طلاق و موت بود اگرچه زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدت زوجه را
بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است آنچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عدت من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه
خود را طلاق باین داد و پیش از آنکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیرا که اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را
تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم نیاید
زیرا که عدت اول به نکاح ثانی ساقط شده و طلاق ثانی بنابر دلیل امام محمد عدت لازم نیامده است
مسئله اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمه معتقد عدت نیستند عدت لازم نیاید

واگر معتقد نشوند و آنرا اعتبار میکنند عدت واجب شود و نیز و یک ما جایه عدت لازم شود و اگرچه معتقد ایشان ست نه اما اگر
حربی حربیه را طلاق داد باتفاق عدت لازم نباید و اگر مسلم ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر زن منکوحه حربیه از دار حرب بدار الاسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود بروی عدت لازم نشود
مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وضع حمل
باشد و فرق نیست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود و هو اختیار الکرخی
کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق بائن بود یا در عدت موت باشد در ایام عدت خود را آرایش نکند
چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشد و حنا نبندد و سرمه نکشد و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد و اگرچه خوشبوی
نباشد و سرمه نکند مگر آنکه عذری بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه دیگر ندارد و یا برای علاج چشم یا سر
یا بر و محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بروی ترک زینت نباشد
و نیز زنی که در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد واجب است لیکن [illegible]
مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر با اشارت و کنایت
خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود بزن چیست حسن خلق خود بزبان بیان نمود روا باشد کذا فی جامع الرموز و
تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از خانه خود بیرون
آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جایز است اما اکثر شب در خانه
خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا در بعض شب برای حاصل کردن نفقه بیرون آید
مسئله زنی که بروی عدت واجب شده در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود چنانکه خانه
عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب ویرانی یا بسبب حقیقی یا غرق شدن خوف تلف
شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد پس در این
همه صور تنها از وجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق بائن بود میان
خانه پرده کند و اگر خانه تنگ باشد جایز است که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا فی جامع الرموز
و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه برآید و اگر زوج برآمد جائز بود کذا فی جامع الرموز [illegible]

۱۲۶

ودر صورت ثانی علوق در عدت باشد ورجوع ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه بطلاق
بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیرا که ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال آید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیرا که چون زوج
دعوی کرد که ولد از من است میگوئیم که در عدت بشبهه وطی کرده باشد و بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد
از طلاق در کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه عدت
است و شش ماه اقل مدت حمل است و نزدیک ابی یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیرا که سه ماه عدت است و
دو سال اکثر مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق گذشتن عدت اقرار نکرد
احتمال است که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه تحقیقه در فصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است و از وقت
اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت نشود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر به شش ماه یا زیاده از آن آید نسب ثابت
نشود زیرا که چیزیکه اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام و زوج
ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود اگر چه دو زن [illegible] ولادت و گواهی دهند باینکه این وجه شهادت خانه خالی در آمده ما بان در خانه بودیم
که آواز ولد شنیدیم یا ولد را بچشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود و اگر حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد نزدیک
صاحبین در همه صورتها شهادت یک زن کفایت است مسئله اگر زنی در مدت موت پیش از دو سال فرزند آورد نسب
ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرار ورثه ثابت گردد مسئله اگر زن
بعد از نکاح بشش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یک زن ثابت گردد و اگر بعد از شهادت
از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت نشود مسئله
اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح بشش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه است نزدیک
امام بی سوگند قول زن وجه معتبر بود زیرا که ظاهر آنست که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلق کرد بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و
نزدیک صاحبین واقع شود زیرا که بگواهی یک زن چون ولادت ثابت شود پس ثبوت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

ستشر ابا امره والا فلا ومن قال لامته ان کان فی بطنک ولد فهو منی فشهدت امرأة بالولادة فهی ام ولده ومن قال لغلام هو ابنی ومات فقالت امه انا امرأته وهو ابنه ... فان جهلت حریتها وقالت الورثة انت ام ولده فلا میراث لها

پسر عم صغیر نکاح کرد یا مادر مادر صغیره یا پدر صغیره را تزویج نمود حق حضانت ساقط نشود و اگر نکاحی که با غیر محرم صغیر بود
زایل شد حق حضانت باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانت در عصبه باشد بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد از ان پدر پدر بعد از ان برادر مادری و پدری بعد از ان برادر پدری بعد از ان پسر برادر مادری و پدری
بعد از ان پسر برادر پدری بعد از ان عم است بعد از ان پسر عم و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول اورع
بعد از ان مسن سال کذا فی جامع الرموز مسئله صغیره را بعصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند و نیز
بفاسق ماجن که هر چیز را حیله آموزد و حواله نکنند اگر چه عصبه محرم بود چون عم و جز آن کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک ممیز است از والدین با هر که خواهد
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانت صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بپوشد و خود جامه
بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و آنرا بهفت سال تقدیر
کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر اوست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک امام محمد تا آنکه مشتهاة شود و به المفتی
لفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر مادر او تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را جایز نیست که بعد از عدت
ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در انجا شده باشد اما اگر بجائی برد که زوج او ولد خود را دیده باز
بمنزل خود شب تواند گردد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از ده بجهت تادیب بشهر برد اما
اگر از شهر به ده برد روا نباشد اگر چه نزدیک بود و همچنان از ده به ده گذر روا نبود اگر چه نزدیک باشد باب النفقه
مسئله نفقه و کسوت و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب شود
آزاد باشند زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج بر وطی
او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی و دواعی وطی نباشد نفقه وی بر زوج واجب نشود زیرا که مانع
از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد و همچنین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز می گوید که فتوی بر شمول
نفقه است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود نطلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد پس حکم او حکم صغیره باشد

و در جامع الرموز می گوید که بهای دوا بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت

نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشزه شده نفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه زوج

برآمد ناشزه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز می گوید اگر زوج در خانه زوجه باشد و زوجه او را از

دخول بخود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع کند برای آنکه زوج او را بخانه خود برد یا برای او منزلی جدا کند مسئله

اگر زوجه را برای دین که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی او را بغصب برد یا

با غیر محرم بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود و کرایه

واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزد یک طرفین نفقه یک خادم بر وی برای زوجه واجب شود و نزد یک

امام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه ما می گوییم که یک

برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی

جامع الرموز و نیز در آنست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوه در نفقه داخل است و آن پیراهن

و ازار از کرپاس است و چادر است ارزان بها و موزه است و بر قول اصح آنست که نفقه خادم واجب نشود و بقول

امام محمد واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکنند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر

کفایت نفقه مقرر کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید و نزد یک امام شافعی

در میان ایشان تفریق کنند و اصحاب ما جواب دهند که این تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت او بقرض

مشکل است و بسا است که کسی بوی قرض نه دهد و غنای زوج متوهم است استحسان فرموده اند که قاضی شفعوی

که شافعی مذهب باشد نایب خود کنند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر

نفقه فرض کرد بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند و اگر بعد از فرض کردن قاضی قدر یسیر را

زوج معسر شد و زوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا ادا کند نفقه یسار را

کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی

بروی فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو

پیش از قبض کردن آن زوجه او یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد و نیز ساقط شود و نزدیک امام شافعی

بر ذمه زوج قرض شود مسئله اگر زوج نفقه یا کسوت مدت آینده را بزوجه خود داد و قبض نمود پیش از آنکه مدت
تمام شود یکی بمیرد نزدیک شیخین آنچه باقی مانده است استرداد نکنند زیرا که صله است که بآن قبض متصل شود و بمردن یکی
از زوجین همراه آن رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام محمد و امام شافعی آنچه را بحساب مدت گذشته
باقی مانده است باید که از زوجه رجوع شده است چو عبارت جایز باشد زیرا که عوض نفقه بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آنرا بر بنده فرض نمود و نفقه بسالی چند جمع شد جایز است
که بنده را برای نفقه آن بفروشند چون باز جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود بفروشد
کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درم جمع شد و بنده را بپانصد درم که قیمت او بود فروخته شد بس است
که بیرون بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بعد از آن دیگر هزار درم بر بنده لازم شده باشد چون یکبار
فروخته شد بار دیگر بفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد و بنشیند قفل
جدا بود نگاه دارد و اگر چه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد
مسئله زوج را جایز است که والدین زوجه او ولد او را که از زوج دیگر باشد از در آمدن در خانه خود که زوجه را
در آن نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او را و از سخن کردن با وی
ایشان را منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از بیرون آمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و زیارت محرمان دیگر را و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکنند و هو الصحیح
مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غایب باشد و والدین او را و فرزندان صغار او را از مال او
که پیش مودع یا مضارب یا مدیون باشد و وی بدان بنکاح مقر بود یا قاضی بآن عالم باشد و چون قاضی نفقه را
برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند دهد که غایب نفقه را بوی نداده است اما اگر قابض مال
منکر نکاح بود و قاضی بآن عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود و بآن غایب گواه بیاورد قاضی نفقه را از آن مال
فرض نکند و بنکاح وی حکم ننماید زیرا که حکم بر غایب جایز نیست و نزدیک امام زفر نفقه را برای وی فرض کند
و بنکاح وی حکم نکنند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است
مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا باین باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفایت نفقه و سکنی هم تا زمان عدت بر زوج باشد و نزدیک
امام شافعی در طلاق باین بر زوج نبود و دلیل هر دو جانب در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت فرقت
بمعصیت باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد نفقه او
ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بشهوت قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آن در ترجمه نوشتیم مسئله نفقه اولاد صغار
بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله غیر پدر را در نفقه
اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر والد را در نفقه والدین غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد در جامع الرموز میگوید اگر پدر فقیر
و مادر غنی بود مادر را بنفقه اولاد صغار امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر پدر بدان رجوع نماید و بقول بعضی رجوع نکند مسئله
مادر کودک را بشیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر وی را شیر نخورد یا پدر را اجیر گرفتن مایه نفقه نباشد
چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد و غیر مادر بشیر دادن اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را
اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او را شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت جایز نبود مگر آنکه مادر کودک که از پدر وی در عدت
طلاق رجعی باشد یا در عدت طلاق باین بود کذا فی جامع الرموز دلیل هر دو در ترجمه مفصل ذکر کردیم مسئله پدر کودک را جایز
که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جایز است اجیر گرفتن زوجه خود را که
غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود و اگر چه زوجه مذکوره در عدت پدر یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک از
عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند
مسئله نفقه دختر بالغه که او را شوهر نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود و یا در طلب علم دینی باشد و یا صالح بود ایشان را
مال نباشد بر پدر واجب شود و نفقه کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر
ایشان را مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر پسر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشند
بر وی لازم گردد اگر چه بر کسب قادر بوند کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشند زیرا که در نفقه اصول اعتبار
قرب جزئیت راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر
و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول [illegible] و در صورت ثانی تمام
مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

اهلیت ارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث پیش از موت معلوم نشود و همین که او را خال باشد و ابن عم
در حال وارث شود پس نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست با وجود
اهلیت پس گر چند خواهر در قرابت متفاوت بوند چنانکه اعیانی باشد و یکی علاتی و یکی اخیافی باشد
سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بر تقسیم ارث که بعد از موت او ایشان را رسد
کذا فی حواشی الچلپی مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود و بر فقیر برای غیر زوجه و غیر
فروع که فقیر بوند نفقه لازم نیاید و برای غنی هیچ کس نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او مسئله پدر را جائز
که متاع پسر غائب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن زمین او برای آن جائز نیست و برای قرض خود که سوای نفقه
پسر است فروختن متاع پسر روا نشود اما اگر مادر پسر غائب باشد جائز نیست که برای نفقه خود متاع او را بفروشد زیرا که
تصرف در مال پسر پدر را حاصل است بنا بر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله پسری که مال غائب را
که پیش او امانت بود بی حکم قاضی بر مادر پدر غائب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غائب خود را که
پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی آن را نفقه نمودند ضمان لازم نیاید کذا فی جامع الرموز مسئله اگر قاضی به نفقه غیر زوجه
حکم کرد و مدتی بر وی نرسید نفقه آن مدت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال او واجب شده است
چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر نوشته می آرد اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشته است نفقه
گذشته ساقط شود و اگر کم از یکماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی او را بقرض گرفتن حکم کرد و قرض گرفته
نفقه خود نمود بر مرد غائب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را
نداد برای نفقه کسب کند و اگر از کسب عاجز آمد خواجه او را بفروختن وی امر کنند کتاب العتاق
یعنی در آزاد کردن بنده مسئله اگر حر عاقل و بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود اگرچه نیت آزاد کردن نه
باشد چنانکه گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت آنست
که احتمال دو معنی دارد آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک من بر آمدی یا گفت ترا اطلاق
دادم پس در ذلک بی نیت متعین نشود چنانکه در ترجمه آنرا مفصل ذکر کردم مسئله اگر خواجه بنده خود را که مجهول
النسب باشد گفت که این فرزند من است و او فرزند او تواند شد بی نیت آزاد شود یا فرزند او نمیتواند شد نزد ...

ودرباقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کند ونزدیک صاحبینه تمام بنده آزاد شود زیراکه نزدیک ایشان اعتاق جزو
عتق متجزی نمیشود اما امام میگوید اعتاق ازاله ملک ست وملک متجزی میشود پس ازاله آن نیز متجزی گردد مسئله اگر یکی
از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار ست که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند یا معتق
را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی مقدار جامه که در بدن او ست و مقدار قوت یک روز قیمت حصه دیگر را مالک
نباشد کذا فی جامع الرموز زیراکه چون معتق معسر بود بر وی ضمان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصه هر دو شریک بود ورا
بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آنزمان معتق بآن قدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی معتق را بود و نزدیک صاحبینه شریک دیگر را اختیار نیست زیراکه اگر معتق غنی است
معتق را ضامن گیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام معتق را باشد زیراکه
اعتاق بعض اعتاق کل ست نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن دیگری گواهی دهد
بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبینه اگر هر دو معسر اند
برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد مالک جامه بدن و قوت یکروزه حصه شریک را
مالک است برای هیچکدام از سعی و ضمان چیزی لازم نباید زیراکه هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را
آزاد کرده است و شریک آن امر را منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگر معسر برای موسر
سعی کند و برای معسر هیچ لازم نشود زیراکه بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سعایت
است زیراکه معتق معسر است و معسر میداند که مرا در سعایت حق نیست بنابر آنکه معتق موسر است و بر لازم کردن ضمان قدرت
ندارد زیراکه مدعی علیه منکر است و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهر تقدیر بنابر انکار ایشان عتق تا زمان اتفاق هر دو بر آن ارشاوی
موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را ببودن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر معلق کرد آزادی
او را ببودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه درآید تو آزادی و دیگری گفت اگر فردا زید در خانه
نیاید تو آزادی و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند نزدیک امام محمد و تمام سعی
کند زیراکه یکی از جانبین آزاد کرده و حصه سعی وی ساقط شود و مجهول است پس مجهول حکم نتوان کرد اما میگویم نصف
بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط

غلام دارد بید و غلام که حاضر بودند گفت یکی از شما آزاد و بعد ازان یکی از ایشان غایب شد و سیومی حاضر آمد باز گفت یکی از شما آزاد
پس بیان هر غلامی که در هر دو گفتن حاضر بود از وی سه ربع آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد نزد یکی امام محمد از کسیکه در گفتن
دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد و دلیل هر دو در شرح مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت خود این را
گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند و خواجه را غیر ازین سه غلام مال دیگر نیست و قیمت هر سه غلام برابر است و یک ثلث ...
غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامی که در هر دو گفتن حاضر مانده است ازان ... آزاد شود و در قیمت چهار باقی
سعی کند و از هر واحدی از دو دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند و نزد یکی امام محمد هر واحد را شش حصه اعتبار کنند
از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه آزاد گردد و در قیمت
چهار باقی سعی کند و از غلامی که داخل شده یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سهم سعی کند و اگر توضیح این را خواهی ... رجوع کن که در
این مفصل و مبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر هر سه برابر است و دخول با هیچ یکی واقع نکرده باشد و زنی که حاضر بود
گفت یکی را از شما طلاق بعد ازان چون یکی از ایشان غایب شد و سیومی حاضر گشت وی باز گفت یکی را از شما طلاق از مهر زنی
که حاضر مانده است ثمن ساقط شود و از مهر آنکه غایب گشته دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط شود
زیرا که بگفتن اول نصف مهر یکی زن ساقط شده است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب گشته است پس
از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام مهر است و آن
مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود و بدین هر دو گفتن
از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است یک ثمن مسئله
اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد ازان با یکی وطی کرد یا یکی بمرد دوم طلاق واقع شود زیرا که بوطی
یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود و بمردن یکی غیر او دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله اینجا تقریبا مذکور شده است اول
بتقریب سابق و ثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد و بعد ازان یکی را فروخت و یا یکی را
بکسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی را ام ولد ساخت بهر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم
بود اما بمجرد وطی یکی نزد یک امام معلوم نمی شود که مراد دوم بود و نزد یک صاحبین معلوم می شود چنانکه دلیل هر دو
در عربی است مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر اول پسر زایید تو آزادی پس یک پسر و یک دختر زایید و تقدیم

ولقيد بهم هیچ یکی معلوم نیست نیمهٔ کنیزک و نیمهٔ دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کنیزک و دختر هر دو
آزاد است و اگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس نیمه از هر دو آزاد شود و پسر بهر تقدیر بنده باشد زیرا که آزادی مادر
بعد از تولد پسر است اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده نزد امام گواهی ایشان
باطل بود زیرا که مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی اما اگر دو گواه
بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا بگویند که وی
یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیرا که تدبیر بهر حال وصیت باشد و عتق در مرض
موت وصیت بود و گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است بالاتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است آن حق
شرع است نه از حقوق عباد پس به بیان آن خبر کننده بخلاف اگر بگویند یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده است
امام روا نبود زیرا که عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن عتق تحریم فرج باشد چنانکه آزادی
کنیزک معین گواهی دهند **باب الحلف بالعتق** مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه در آیم هر بنده که امروز مراست آزاد است بنده
که در وقت در آمدن در ملک او باشد آزاد شود و اگر چه بعد از سوگند در ملک او در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه
در آیم هر بنده که مراست آزاد و در وقت در آمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده
که امروز مراست یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد آزاد شود
بخلاف بنده که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده
من که نرینه است آزاد و بعد از آن کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد شود زیرا که ولد در شکم مادر باشد تابع مادر بود و چنین
مادر که آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد و کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد
بتبعیت وی آزاد گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مراست یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت
من آزاد هر که پیش از گفتن ملک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن بهمان روز در ملک وی در آمده است بلکه وقت بعد
از مردن وی هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبود چه هر دو در حکم مدبر است
مسئله هر که مر بندهٔ خود را گفت تو آزادی بهزار و بنده آنرا قبول نمود بهزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

پیش از حانث شدن کفارت دهد اگر داد و چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید و نزد امام شافعی لازم
نیاید زیرا که نزد وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی هست مسئله هر که بر معصیت سوگند
خورد چون ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلم بناحق واجبست که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت
دهد مسئله اگر کافر سوگند خورد و بعد از آن حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هر که حلال بر خود حرام کرد حرام نشود و چون بر آن اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله اگر
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفای آن واجب شود و نیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یک روز هست چون کار شود وفای نذر لازم آید یا اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم
اصح آنست که او را در آن خیار هست وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه هست و بقول بعضی این نیز وفا کند
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن انشاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هر که
سوگند خورد که در خانه نیاید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه برای بیتوتت صیف یعنی تابستان بنا کنند و نیز برای
بیتوتت بنا کنند خانه هست و بدر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در بیعه نصاری یا در بیعه یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوتت
نیست و نیز بدر آمدن در دهلیز که خارج از در هست حانث نگردد و نیز بدر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای بیتوتت
بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که در دار نیایم و در ویرانه آمد حانث نشود و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون
خراب شد و در آمد حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از آن در آمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن و بدیگر بنا کردن
اسم دار از آن زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم بعد از آن بر بام آن بر آمد حانث شود زیرا که
بام را حکم دار هست از انست که بر آمدن بام مسجد اعتکاف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون آنرا مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از آن در آنجا رفت حانث
نشود زیرا که چون اسم دیگر بر آن عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آن بنا در آمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باقی نماند
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نیایم و بعد از خراب شدن در آمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از آن بر طرف شده
و در هدایه می گوید اگر سقف آن افتاده هست و دیوارها باقی مانده هست حانث شود زیرا که بی سقف بیتوتت در آن توان کرد و نیز اگر
بعد از بنا کردن آنجا خانه دیگر در آمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده هست مسئله اگر سوگند

خورد با این که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق ملک
موجود شده است و نیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود وکیل این ترجمه کو مسئله
هر که سوگند خورد با اینکه گفت اگر این بنده را بفروشم زن او را طلاق بعد ازان او را آزاد کرد یا بدهد بر سبیل هبه زن او طلاق افتد
زیرا که شرط طلاق موجود شده است مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث
شود اگرچه پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود خلع
نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که بفلانی کتابت ننویسم بعد ازان از شخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود و اگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل وی صلح کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی نبخشم
یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا سوگند
خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم
یا سوگند خورد که از وی چیزی بعاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که میخ
او را فرو نکنم یا سوگند خورد که درخت را از زمین نستانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که
لباس نشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث شود زیرا که ماسوا اینجا سفیر
است پس گویا که آمر خود این چیزها را کرده است از آن است که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نفروشد یا
سوگند خورد که نخرد یا سوگند خورد که بکرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند
خورد که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل وی ازین چیزها کرد حانث نشود زیرا که درینجا حقوق عقد بجانب وکیل
راجع شود و موکل چیزی را نکرده است که حانث گردد و فرق در زدن بنده و در زدن ولد آنست که در بنده وکالت جایز است
و در ولد جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت در آن
جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نزدیک ما حانث
نشود اگرچه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حانث شود و هو القیاس زیرا که
در حقیقت سخن است مسئله هر که سوگند یاد کند با اینکه گفت روزی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کرد شب

یا خورده باشد یا زده باشد و جمله این را بتفصیل ذکر کردم اگر خواهی که بر تحقیق این واقف شوی فارجع الیها مسئله اگر زنی
با زوج خود گفت ای مردی دیگر خواهی در جواب آن گفت هر زنی که دارم ست آنرا طلاق پس بر آن زن طلاق واقع شود و اگر گفت نیت من
غیر آن بود دیانةً عند الله اعتبار کنند و عند القاضی اعتبار نکنند

کتاب الحدود

مسئله حد در شرع عقوبتی ست معین که بهر حق الله ... امتثال امر او
واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنا بر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص ست کذا فی جامع الرموز مسئله پس قصاص و قتل مرتد
از حدود ست مسئله زنا که بران حد واجب شود و غایب شدن کمتر حشفه مرد عاقل ست در قبل زنی مشتهاة که ملک نکاح یا ملک یمین
یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر بمعتده بائن با ثلث را وطی کرد حد نبود زیرا که از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل
یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در بر مشتهاة یا در غلام خود ... حد لازم نیاید و نیز اگر کسی زنی را بنکاح فاسد وطی
کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل در یک مجلس بلفظ زنا صریح کذا فی حاشیة الچلپی پس امام یا قاضی از
گواهان حقیقت زنا پرسد که زنا چه چیز است و چگونه زنا کرده است و کجا کرده و چه وقت کرده است و با که کرده است زیرا که
بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آنرا و در شرع زنا نامند و نیز التقاء ختانین را بی وطی ...
زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار بغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر از وقت زنا ایامی گذشته باشد حد ساقط شود
و نیز وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیزک پسر خود را حد لازم نگردد پس از سوال کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون
گواهان گواهی دادند که ما دیده ایم او را که وطی بفلان زن کرد چون میل در مکحله و او زنا کرده است و قاضی ایشان را در سر و علانیه
تزکیه نمود بحد زنا حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی بحد حکم کنند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد نماید و بگوید مگر
... یا دیوانه بود وی ... در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کند اما از وقت زنا از وی نپرسد
زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست و بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال است
که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار را تلقین نماید چنانکه بگوید شاید بوسه کرده باشی یا
مساس کرده باشی یا روی او را بوسیده باشی یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در میان حد ... باشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را
در میدان وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگسار کنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز
بعد از آن امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و بعد شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

اگر بعد تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی با خود
عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم باقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب بدور شدن بوی مسکر و بسبب
دور شدن شرب بگذشتن یکماه و هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یکماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بر زانی
گواهی بر زنا دادند که زانیه غایب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غایب است اما اگر بر دزد
بدزدی گواهی دادند و صاحب مال غایب است قطع ید لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است چنانکه
در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بر زنا گواهی دادند و در آن در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه دو گواه گفتند
در فلان کنج زنا کرده و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و زانیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که ابتدای
فعل در یک کنج باشند و انتهای آن در کنج دیگر بود مسئله اقرار بزنا کرد و گفت زانیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او می بود بروی پوشیده نمی ماند مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند زانیه را نمیدانیم بر زانی
حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوئه زوجه او باشد یا کنیزک او بود و بر گواهان نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار گواه
اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از آن گفتند
مزنیه در آن راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم
شود زیرا که چهار گواه بر زنای وی متفق اند و بر مزنیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضای وی اختلاف است و دلیل امام
آنست که آنچه گواهان بر آن گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند زیرا که
یک فعل هم رضا و هم بغیر رضا نمی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلی که به رضا است بر آن دو گواه باشند و بر دو گواه زنا ثابت
نشود و نیز اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه وقت متفق باشد بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت
یکی از دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی از آن دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که عدد
شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بر زنا زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است یا گواهان فاسق
بر آمدند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع بر چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون شبهه میان زیادت هاست و آن تفاوت بسیار بود اما اگر گواهان اصل نیز بران گواهی دهند
حد لازم نشود زیرا که جای شهادت ایشان مردود شده است تفصیل این مسایل را در جنبه کرده ایم مسئله اگر چهار نابینا

یا چهار محدود بقذف بر زنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند
مسئله اگر چهار کس گواهی بر زنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود در قذف برآمد حد زنا واجب نشود
و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زده شد بعد از ان ظاهر شد
که یکی بنده بود یا محدود بقذف بود بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد بتازیانه است
نزد امام بدل جراحت بدن او باطل باشد و نزد صاحبین دیه در بیت المال بود و اگر حد رجم است دیت آن باتفاق در بیت المال
باشد کذا فی متن الهدایه مسئله اگر شخصی بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از ان یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع
دیت بر وی لازم شود و نزد امام زفر حد قذف لازم نشود و نزد امام شافعی بر وی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه
بر شخصی بزنا گواهی دادند پیش از انکه او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد
قذف لازم آید اگر چه بعد از حکم قاضی رجوع کرده باشد و نزد امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف
لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است مگر آنکه رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تاکید کرده شده است اما میگوییم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزد امام زفر اگر
پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از ان یکی از ایشان بعد از رجم از شهادت
رجوع کرد بر وی هیچ لازم نشود اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیت لازم آید مسئله اگر بر شخصی چهار کس بزنا گواهی
دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از ان مردی او را بشمشیر کشت بعد از ان ظاهر شد که گواهان بنده بودند یا کافر
بودند بر قاتل دیت لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی گواهان را تزکیه نمود و بعد از ان زانی را رجم
کردند گواهان از شهادت رجوع نمودند یا بنده بودن یا کفر خود اقرار کردند کذا فی حاشیة الچلپی نزد امام دیت آن
بر مزکیه هرگاه رجوع کرده است لازم شود و نزد صاحبین دیت آن در بیت المال باشد و اگر بدون تزکیه شهود رجم کردند دیت
آن باتفاق در بیت المال بود مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که بالقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج زانیه داخل
کرد و او را وطی کرد گواهی ایشان مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح بود مسئله اگر چهار
بر زانی گواهی بر زنا دادند بعد از ان وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از وی
فرزند آورده است رجم بر وی لازم شود و انکار او مفید نباشد اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنی که در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نیاید و نیز بقذف وی مکاتب که مرده است و مال کتابت اداء کرده گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم

مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا به کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم شود و نزد یک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزد یک او بوطی مکاتبه محصن نماند

مسئله بقذف مسلمانی که در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزد یک امام حد لازم نشود و نزد یک صاحبین لازم شود زیرا که نزد یک امام نکاح کفار با محارم صحیح است و نزد یک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را قذف کرد حد قذف لازم شود زیرا که ایفاء حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس باشند یک حد کفایت کند اگر مختلف بود بیک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگرچه چند کس را کرده باشد یا چند بار شراب خورد یا چند بار زنا کرد اگرچه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزد یک امام شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را باز عمرو را یا قذف کرد زید را باز همون را بزنا دیگر برای هر قذف یک حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد باز همان قذف را تکرار نمود نزد یک وی نیز یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی یا مذکور است

فصل فی التعزیر مسئله تعزیر از حد کمتر بود اکثر آن سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد چهل تازیانه است پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه از آن کمتر بود و نزد یک امام ابو یوسف یک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه تازیانه است و یک روایت هفتاد و پنج زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکند و یک روایت پنج تازیانه کم میسازد مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب با حبس جمع کند مسئله ضرب در تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در حد زنا بعد از آن در حد شرب بعد از آن در حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و در حد زنا عدد زیاده شود و آنکه حد زنا از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب از حد قذف سخت تر باشد بنابر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این محتمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف کرد تعزیر واجب شود و نیز اگر مسلمی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خائن یا لوطی یا زندیق یا لص یا دیوث یا قرطبان یا آکل ربا یا شارب خمر یا ابن قحبه یا ابن فاجره یا او را دزدان یا ای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا بغا یا ناکس یا ضحکه یا سخره گفت تعزیر

رخ چه دست هم آن حاصل شد کذا فی الچلپی و اگر بعد از بریدن دست پا از دزدی کرد پای چپ او نیز ببرند و اگر باز دزدی کرد حبس کنند

تا آنکه توبه کند یعنی سیمای صالحان در وی ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک

امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سوم بار دزدی کند دست چپ قطع کنند و بار چهارم پای راست ببرند و آنکه امام شافعی

بر مدعای خود حدیث نقل میکند طحاوی و غیر آن طعن کرده است و علی کرم الله وجهه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم

عمل ایشان را قبول داشته اند یا آنکه گوییم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ دزد را یا انگشت

دست چپ یا دو انگشت از دست چپ یا پای راست پیش از دزدی بریده شده باشد یا دست چپ یا پای راست او

پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که اگر دست راست او را قطع کنند جنس منفعت از وی فوت شود

و آن در حقیقت هلاک وی است بنا بر آنکه اگر آدمی از یک جانب دست و پا نباشد بر هیچ کار قادر نتواند شد مسئله اگر دزد

چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت به مالک آن رد کرد قطع نکنند زیرا که امکان دعوی نماند و نزدیک امام ابو یوسف

قطع کنند و اگر مالک آن را بوی بخشید یا بوی فروخت یا قیمت آن از ده درم کم شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی

باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل ما در هدایه است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را

که دزدیده ام ملک من است یا یکی از دزدان دعوی کرد مال مسروق را قطع نکنند اگرچه بعد گواه شد زیرا که دزد به سبب

دعوی خصم شده است مر مالک را پس سوگند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه مسروق نکند قطع لازم نیاید

اگرچه دزد به سرقه اقرار کرده باشد زیرا که چون در قطع ید دعوی شرط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کردند

یکی غائب شد و دو گواه بدزدی هر دو گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال دزدیده را از مودع یا مال

غصب را از غاصب یا مال ربوی را از ربا خواره دزدید و ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر

و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و غیر مطالبه مالک قطع لازم آید مسئله اگر دزدی برای دزد

متاع دست برید بعد از آن متاع را از دست دزد دیگری دزدید بر دیگر قطع لازم نشود و اگرچه دزد یا مالک بان مطالبه

کرده باشند زیرا که مال از دست دزد عصمت نمانده است از آن است که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه

مسئله اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار کرده است

بمالک مال رد کنند اگرچه بنده محجور بود و خواجه او در آن اقرار وی را تکذیب کرده باشد و نزدیک امام زفر دست او را نبرند اما

اگر باذن دست مال را بمالک مال رد کنند و اگر محجور است اقرار او صحیح نباشد نزدیک صاحبین باذن دست او را قطع کنند
و مال را بمالک مال رد نمایند و در محجور اگر مسروق هلاک شده است قطع لازم شود و اگر هلاک نشده است نزدیک امام ابو یوسف
قطع لازم شود و در مال رد لازم نیاید و نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید جواب همه را با چیزی زاید در شرح جمله کرده ام مسئله اگر
بعد از قطع ید مسروق مال باقی است بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود و اگرچه خود هلاک کرده
و بروایت حسن اگر خود هلاک کرده است ضمان لازم آید و نزدیک شافعی در هلاک و استهلاک ضامن شود و قطع ید لازم آید دلیل وی
و جواب او در عینی مذکور است مسئله اگر دزدی چند بار چند جامه دزدی کرد و بعد از ان بخصومت بعضی خداوندان آن اموال بخصومت بعضی
ایشان دست او را ببرند نزدیک امام از هیچ کس ضامن نشود و نزدیک صاحبین بخصومت هر که دست او را بریده اند ضامن نگردد
و برای دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست راست دزد را قطع کند دزد دست چپ وی را قطع کرد ضمان لازم
نیاید اگرچه دانسته بریده باشد مسئله اگر دزدی در سرای جامه مسروق را پاره پاره کرده از سرای بیرون آورد دست او را ببرند مگر آنکه قیمت
مسروق بعد از پاره کردن ده درم نمانده باشد و نزدیک امام ابو یوسف او را قطع نکنند زیرا که به پاره کردن مسروق ملک سارق شود
و نزدیک طرفین ملک سارق نشود و آنکه مالک وی گشته برای ضرورت اداء ضمان است تا بدل و مبدل در ملک یک کس جمع نشود مسئله
اگر دزدی سرای [illegible] از سرای بیرون [illegible] قطع نکنند زیرا که [illegible] تمام نشده [illegible] قطع
نشود مسئله دزدی زر و نقره مسروق را درم و دینار ساخت قطع لازم شود و مسروق را رد کنند نزدیک صاحبین مسروق را [illegible]
مسئله اگر جامه را که دزدیده بود سرخ کرد [illegible] دزدی آن است او را قطع کنند و بمالک آن رد نکنند و اگر هلاک شد ضمان لازم نیاید
و نزدیک امام محمد جامه را بمالک آن [illegible] قیمت [illegible] رنگ زیاده شده است باز رد نماید اگر سیاه کرده است نزدیک امام رد کنند زیرا که
سیاهی نقصان است [illegible] نزدیک امام محمد زیادتی رنگ حق مالک [illegible] نزدیک امام ابو یوسف
در سیاهی نیز رد نکنند زیرا که سیاهی نیز چون سرخی اصل مسروق را زیادتی دارد باب قطع الطریق مسئله اگر مسلم
یا ذمی قطع کردن طریق را قصد کرد و پیش از انکه چیزی از کسی بگیرد و یا کسی را بکشد او را گرفتند حبس کنند تا آنکه توبه کند
یعنی علامات صلاح در وی پیدا شود مسئله اگر قطاع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کردند چنانکه بهره و احاد ایشان
بقدر نصاب رسید [illegible] دست راست و پای چپ قطع کنند کذا فی حاشیة الچلپی و اگر مسلم یا ذمی را کشتند نه آنکه
مال از وی گرفته باشند قتل ایشان بحد لازم شود [illegible] عفو ولی [illegible] و اگر مسلم یا ذمی را کشتند و مال را گرفتند

خاص نحو دی ببند یا کشتن ... ریاکت بود مسئله زن را و مصحف را در جانب کفار با خود نبرد مگر آنگاه ایمن بود چنانکه لشکر عظیم باشد
آنرا خوف تهمت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است والغالب کالمتحقق کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار
مصلحت بیند جایز است که با ایشان بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا بگیرد مال از کفار احتیاج بود و از ایشان
اگر در نقض صلح منفعت باشد نقض کند و کفار را بدان خبر گرداند بعد از آن با ایشان قتال کند اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد بغیر نقض قتال
جایز بود مسئله جایز است که در قتل مرتد امام شتابی نکند و با وی صلح نباید زیرا که مقصود اسلام وی است لیکن در صلح چیزی از وی
نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد و آن از مرتد جایز نیست اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم است مسئله مسلمانان را
جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را پیش کفار در دار حرب بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که در این اعانت
است قتال مسلمانان صلح بر شرف نقض است کذا فی الهدایه مسئله اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشد کافری را یا جماعت
کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهر امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اما اگر امام در آن امان فساد بیند امان نقض کند کفار را بدان خبر دار
کرده باشد و امان بنده را او باطل کند مسئله اگر ذمی یا مسلم که در بند کفار است یا تاجری ایشان یا مسلمی که در دار حرب اسلام آورده
و به دار ما نرسیده است امان او باطل باشد زیرا که ذمی متهم است و دیگران مغلوب کفار اند کذا فی الهدایه و امان کودک جایز نباشد اگرچه
مراهق و عاقل باشد کذا فی جامع الرموز و نیز امان بنده و مجنون جایز نباشد اما اگر کودک یا بنده ماذون بقتال شریک باشند امان ایشان
جایز بود باب المغنم والقسمه مسئله چون امام ملکی را از کفار بقهر و غلبه گرفت مختار بود که آنرا میان اهل فتح قسمت نماید
یا به کفاران همان را گذارد و بر کفار جزیه و بر اراضی ایشان خراج مقرر نماید اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند مسئله
کافری که در جنگ آمده است جایز نیست که او را بگذارند و بدان سبب منت نهند و نزدیک امام شافعی جایز است نیز جایز نیست
که او را بگذارند و مال را یا مسلمانی را که در بند کفار باشد از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایز است و نزدیک امام محمد
بعد از رفع قتال به فدیه مسلمانی گذاشتن او را جایز است و از امام ابو یوسف در این دو روایت است اما فرستادن او را
بدار حرب جایز نیست نزدیک همه مسئله دوابی که بردن آن از دار حرب بر امام دشوار است جایز نیست که آنرا پی کند در
دار حرب بگذارد و لیکن باید که آنرا ذبح کند و بسوزد تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب
قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از آن چون بدار الاسلام آورند امام محمد را بطریق تملیک بر غازیان قسمت کند هر که
از خادم و معاون در دار حرب به مسلمانان ملحق شده است در غنیمت با مقاتلان شریک باشد اما اهل بازار را که در قتال

شریک نباشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب مرده است او را شرکت نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و
هر که در دار حرب مرد احراز نکرده است و نزدیک امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان ملک شده است پس هر که بعد از
هزیمت کفار در دار حرب بمرد حصه او وارثان او رسانند مسئله هر که بعد از برآوردن غنیمت را از دار حرب بمرد حصه
او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم و طعام و روغن و سلاح و جز آن
بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار اسلام نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده
باشد آن را در غنیمت رد کند مسئله هر که از اهل حرب در دار حرب اسلام آورد و بگریزد و فرزندان صغار و برابر او شمارند و مال او را
که در قبض او هست یا پیش مسلم یا ذمی امانت است نگیرند اما فرزندان کبار او و زن او و حمل زن او و بندگان او و آنکه
کسی قاتل او بود و مالی را که در دست حربی است بامانت بود یا بغصب باشد در غنیمت داخل کنند فصل در کیفیت قسمت
مسئله هر که در وقت در آمدن در دار حرب سوار است او را از غنیمت حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت
در آمدن در دار حرب پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزدیک امام شافعی اعتبار حضور
جنگ است مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسپ داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزدیک امام شافعی سوار را
سه حصه است مسئله شتر و استر را حصه ندهند و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود لیکن آنچه امام
در آن مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت را سه حصه کنند یکی مسکینان را دهند و یکی یتیمان را و
یکی مسافران را دهند و خویشان رسول را علیه السلام که فقرا اند درین حصه بر همه مقدم و خویشان رسول را علیه السلام که اغنیا اند از آن
خمس حصه نیست مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن فان لله خمسه برای تبرک است و حصه رسول علیه السلام بانتقال ایشان بدار البقا ساقط شده است
چنانکه صفی ساقط گشته است صفی چیزی است که رسول خدا علیه السلام پیش از قسمت آن را برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره و شمشیر و
جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حرب رفته
چیزی بغارت آورده با او لشکر نیست او را غنیمت است و هیچ نستانند و اگر با لشکر یا باذن امام رفته است خمس بگیرند فصل در تنفیل تنفیل دادن
زیادت است بر حصه غنیمت مسئله امام را جایز است که در وقت جنگ باهل قتال تنفیل کند یعنی گوید هر که از قاتلان حربی را بکشد آنچه با حربی
باشد از مال و سلاح و اسپ مر او راست کذا فی الهدایه یا گوید جماعتی را از لشکریان که بعد از برآوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت
مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه اما چون غنیمت در دار اسلام آوردند تنفیل روا نبود زیرا که

١٦٩

حق غانمان بآن متعلق شود ولیکن در خمس روا بود زیرا که غانمان را دران حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول آن
از مرکب و سلاح و جز آن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل راست اگر آن از اهل سهم بود و
مقابل خود را کشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه و ما این با تنفیل حمل میکنیم لقوله علیه السلام
لحبیب بن ابی مسلمة لیس لک من سلب قتیلک الا ما طابت به نفس امامک کذا فی الهدایه باب استیلاء الکفار مسئله
اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند پس اگر از دار الاسلام بدار حرب
رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار مر مسلمانان را بغلبه مالک
نشوند مسئله نزدیک امام کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده مسلمانی را اگر گریخته باشد
نزدیک امام مالک نگردند اگرچه او را گرفته باشند و نزدیک صاحبین در همه صورتها مالک شوند و اگر بنده برضای خود در دار حرب
مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان بر کفار دار حرب غلبه کردند و ایشان را اسیر خود ساختند بر ایشان و بر اموال
ایشان مالک شوند مسئله چون مسلمانان غنیمت آورند و نا هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض
بستاند و اگر بعد از قسمت شناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری متاعی را از دار حرب آورد و مسلمانی آنرا شناخت اگر تاجر
آنرا از دار حرب بدرهم خریده است مالک آنرا بهمان بها از وی بگیرد و اگر بعرض خریده است به بها عوض بگیرد و اگر شخصی
آنرا در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار حرب
آنرا بدست تاجری فروختند و در دست تاجر شخصی چشم وی را یک چشم کور ساخت و تاجر از وی ارش چشم گرفت بعد ازان
در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت مختار است اگر خواهد به بها که تاجر از اهل حرب خریده است بهمان از وی بگیرد و
اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را که تاجر گرفته است از بهای وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار
افتاد و تاجر وی را از حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد باز از دست تاجر در بند کفار افتاد باز تاجر دیگر
از کفار بصد درم خریده آورد و تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد باز زید اگر بخواهد از تاجر اول بدو صد درم
بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد زیرا که حق تاجر اول دران تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع
گریخت و بدست کفار افتاد و تاجر آنرا از کفار با متاع خرید بدار اسلام آورد و مالک بنده آنرا از وی بی عوض بگیرد و متاع را به بها
بستاند زیرا که کفار بنده گریخته را مالک نشوند مگر نزدیک صاحبین بنده را با متاع اگر بخواهد به بها بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کافری با مان

با امان از دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانی را از خواجه او خریده بدار حرب برد و نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبین
آزاد نشود و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار اسلام آمد یا لشکر اسلام
بر آن دار فتح یافت آزاد شود باب المستامن مسئله اگر مسلمانی با امان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست
که بجان یا بمال اهل حرب تعرض نماید مگر آنکه بادشاه کفار یعنی رئیس کافران یا شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند یا بادشاه کفار
او را حبس نمایند اما اگر بادشاه یا غیر بادشاه بعلم او بروی تعرض نکرد و وی چیزی از دار حرب گرفته آورد بروی ملک حرام مالک شود زیرا که
بر مال مباح بغدر مالک شده است پس آنرا تصدق کند مسئله اگر مسلمانی با امان بدار حرب رفت و چیزی را به حربی
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگر چیزی غصب کرد بعد از آن چون حربی با امان بدار اسلام آمد یا مسلم
با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی اسلام در آن حکم نکند زیرا که ما را بر مستامن ولایت نیست و نیز
حکم نکند اگر دو حربی با امان آمده پیش قاضی خصومت نمودند زیرا که مستامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده باسلام
آمدند و خصومت دار حرب پیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام بر ایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیرا که
وام برضامندی هر دو است بخلاف غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود پس بمجرد غصب ملک
غاصب گردید و کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با امان بدار حرب رفتند یکی مر دیگر را دانسته یا بخطا کشت و دانسته از مال قاتل
دیت لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتاده بودند یکی
مر دیگری را کشت نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبین در عمد و خطا کفارت لازم گردد
و دلیل هر دو در عربی مذکور است مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمد نگذارد که یکسال سکونت کند و امام را جایز است که
کم از یکسال برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو واجب کنم چون
مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد ذمی شود بعد از آن نگذارند که بدار حرب رود مسئله اگر کافری با امان آمد در
دار اسلام زمین خراجی خرید و بر وی خراج نهادند ذمی شود زیرا که بقبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام
و پیش از نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که می تواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج جزیه یکسال لازم گردد
مسئله زنی کافره از دار حرب با امان بدار اسلام آمده بذمی تزویج نمود ذمیه گردد نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی
از دار حرب با امان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافری

حربی در دار اسلام آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح شد و
و مال وی پیش مسلم یا ذمی است موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد از آن اگر اسیر مسلمانان شد یا مسلمانان
بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط شود و امانت وی غنیمت گردد و اگر بمرگ خود بمرد و بجنگ
کشته نشد و مسلمانان بر دار حرب ظفر نیافته اند وام او و امانت او بهر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده است
مر وی را بود زیرا که در مال وی امان باقی است مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب زن
و فرزند است و مال وی نزد مردم امانت است بعد از آن لشکر اسلام بر دار وی ظفر یافتند زن و فرزندان وی
غنیمت باشند اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز غنیمت بود اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین
تابع مسلم نشوند و مال و فرزندان صغار بنابر تباین دارین در قبض وی نبود پس باسلام وی عصمت آن لازم نیاید اما اگر در
دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده است بعد از آن مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم
باشند و مال وی که نزدیک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله اگر حربی در دار اسلام
آورد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت وارثان او در دار حرب مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت
لازم شود و نزدیک امام شافعی در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیت لازم آید مسئله هر که مسلمانی را که وارث
ندارد یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود و اگر دانسته
کشته است امام را اختیار بود و از آنکه قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو امام روا نباشد زیرا که امام را ولایت عفو نیست

باب ارض الوظایف وظیفه عبارت است از عشر و خراج و جزیه مسئله زمین عرب و زمینی که اهل آن
اسلام آوردند و زمینی که آنرا بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمینی که آنرا
بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر جای کفار مسلم داشتند و زمینی که با اهل آن صلح نمودند خراجی است چنانکه در شرح
تفصیل آنرا گفته ام مسئله چون زمین موات را احیا کردند اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک
زمین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله خراجی که آنرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع کرده
است بهر جریب زراعت که بر آن آب تواند رسید از گندم و جو یک صاع و یک درم است و از رطبه پنج درم و از رز و نخلستان متصل
ده درم زیرا که در زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در نخلستان از آن کمتر کذا فی الهدایه و آنچه جز بست

چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب مشقت است چون ثلث یا ربع جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب شصت گز
باشد و مذکور است در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه است و گز مساحت هفت قبضه و یک انگشت ایستاده بالای هر قبضه
است و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است و هر انگشت شش جو متصل بعرض باید گر است و در حاشیه چلپی آمده
مراد در جریب گز کرباس است مسئله در خراج از نصف خارج زیادت نکنند که آن منتهای طاقت است و الا آن تنصیف عین الانصاف
کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی مقرر کردند و زمین طاقت آن ندارد امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی
دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که زیادت کنند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران
غالب کرد و یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام
آورد و یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود مسئله انچه از زمین خراجی بر آورد در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن
خراج واجب است و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه الچلپی و نزدیک امام شافعی عشر نیز لازم آید
زیرا که دو حق مختلف در دو محل مختلف بود و بسبب مختلف بر آید و مصرف مختلف واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل این در کفایه
است مسئله خراج معین یکسال مکرر واجب نشود و هر چند خارج زمین بار شده باشد اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث یا نصف
مکرر از خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود

فصل در جزیه

مسئله جزیه را بر کفار بدو وجه وضع کردند آنرا تعیین نمایند و بر آن زیادت
نکنند و اگر امام بر کفار غالب آید اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بود یا مجوسی یا ذمی باشد بر یکی از اغنیا در
تمام سال چهل و هشت درم معین و در هر ماه چهار درم ستانند و بر میانه حال بیست و چهار درم یعنی در هر ماه دو درم گیرند و بر فقیر
که کاسب باشد دوازده درم معین کنند در هر ماه یک درم بستانند و نزدیک امام شافعی در غنی جزیه نبود زیرا که نزدیک وی یک دینار
معین اگرچه فقیر باشند مسئله بر مشرک عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آید زنان و فرزندان صغار ایشان غنیمت شوند و
رجال ایشان اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و نیز بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام نیارد قتل کنند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را
بنده سازند مسئله بر راهبان سایان که با مردم اختلاط ندارد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر کسب قدرت دارد جزیه ستانند امام محمد
نیز از امام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و جامانده جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا
و جامانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافری
که بروی جزیه بود مسلمان شد یا بمرد جزیه ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله [illegible]

هرکه مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند واگر در اسلام شبهه داشته باشد رفع شبهه نمایند واگر برای تفکر مهلت
خواهد تا سه روز مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد و توبه کرد و باز ارتداد آمد و اگر نه قتل کنند و کیفیت توبه آنست که سوای
دین اسلام از همه دینهای باطل بیزار شود و یا دینی را که بر گزیده است از آن بیزار گردد و مسئله مستحب است که مرتد را بجهة عرض
اسلام بکشند و اگر پیش از عرض اسلام کشته شد بر قاتل هیچ لازم نباید مگر آنکه مستحب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مهلت
سه روز واجب است و پس کشتن وی از نزدیک ایشان پیش از عرض اسلام حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر
اسلام آورد ملک وی شود و اگر در ارتداد بمیرد یا بدار الکفر رفته یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بالحاق وی حکم نمود مدبر و ام ولد او از ثلث مال
آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بروی موجل باشد معجل شود و مالی را که در وقت
اسلام کسب کرده است بوارثان او بود که مسلم باشند و آنچه در وقت ارتداد حاصل نموده است غنیمت شود و نزدیک صاحبین
مال او مر وارثان او راست که مسلم اند اگرچه در وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت است اگرچه در وقت
اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده است از مالی که در حالت اسلام کسب کرده است
ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته است از مالی که در ارتداد کسب کرده است ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود
و ذبیحه او حرام باشد و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح است طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز اگر زن و شوهر هر دو
معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد و بعد از آن هر دو باسلام آورده اند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده است
مسئله شرکت مفاوضه مرتد و بیع او و شرای او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر
اسلام آورد نافذ شود و اگر بمیرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم بلحوق وی کرد همه عقدها را ند که باطل گردد
بدانکه نکاح و ذبیحه مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود
و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده
بدار اسلام آمد اگر قاضی حکم بلحوق وی نکرده است ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم باشد و اگر بعد از حکم قاضی
آمده است آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان واپس بگیرد مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند
و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی از مال
خود تصرف کنند جایز باشد و آنچه از مال باقی ماند مر ورثه او راست اگرچه در حالة ارتداد کسب کرده باشد نزدیک امام شافعی

او را قتل کند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از وست نسب آن از مرتد ثابت شود و کنیزک ام ولد او
گردد و فرزند آزاد شود اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث
ستاند زیرا که ولد بتبعیت مادر مسلمان شود و مسلم از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت
ارتداد او فرزند آورده است فرزند وارث نشود زیرا که چون کنیزک و فرزند کافر باشند و ولد تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر به اسلام
نزدیک‌تر است پس [illegible] اسلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب
ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی
بلحوق وی حکم کرد بعد از آن بدار اسلام آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار را فتح نمودند
آن مال وی پیش از تقسیم مر ورثه او راست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارثان او چون مالک قدیم شوند پس چنانکه
مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجانا ستاند وی نیز مجانا بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد
و قاضی بنده او را به پسر او حکم نمود و پسر او را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل الکتابت
ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء مکاتب پدر را باشد زیرا که این خلیفه پدر
بود و چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد این وکیل وی باشد و عتق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا در ارتداد کشته شد دیت آن در مالی باشد که آن را در وقت اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت
ردت کسب کرده است غنیمت شود و نزد صاحبین دیت آن در مال وی باشد اگرچه آن را در وقت ردت کسب کرده باشد
و دانکه دیت بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیت بر عاقله مهیا شده مگر از برای نصرت و مرتد [illegible] نصرت نکند مسئله اگر شخصی دست
مسلمانی را دانسته [illegible] بعد از آن مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی است در ارتداد مرد یا بدار حرب ملحق شد
و قاضی حکم بلحوق او کرد بعد از آن مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب بریدگی مرد قاطع از مال خود نصف دیت را
برای وارثان او ضامن شود و دلیل آن در ترجمه ذکر کردیم و اگر بدار حرب ملحق نشد همچنان اسلام آورد و بعد از آن به قطع
هلاک شد تمام دیت بر قاطع لازم شود نزد یک امام و نزد امام محمد نصف دیت لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب
ملحق شده مالی را کسب حاصل نمود بعد از آن چون او را گرفتند از اسلام ابا آورد پس بارتداد او را کشتند مال کتابت
مر خواجه او را باشد و آنچه باقیماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن [illegible] شوهر هر دو مرتد شده بدار حرب

ملحق شدند و زن و دار حرب فرزند آورده آن فرزند ولد دیگر آورد و بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند پس ولد
ولد غنیمت شود و بر اول جبر لازم آید و بر روایت حسن دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد ولد تابع جد شود در ظاهر الروایة
تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد روا بود و اگر مرتد شد برای اسلام جبر کنند و قتل وی روا نبود و اگر چه از اسلام ابا
و نزدیک امام شافعی امام زفر ارتداد وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود و دلیل آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورد و نبی علیه السلام آن را جایز داشت چنانکه افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه
با اسلام مشهور است چنانکه در سروده است سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلم **باب البغاة** مسئله اگر قومی از مسلمانان
از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را بطاعت خود دعوت کند اگر در امامت شبهه داشتند آن شبهه را دفع کند اگر از قومی ...
داشته اند و در جنگ با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا به جنگ کنند نزد امام شافعی ابتدا به جنگ ...
مسلم جایز نیست تا می گوییم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه با ایشان ابتدا به جنگ کنند احتمال است که از شر
ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان جماعت و ... باشند مجروح ایشان را بکشند و چون بگریزند تعاقب ایشان کنند
و اگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند و چون بگریزند تعاقب ایشان نکنند زیرا که خوف نیست که بقوم خود خواهند پیوست اگر قوم
ندارند کشتن مجروح ایشان روا نبود زیرا که مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را و متعلقان ایشان را بند کردن روا نبود
مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تائب شوند و سلاح و اسپان ایشان را در وقت احتیاج استعمال نمایند نزد
امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا روا نبود زیرا که مال مسلم است تا می گوییم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را
بوقت احتیاج در بصره قسمت نمود و تملیک نساخت کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر باغی مر باغی را کشت بعد از آن
ایشان اطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نیاید زیرا که در وقت کشتن باغی بودند و بر ایشان ولایت امام نبود
مسئله اگر باغیان بشهر غالب آمدند بعد از آن شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت پیشتر از آنکه باغیان
احکام خود را جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بقصاص بکشند زیرا که چون باغیان احکام خود را در آن شهر جاری
نکرده بودند قوت امام از آن شهر منقطع نشده بود پس احکام جاری باشند مسئله اگر باغی مطیع را که از خویشان او باشد بکشت
و گفت من بر حق بودم و هم هنوز بر حقم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگر چه خود او کشته باشد
اما اگر باغی بعد از کشتن اقرار بر بطلان خود نمود وارث نشود نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مطیع وارث نگردد

اگرچه دعوی حقیقت نمود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه است و بیست وی سلاح فروختن مکروه بود و اگر
معلوم نیست مکروه نبود **باب اللقیط** مسئله و آن در لغت اسم هر چیزیست که در راه مطروح باشد و در شرع لقیط اسم است
مر کودکی را که زنده بود و اهل وی او را از ترس فقر یا تهمت در جای انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله برگرفتن لقیط او را پیدا
مستحب است که او را بردارد و اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد باشد مگر آنکه
کسی دعوی کند که بنده من است و بر آن گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و
میراث او در بیت المال باشد مسئله برگرفته لقیط را از برداشت دیگر برا نرسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب کند با یابنده خود
بوی دهد کذا فی الهدایه مسئله هر که در لقیط دعوی نسب کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی نسب لقیط
کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و گرنه از هر دو نسب
ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام
آزادی است مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب از وی ثابت شود و لقیط به تبعیت دار اسلام مسلمان باشد
باشد مگر اگر لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان به دعوی کردن نسب او را ذمی
گردد مسئله مالی که با لقیط باشد آن را بحکم قاضی برای لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را
چیزی بخشد یابنده لقیط را جایز است که آن را برای لقیط قبض کند مسئله ملتقط را جایز نیست که لقیط را حرفت آموزد
و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال او تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الایضاح **باب اللقطه** مسئله اگر یابنده لقطه
وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن برداشتم لقطه در دست وی امانت باشد و اگر تلف شد ضامن نشود
مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بود باجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرده و گواهان گواهی ندادند که
برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند نزد یک طرفین ضمان لازم شود و نزد امام ابو یوسف
لازم نشود و قول یابنده معتبر بود و بدانکه گواه گرفتن آنست که در وقت برداشتن لقطه بگوید ای مسلمانان گواه باشید
که طالب لقطه را بمن دلالت کنید مسئله بر یابنده لقطه واجب است که تا مدتی که بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد از این ابدا
کسی طلب نخواهد کرد و جای که یافته است و در مجمعهای مردم چون مساجد و بازارها تعریف لقطه کند چنانکه ندا کند که من
لقطه را یافته ام هر که مالک آن است نشانه باشد بیاید تا بوی دهم و نزد یک امام محمد و امام مالک و امام شافعی

سال یکسال تعریف کند اگرچه لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیة الچلپی و لقطه زمین حرم چون لقطه زمین حل است نزد ما
لقطه حرم مر امام ماتا یافتن مالک تعریف کند مسئله هر چه دیر نپاید چون پخته و بعضی میوها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند
چون خوف فساد شود بمسکین تصدق کند اگر بعد از تصدق مالک لقطه برسد او را اختیار است خواه صدقه را جایز دارد و ثواب آن
او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی است که نزد مالک مختار است که اگر لقطه در دست مسکین سالم است لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده است مسکین را ضامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک قبض کرده است مسئله اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر
بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو یا شتر نزدیک امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو در راه صحرا یابد افضل نیست که بگیرد مسئله
هر که بی اذن حاکم بر لقطه انفقه کرد او متبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک لقطه دین باشد مسئله اگر قاضی اجاره را
در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد از اجرت آن به آن نفقه کند و اگر در اجاره منفعت نداند بنفقه امر کند در رجوع آن بر مالک
شرط نماید به یک روایت امر بانفاق برای رجوع کفایت کند والاول اصح و اگر در لقطه منفعت نداند لقطه را بفروشد و ثمن آن برای
نماید مسئله هر که بر لقطه نفقه کرده است چون مالک لقطه برسد جایز است او را که لقطه را از مالک آن بجهت نفقه حبس کند
و اگر لقطه در حبس در دست حابس هلاک شود نفقه ساقط گردد و اگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله اگر مدعی
لقطه در لقطه علامت بیان کرد بی گواهان دادن آن واجب نشود و اگر داد روا بود و حلال باشد نزد امام شافعی اگر مدعی
علامت در لقطه بیان کرد واجب است که لقطه را بدعی سپارد مسئله اگر یابنده لقطه فقیر بود و بعد تعریف مالک لقطه موجود نشود جایز است که آن را صرف
کند و بآن منتفع شود اگر فقیر باشد بر فقیری تصدق کند اگرچه اصل او باشد یا فرع او بود یا زن او باشد کتاب الآبق هر که گرفتن آبق قدرت
دارد مستحب است که او بگیرد و گرفتن ضال مستحب است زیرا که آبق غلامی است که از خواجه خود بقصد گریختن باشد و ضال غلامی است که خانه
خود را گم کرده باشد و راه آن را نمی‌یابد پس گرفتن آن مستحب است زیرا که دور نخواهد رفت و در نزدیک خواجه او دیر نخواهد افتاد اما
هر که خانه خواجه او را داند افضل است که او را بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند و وقت گرفتن گواه
گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته ام برای دیگر چهل درم بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد و اگرچه آبق
مدبر یا ام ولد باشد و اگرچه قیمت آن چهل درم نبود نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نبود و اگر قدرت گرفتن بر رسانیدن او گواه
گرفته بود و بعد از آن آبق از دست وی گریخته برگیرنده ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود بر وی خواجه آبق هیچ لازم نیاید اگر از
دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد جعل آن بر مرتهن باشد کتاب المفقود یعنی غایب که